

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزَامِ اللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بسم الله الرحمن الرحيم

نور الارباب في ترحمة فتوح الغيب

مترجمہ حضرت واقف حقائق کاشف و قائل آفتاب آسمان و نایت ماہتاب شبستان ہدایت
 اسوۃ العالمین زبدۃ الکاملین جامع حقائق صوری و معنوی حضرت مولانا شاہ حمایت علی عاری
 قلندر کا کوری تصحیح حضرت فلک رفعت نادرہ آوان نتیجہ نوع انسان تیرہ برج باطنی گوہر مرج
 کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر باجارت یادگار دووان حضرت تیرہ
 عالیقدر والا گہر جناب منشی الرضا علی صاحب شہر کا کوری بفرمایش لائق مع و ستایش
 مقبول رب احد جناب منشی امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کا کوری

بہتمام

احقر انام قاری محمد عبد الولی عفا اللہ عنہ خلف علامہ آسی مولانا محمد عبد العلی مدرسی نور اللہ ترمبہ

مطبع مطبعہ الکتاب
 دارچین پورہ

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE15558

فهرست مکتوبات مستطاب لاریب فی تبحر الغیب

ردیف	مضمون	ردیف	مضمون	ردیف	مضمون
۳۷	حالات مختصر حضرت محمد صلی الله علیه و آله	۴۵	مقاله بیستم در بیان تعلیم	۴۵	مقاله بیستم در بیان مطالب
۳۸	مقاله اولی در بیان اینکه هر مومنی	۴۶	حقیقت انقطاع	۴۶	کا و الفقران کیون کفر
۳۹	در تمام احوال خود سرچیز ضروری است	۴۷	مقاله شانزدهم در بیان مع از	۴۷	مقاله سی و دوم در بیان جواب از سر
۴۰	مقاله دوم در بیان انبیاء	۴۸	استقامت در خلق و اسباب	۴۸	مقاله سی و دوم در بیان دفع غصب قلب
۴۱	سنت و ترک بدعت	۴۹	مقاله هفتم در بیان معانی	۴۹	مقاله سی و دوم در جواب از شبهه عدم
۴۲	مقاله سیم در بیان کیفیت	۵۰	وصول الی الله	۵۰	بقا و صحت و محبت مال و منال
۴۳	بتلا و بنده به بلا و علاج آن	۵۱	مقاله دهم در بیان معانی ضا	۵۱	مقاله سی و سوم در بیان قسام مردم
۴۴	مقاله چهارم در مراتب موت از	۵۲	مقاله نوزدهم در بیان تقاضا و عده	۵۲	که هر چهار نوع اند
۴۵	خلق و جهاد اراده	۵۳	جناب باری وقت حضرت یان چند	۵۳	مقاله سی و چهارم در بیان نوع کردن
۴۶	مقاله پنجم در تشبیه حال دنیا و اشتغال	۵۴	مقاله بیستم در بیان قول حضرت	۵۴	سالك خفیه و شکایت خود را از
۴۷	اول دنیا بآن	۵۵	مقاله بیست و یکم در بیان قول حضرت	۵۵	بر و در گذار وقت فوت شدن مقصود خود
۴۸	مقاله ششم در بیان قضا و خلق	۵۶	مقاله بیست و دو در بیان اولی	۵۶	مقاله سی و پنجم در بیان درج بزرگ
۴۹	و هوای نفس	۵۷	مقاله بیست و سه در بیان اولی	۵۷	رخصت و اختیار و بیست
۵۰	مقاله هفتم در بیان خروج سالك	۵۸	غوث الاعظم علیه السلام را در جواب	۵۸	مقاله سی و ششم در بیان نزد امیر
۵۱	از نفس و هوا و اراده	۵۹	مقاله بیست و چهار در بیان اولی	۵۹	آخرت را در بیان اولی
۵۲	مقاله هشتم در بیان نفی اختیار	۶۰	حضرت عزوجل بنده مؤمن را بر قدر	۶۰	مقاله سی و هفتم در بیان منع
۵۳	و تسلیم نفس	۶۱	ایمان و بی	۶۱	بر از بیایه خود
۵۴	مقاله نهم در بیان کشف و	۶۲	مقاله بیست و پنجم در بیان عفت	۶۲	مقاله سی و هشتم در بیان صدق اخلا
۵۵	مشاهده در افعال	۶۳	مقاله بیست و ششم در بیان س	۶۳	باحق تعالی
۵۶	مقاله دهم در بیان مخالفت نفس	۶۴	از گناه بخوف حق تعالی	۶۴	مقاله سی و نهم در بیان که در زمان زرق
۵۷	مقاله یازدهم در بیان صبر و تمیز	۶۵	مقاله بیست و هفتم در بیان تسکین	۶۵	با وجود هوای نفس و بخت
۵۸	در حالت فقر و تنگدستی و حاج	۶۶	فقیه ذلیل بالظان ملک جلیل	۶۶	مقاله چهل و یکم در بیان منع سائل از دخل
۵۹	مقاله دوازدهم در بیان افعال سلوک	۶۷	مقاله بیست و هشتم در بیان تفریح	۶۷	کردن فی نفس خود را در کرده و حل
۶۰	سالكین در حالت عفا	۶۸	قلب از ماسوی الله تعالی	۶۸	با وجود بقاء بشریت
۶۱	مقاله سیزدهم در بیان تسلیم	۶۹	مقاله بیست و نهم در بیان خیر	۶۹	مقاله چهل و دوم در بیان تقاضا با الله
۶۲	بر قضا و قدر	۷۰	و شرف تشبیه هر چه بود	۷۰	بعد از فنا در نفس و جسد
۶۳	مقاله چهاردهم در بیان منع حفا	۷۱	مقاله بیست و دهم در بیان مجاهد	۷۱	مقاله چهل و سوم در بیان اینکه هر
۶۴	بلا و زحمت کردن حال کمال اهلین	۷۲	در ریاضت	۷۲	در حالت نیست و نیست و بلا

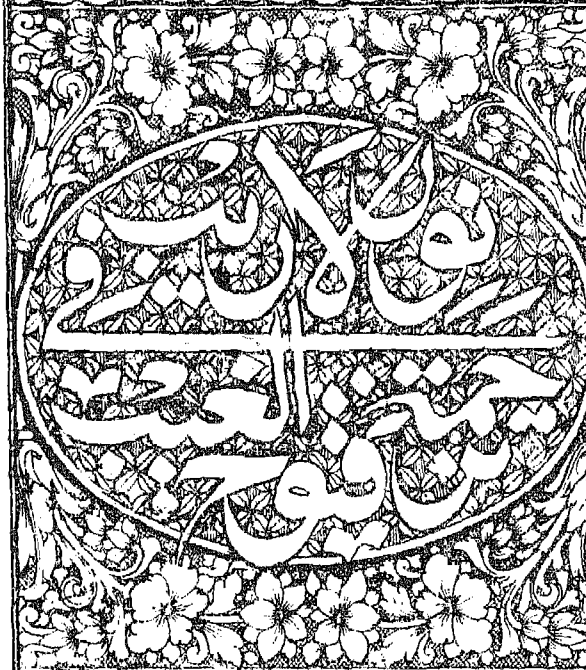
نمبر	مضمون	نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۶۶	مقاله چهل و سوم در بیان اینکه نشاء	۸۲	مقاله پنجاه و هفتم در بیان قصه و بسط	۵۷	مقاله شصت و نهم در بیان آداب و عادات و ترک تحصیل چیزه از مرادات
=	مقاله چهل و چهارم در بیان سبب	۸۳	مقاله پنجاه و هشتم در بیان تزیینات منفرد	۹۸	مقاله هفتاد و نهم در بیان عجب مع تمیل آن از تجماع و سخی
۶۷	مقاله چهل و پنجم در بیان حال	=	مقاله پنجاه و نهم در بیان صبر و رضا و شکر	۹۹	مقاله هشتاد و یکم در بیان صبر و رضا و شکر
۷۰	مقاله چهل و ششم در بیان معنی	۸۷	مقاله شصتم در بیان خروج از معهود بستر نسوی	۱۰۰	مقاله هشتاد و دوم در بیان دل خروج غیر طرف بازار و امر تبخیر
=	مقاله چهل و هفتم در بیان حدیث من شفا داری عن سستی و مراتب سوال فقیر	۱۰۲	مقاله شصت و یکم در بیان درع و مراتب ثلاثه تقوی	۱۰۲	مقاله هشتاد و سوم در بیان مطلب گردانیدن حق تعالی خود را بر عیوب غیر آن
۷۲	مقاله چهل و هشتم در بیان ابتداء	۹۰	مقاله شصت و دوم در بیان سبک و انتهائے آن	۱۰۳	مقاله هشتاد و چهارم در بیان اینکه عاقل را باید که اول نظر در صفت نفس خود بیاورد
=	مقاله چهل و نهم در بیان حقا	۹۱	مقاله شصت و سوم در بیان اخلاص دریا	۱۰۴	مقاله هشتاد و پنجم در بیان صایا
۷۳	مقاله چهل و دهم در بیان بیداری	=	مقاله شصت و چهارم در بیان موتیکه نیست حیات در آن	=	مقاله هشتاد و ششم در بیان و آنحضرت رضی الله عنه
=	مقاله پنجاه و یکم در بیان حلال و حرام	=	مقاله شصت و پنجم در بیان و حیاتی که نیست موت در آن	=	مقاله هشتاد و هفتم در بیان فنا از تجلی و نفس و بیان مرقا آن
۷۴	مقاله پنجاه و دوم در بیان صبر	۹۳	مقاله شصت و ششم در بیان قبولیت آن	۱۰۵	مقاله هشتاد و هشتم در بیان خصال عشره برائے ارباب معاهده و حماسه و مجاهده
=	مقاله پنجاه و سوم در بیان رضا	۹۴	مقاله شصت و هفتم در بیان ترغیب برو عا و ادب آن	۱۰۶	مقاله هشتاد و نهم در بیان وفات آنحضرت رضی الله عنه
۷۸	مقاله پنجاه و چهارم در بیان زهد	۹۵	مقاله شصت و هشتم در بیان شمر و محال نفس و هوا می	۱۰۷	مقاله هشتاد و دهم در بیان آنحضرت رضی الله عنه
۷۹	مقاله پنجاه و پنجم در بیان مراتب اربعه زهد	۹۶	مقاله شصت و نهم در بیان اینکه دعا منافی قدر و اراده نیست و معنی حدیث لایرد	۱۱۱	مقاله هشتاد و یکم در بیان فائده و بیان سبب ترجمه کتاب
۸۱	مقاله پنجاه و ششم در بیان فنا و آن مع تمیل لطیف				

[illegible]

۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴	۱۰۲۵	۱۰۲۶	۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲	۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸	۱۰۳۹	۱۰۴۰	۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴	۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰	۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶	۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲	۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸	۱۰۶۹	۱۰۷۰	۱۰۷۱	۱۰۷۲	۱۰۷۳	۱۰۷۴	۱۰۷۵	۱۰۷۶	۱۰۷۷	۱۰۷۸	۱۰۷۹	۱۰۸۰	۱۰۸۱	۱۰۸۲	۱۰۸۳	۱۰۸۴	۱۰۸۵	۱۰۸۶	۱۰۸۷	۱۰۸۸	۱۰۸۹	۱۰۹۰	۱۰۹۱	۱۰۹۲	۱۰۹۳	۱۰۹۴	۱۰۹۵	۱۰۹۶	۱۰۹۷	۱۰۹۸	۱۰۹۹	۱۱۰۰	۱۱۰۱	۱۱۰۲	۱۱۰۳	۱۱۰۴	۱۱۰۵	۱۱۰۶	۱۱۰۷	۱۱۰۸	۱۱۰۹	۱۱۱۰	۱۱۱۱	۱۱۱۲	۱۱۱۳	۱۱۱۴	۱۱۱۵	۱۱۱۶	۱۱۱۷	۱۱۱۸	۱۱۱۹	۱۱۲۰	۱۱۲۱	۱۱۲۲	۱۱۲۳	۱۱۲۴	۱۱۲۵	۱۱۲۶	۱۱۲۷	۱۱۲۸	
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	--

الله نور السموات والأرض

الحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى من النعمان والفضل والبركات



بفرمانه العالی ودر بیان این کتاب مشایخ و اولیای این مذهب و علمای این عصر کرامت

در این کتاب در بیان این کتاب و در بیان این کتاب

حالات مختصره حضرت مترجم قدس سره العزیز

۱۵۵۵۸



بسم الله الرحمن الرحيم

آن اوصد زمانه آن فرد یگانه آن مصباح ضیاء شریعت آن مفتاح کنوز طریقت
 آن مقنن قوانین معرفت آن مرستم مراسم سلوک حقیقت آن سالک سالک
 ویر و صدق و ارشاد آن ناسک مناسک محبت و واداد آن قدوه علمای کرام
 آن زبده اولیای عظام آن فرد فرید بحر توحید آن درر یتیم یم تفرید آن محبوب
 بارگاه آسمی آن مقبول درگاه رسالت پناهی آن فانی فی الله آن باقی بالله
 اوستاد اوستاد استادنا و حسن الیه بالعلم و الفضل استنادنا المنتظم فی سلك السلسله
 العالیة القادرین القلندریتہ سیدی مولانا شاه حمایت علی قلندر العلوی
 الکا کوروی خلف اوسط حضرت مرشدنا و مرشد العالم جامع الفضائل و المکارم
 انیس العارفین جلّیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سر
 شاه محمد کاظم قلندر قدس سره الاطهر شیخ علوی نسب حقیقی ماتریدی مذهب
 قادری قلندری مشرب ولادت آن والا منقبت در سنه یک هزار

و یک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغیر سن بعد رکامات
 و متصف بکمال صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بود و آنرا سعادت
 و علامات ولایت از ناصیه کمال او مشهود تر شد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر
 نور الله مرقدہ الاظهر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند
 که قبل ایشان برادرے دیگر پیدا شده بود که ناش حضرت صاحب قبله باقی باشد
 نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکبارہ در تمام خانه روشنی پیدا شد
 گویا کسے مشعل افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متعجب گشتند و از وقوع این
 حال ہمہ شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج مثنوی روز
 بمرد غم وے بر که وینہ شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقعه
 دیدند که این طفل میگوید که باقی باشد منم و من هفتاد و ہزار حجاب حق قطع خواہم کرد
 پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و محبت شد کہ عجب نیست
 کہ این طفل مثل باقی باشد شود آتی بعد از ان در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین
 بود کہ اگر در حق کسے چیزی میگفت مطابق آن ظهور میکرد چنانچہ یکبارہ در همان زمان
 امساک باران شدہ بود مردم قصبہ برای نماز استسقاء در باغی متصل تکیہ مشرفہ
 جمع شدند اتفاقاً ایشان ہم مثل طفلان بازیکنان آنجا رسیده رسیدند کہ این جماعت
 کیست و سر برہنہ چرا اند کسے گفت کہ بطلب باران زاری می کنند گفتند
 عبت است بخانہ خود روند و چاہ کنند یعنی نزول باران رحمت نخواہد شد پس
 چنان شد کہ از زبان ایشان برآمدہ بود آری سخاں گل ہر جا کہ روید ہم گل است +
 ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم از عمر
 دہ سالگی تحصیل علم پرداختند و کتب مسائل فقیہیہ و علوم ضروریہ خانہ ان خود
 یعنی کتب تصوف و ازکار و اشغال و اعمال قلندر یہ از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود
 مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس ستره شروع کردند و در آن
 زمانه از حکیم محمد حیات ساکن بدیهه و بعد از آن در سندیله رفته از مولوی
 قاسم علی خلف مولانا حماد الله سندیلی و از مولانا عبد الواجد خیر آبادی
 که مدرس مدرسه چهارچنگیت رای بودند در لکهنو رفته خواندند و قریب بفرغ
 رسیدند مگر بوجه عوائق و موانع چند در چند از آنجا ترک نموده در دیوه رفته
 بخدمت حضرت مولانا ذوالفقار علی که از علمای کامل و عرفای واصل و
 صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمده اکامین سید محمد عدل المعروف
 به شاه لعل بریلوی رحمة الله علیه بودند هدایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست
 مبارک شان دستار فرغ بستند و محض بنابر صحبت و استرضای شان و نیز از راه
 دفع دغل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هر چند شوق نغمه و سماع بسیار میداشتند
 اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فرغ از کتب درسیه بخانه آمدند
 بتدریس علوم مشغول گشتند و جمله را از فیض تربیت و تعلیم خود مالامال ساختند
 و در همان زمان شرح عجیب و غریب محتوی بر نکات و دقیقه و لطائف نفیسه بر
 کتاب **فصول الکبری** تحریر نمودند و بهر کار از **الاصول فی شرح الفصول** موسوم ساختند
 و در آن چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بر درجه احسن
 التشریح رسید بعد از آن این ترجمه نفیسه موسوم به **نور الارباب فی ترجمه**
فتوح الغیب حسب ارشاد و واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش
 قدس ستره العزیز نوشته شد که احوال تو فائق انطباعش موفق حقیقی باین بنده
 حقیر فقیر غفر له الله المولی القدر که نسبت قلند هم بسره اسطه حضرت ایشان
 دارد و سلسله نسبى نیز بایشان منتهی می گردد که است فرمود و نیز در آن زمانه

بسعادت بیعت در سلسله عالیه قادریه رضویه بروست حق پرست حضرت
 والد ماجد خویش فائز گردیدند و مشهور اجازت و خلافت در اخذ بیعت ارشاد
 و هدایت و امور فقر در سلسله سل عالیه ثانیه یعنی قلندریه و قادریه و چشتیه
 و سهروردیه و فردوسی و طیفوریه و مدآریه و نقشبندیه از بهان جناب
 عرش قباب بکف آوردند. و علاوه ازین اجازت و خلافت سلسله شریفه
 نقشبندیه از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی که سلسله
 طریقت شان بواسطه حضرت شاه ابو سعید دهلوی بحضرت شاه ولی الله
 محدث دهلوی فاروقی میرسد نیز حاصل گردید و کمالات سترگ
 آن بزرگ تا کجا شمرده شوند اکتی در زمان خویش سرآمد علمای زمان سر حلقه
 فضلاء و عرفاء دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد
 و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ که در زمان طالب علمی به ایشان
 نگاشته اند واضح میشود و هر چه از اشارات و بشارات و تعلیم او را در
 وظائف و مراقبات که میتوانند بود همه در آنها مندرج است بلکه در مکتوبه
 بطرف بشارات علم اولین و آخرین که خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد
 خود حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر قدس سره بیان مبشر شده بودند
 اشارت کرده بطور آنرا در حق ایشان ظاهراً ساخته اند چنانچه میفرمایند این خطاها
 بسیار مخطوطا کرد فهرست کتابها نگاه داشته ام انشاء الله تعالی همه میسر خواهد آمد
 بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از آنجا است ما را از جناب عالی
 محمدی علیه الصلوٰة والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین
 و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد و خاطر جمیع دارند
 و خدا را یاد دارند تا منتی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینه منظوم باشد

کتاب مفاوضات را که حاوی است بجملة مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد
 آری قیاس کن زگلستان من بهار مرا به اوصاف حمیده و خصائل
 پسندیده وی بسیار بودند از انجم اینست که گاه به رغبت لباس فاحشه
 و نفیس نفروید بلکه همیشه پوشش درویشانانه ماند و جامه بدستار و پیراهن که از وضع
 اشرف سادات بود معمول به خود داشت و نه گاه به رغبت بسوئے خطام دنیا
 و معاش ظاهر می کرد با وجودیکه چند مرتبه بران قدرت هم یافت چنانچه منقول است
 که یکبار او استاد ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت
 خود در عدالت ایشان را می خواستند مگر منظور نفروید و دیگر در بهان نامه قاضی القضاة
 مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی اخلص به ثاقب که در شهر کلکته بعد از
 قاضی القضاة مامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند بر اے ایشان
 تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول نه نمودند غایت مافی الباب اینکه جمیع
 ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدریس
 علوم و اکتساب افکار و افکار و مراقبات عموم و اکساب طریقه علمیه قلندریه
 کاظمیه خصوصاً در بعضیات و زکوة اسماء الهی ماند بعد از وفات حضرت
 پدر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی هم ترک لباس فرمود و خود اگر چه
 مجاز و مازون بود اما یوم عرس که بتاریخ بیستم ماه ربیع الآخر میشود باز خرقة
 شریفه قلندریه کاظمیه از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی
 قلندر قدس سره الاطر پوشید و آنرا ان جناب هم اجازت نامه سلاسل سبعة
 حاصل نمود و آن جامه ارشاد و هدایت چنان بر جسم شریفش زمینده آمد که در زمانه
 قلیله اوصاف و محامد و مکارم اخلاقش شهره دیار و امصار گردید و چنان قبولیت
 عامه در نهاد خواص و عوام ظاهر آمد که مردمان کثیر اتحاد بر جاده اعتدال و مسلک قویم

گراییده و طوق ارادت سلسله علیه قلندریه را گردن جان آویخته و با وجود
اجزای سلسله ارشاد و هدایت طریقته معموله تدبیس علوم را موقوف نه فرمود
و تا یوم وفات آنرا برپاداشت بالاخر چونکه هر موجود را بعد و سیت لازمی است
و بمقتضای آیه کریمه **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** هیچ آفریده را مجال
سلامت از موت نه پس بتاریخ بست و پنجم ماه رجب المرجب روز جمعه
سنه یک هزار و دویست و شش بعارضه گزیدگی مار سیاه یکا یک
ازین جهان فانی رخت بعالم جاودانی بست **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ**
اُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَٰوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَّاُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُفْتَكُونَ و چونکه خمیر طینت شریفش با خمیر طینت حضرت بزرگ
شرکت صوری و معنوی داشت پس بطور شرکت معنوی خود از مکتوبات لیس
شان ظاهراً شد که بالا گذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد که قبر
شریفش را زمین پہلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار
دران واقع شد گویا جزو یک کل و صل گشت و قطره به بحر آمیخت و از زبان
وحدت بیان مفهوم آیه کریمه **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ**
مد قل ساخت تاریخ وفات حشرت یاقش که بر مزار همه انداختن کنده است اینست
حضرت مولوی حمایت علی
روز آدینه بست و پنج رجب
دید از چشم دل چو عالم قدس
این کاظم شیخ خجسته نهاد
آن قلندر منش بزرگ نژاد
گشته از بند عصری آزاد

دیگر از حضرت قدوة الواصلین و عمدة الکاملین
حضرت شاه خواجه حسن چشتی مودودی لکهنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

بر رضا رخ بنودی بقضا
باشم هاشمی من تو آه
بے تو دل بشده اسے ولیند
چون بتو بند اجل زدنا گاه
سال تاریخ و قاتش ز خرد
بسکه جستم بچنین حال تباه
گفت ہائے کہ بگو با افسوس
آہ ولیند رضیت یا اللہ

اللہ نور مرقدہ الشریف و عطر مضجعہ الطیف و افض علیہ
سحاب رحمتک و فضلك و شایب جودک و کرمک و ادم
فیوضہ و برکاتہ علی مقارقات الطالبین الصادقین
بحرہ سیدنا و مولانا محمد سید المرسلین امین

اسامی تلامذہ حضرت ایشان ہر قدر کہ در حافظہ کاتب الحروف اند این اند
مولانا شاہ حسین بخش کاکوروی خلف اکبر حضرت قدوۃ العارفین شاہ میر محمد قلندر
قدس سرہ کہ از اجلہ فضلائی عصر و اتقیاۃ دہر بودند و صاحب مؤلفات مفیدہ
مثل رسالہ آثار باقیمہ کہ مشتمل بر بہشت رسائل است رسالہ اول حرز الامان
من عذاب النیران در بیان سنن و ادعیہ فائزہ - رسالہ دیگر موسومہ بہ
اسرار الاسماء در بیان دعوت اسماعیلی مع بیان طریقہ اجازت کہ مؤلف
را از مشائخ گرام سیدہ و رسالہ دیگر موسومہ بہ خیر الاعمال در بیان خواص
آیات قرآنی و تفسیر رسائل در علم الاعداد اند - و دیگر رسالہ ضروریات الادباء
در بیان علم ادب و صنائع و بدائع آن مع کلام شعرائ عرب بطور تشیل و دیگر رسالہ
اختلاف البصر بین عالم فہمین و تشریح اختلاف علماۃ بصرہ و کوفہ در
مسائل نحویہ و دیگر رسالہ دستور الکلمات کہ مجلدی ضخیم است در بیان انشا پردازی

فارسی و صنایع وی و دیگر حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر که برادرزاده حقیقی
 ایشان بودند و دیگر حضرت استاد استاد مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی
 برادرزاده حقیقی ایشان که مختصات درسیه بخدمت ایشان تحصیل کرده بودند
 و از اجله مشایخ عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازهر فی آثار القلندر و غیره
 از تصانیف حضرت ایشان یادگار است و دیگر صاحبزاده خودشان جناب مولانا شاه
 رضا علی کاکوروی و دیگر حضرت مولانا شاه نظام علی قلندر خواهرزاده ایشان که
 عامل کامل بودند و صنف بحر مواج و منتخب الاسماء و غیره و دیگر حضرت
 مولوی شاه کرامت علی قلندر کاکوروی سلام الله و رضوانه علیه
 اجمعین و افاض علینا فیوضهم و فتوحهم الی یوم الدین

نگاشته محمد حبیب حیدر



همه سپاس ثابت است مرخداي را عزوجل که پروردگار عالميان هست در اول هرام و آخر آن
 و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از ان
 و بعد در هر جفت و طاق و ترو خشک و بشمار هر چه پيدا کرده است پروردگار ما و پرانگنده است
 همیشه سپاس پاک و مبارک آن خدای را که پيدا کرده همه ايس راست گردانيد و تقدیر نمود پس
 هدايت کرد و ميرانيد و زنده کرد و خندانيد و گريانيد و نزد يک گردانيد و نزد يکتر و مهرباني کرد و رسوا کرد
 يکے را و بخوانيد و بنوشانيد و نيك کرد و بد گردانيد و باز دشت بخشش را و بخشش نمود آن خدای
 که بگمايه او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است که بها و آرام يافت زمين پس ميت
 کسي ناسيد از رحمت او و نه امين کرده شده از مکر و دور افکندن او او را از قرب خود و نه از گذراين دن
 حکم او و کار او و ميت کسي ننگ ازنده از بندگان او و نه خالی از نعمت او پس او ست ستايش کرده شده
 بسبب آنکه مهرباني کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چيزي که باز داشت از بلا و محنت
 پيشت در و در بنبي و می محمد مصطفی که هر که متابعت وی کن با چيزی که آوروه است راه ياب و هر که
 ردی گرداند از و گمراه شود و هلاک پيغمبري که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است
 در دنيا و جوینده و خواهنده است مرتبه بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

و چیده است از همه آفریدگان آنکه آمدین به تشریف آوردن وحی و دروغ شد باطل بسبب
پیدا شدن او و روشن شد زمین بنور او پس از آن در دو تمام و بر کتشی پاک مبارک او و مبارک
و بر پاکان از آل و اصحاب او و بر پس و زندگان ایشان به نیکی که نیکوترین مردمان اند و در گذار
در است ترین در گفتار و راه رفتن و رسیدن بسوی او پس تر ناری ما و دعا و باز گشتن
بسوی خداست که پروردگار ما و پیدا کنند ما و روزی دهنده ما و خورنده ما و نوشاننده ما
فائده دهنده ما و نگه دارنده ما از آفات و زنده کننده ما و باز دارنده ما است از همه چیز که اینها را
و اندوگین کند همین نعمتها بسبب مهربانی و فضل و منت او است و بهنگاه بانی کردن همیشه
در قول و فعل و نمان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی بدرستی که او کننده است هر چیزی را
که خواهد و حکم کننده است هر چیزی را که خواهد و داناست بر چه پوشیده است و آگاه است بر همه اما
و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آوازها را قبول کننده است عابارها را و چیزها را
که خواهد هر کس را که خواست بکشد و باز گردانیدن از کس اما بعد از حمد و صلوة می گویم که
نعمتهای خدا بر من بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود
عز و جل وَإِنْ تَعْلَمَ إِذْ أَنْعَمَ اللَّهُ لَا تَحْصُوهَا ای اگر شمار کنید نعمت خدا را نتوانید شمارد از او قوه تعالی
وَمَا يَكْفِيهِمْ نِعْمَةُ ضَمَنِ اللَّهِ ای هر چه باشد نعمت از طرف خداست پس طاقت نیست مرا
و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمیرسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و ذهنها و شمار
نی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالی از
تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پیدا کردن سخن معنی را و بر زبانتن آنها انگشتان را سخنانی است
که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از فتح غیب پس فرود آمد در دل و برگردانید جای دل ایست بر بیرون آورد
آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا الطف متان و رحمت آن در قالب گفتار
راست و بر آن نمودن میانه راه مرخوستان حق و طالبان و را پس از جمله آن سخنها نیست
مفت **الاول** - فرمود رضی الله عنه وارضاه ضرورت مهربان را از سه چیز

در تمام احوال او یکجای امر حق تعالی که بجای آورد دوم نمی آید که پیر بنزد ازان رسوم قصاص و قدر که
راضی باشد بدان پس کمتر حال مؤمن آنکه خالی نباشد در همه احوال ازین هر سه پس میاید که لازم گرداند
قصه کردن این سه دل خود را و حکایت کند باینها نفس او کار کند و بگیرد و جراح را باینها در همه احوال خود
معتاله دوم فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری
کنید خدا و رسول را و بیرون میاید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانی نیارید و تمیزه
دارید حق را و تمت نمید بر روی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلا با و بی صبری
و جزع نکنید و ثابت مانید و نگریزید و سوال کنید از خدا و ملول نشوید از ان و منتظر و نگهبان
باشید تا وقت اجابت و عطا و ناسید بشوید و با هم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید
یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق نشوید و با هم دوستی و محبت دارید بغض مدارید و پاک
بسیار شوید از گناهان و بگناهان ریناک آلوده نشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از دیر
خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بد روی روی نگردانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن
بطرف پروردگار خود در ساعات شب در روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک
و از آتش دوزخ دور کرده شوید و در بهشت نعمت داده شوید و بسوی خدا وصل شوید و بنار و نعمت
و شکستن تکبر با و در راه السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار
شوید و بجور عین و انواع خوشبوها و آب و از کینه کان سر و گوی با آن نعمها خوش حال شوید
و با انبیاء و صدیقان و شهبان و صاحبان بمراتب بلند بر داشته شوید
معتاله سوم فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانید شود بنده به بلا حرکت میکند و لا در خلاص
نفس خود بچل و قوت خود پس اگر خلاص نشد از ان یاری جست از غیر خود از خلق یا بچو با دشاهان
و خداوندان دولت دنیا داران و مالداران و طبیبان در بلیه امراض و در دها پس اگر نیافت یاری
خواستن خلاصی خویش بجمع میکند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثناء عادت
آدمی آنست که مادام که می باید نزد خود یاری دادن خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه میاید

نزد خلق یاری را جمع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدایاری را ای خدایش یاری نداد
 و از می افتد پیش پروردگار همیشه کننده درخواست و دعا و زاری و حمد و محتاجی با ترس از قهر و امید
 از لطف او پشتر عاجز میگردد خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود
 از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود درو تقدیر آبی و میکند درو تقدیر کار خود را پس نیست
 و فانی میگردد از همه اسباب حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فضل خدا و میگردد صاحب
 یقین و توحید بحکم اضطراب و تعین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خدا و نه جنباننده و آرام
 دهنده جز خدا و نیست شکی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشتن و نه بستن
 و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجی مگر بدست خدا پس میگردد
 بنده درین وقت در رضا و قدرا بچو بچو شیر خوار در دست دایه و بچو مرد در دست شوینده و گوی
 پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حال بجای و صفت بصفت و نیست حرکت و اختیار
 و تدبیر در وی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب است در فعل مولی خود و نمی بیند
 جز خداوند خود و فعل و نمی شنود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزی را می بیند از جهت آنکه صنعت
 اوست و اگر میشنود و می فهمد کلامی و معنی را پس هر کلام حق را می شنود و معلوم وی را میداند و نصیب
 خدا شتم میگردد و در بندگی وی سید میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد
 و بوعده وی در دنیا و آخرت خوش شود و آرام گیرد و بزرگوار طینان می یابد و بسخن وی انشأ میگردد
 و از غیر او تعالی و حشمت ناک میشود و دیگر بزرگو بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند و بروی عظمی تعالی
 اعتماد میکند و استوار میگرد و بروی توکل کند و بنور معرفت او راه راست یابد و پیرایه پوشت و جفا
 و بر علمای غریب و مطلع شود بر اسرار قدرت او و مشرف شود و از خدایش و یاد او پس این نعمت ها و حمد و شکر و دعا
معت از چه چاه فرمود رضی الله عنه و قتی که میری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق
 رحمت الله ای رحمت کند ترا حق تعالی و اما تلك عن الهوى و میراند ترا از هوای نفس چون
 میری از هوای نفس خود گفته میشود مر ترا در رحمت الله و اما تلك عن ارادتك و ممالك ای

رحم کند ترا خدای تعالی و میسر اند ترا از اراده و خواهش و آرزوهای تو چون میری تو از اراده خود
 گفته میشود ترا **حک الله و کجی الک** اسی رحمت کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس این
 هنگام زنده گردانیده میشود زندگانی که نیست برگ پس و تو نگردیده میشوی تو نگری که نیست
 درویشی بعد آن و داده میشوی دادنی که نیست منع پس وی و شاکر کرده میشوی بشاوی که نیست
 غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشوی که نیست محنت و بدی بعد آن و دانانیده میشوی دانی
 که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشوی امنی که نیست خوف بعد آن و وسیع کرده شوی پس
 بر جنت نکرده شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نکرده شوی و قریب کرده شوی پس دور
 نکرده شوی از درگاه او و بر پرشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس فرار و حقیق
 گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد و در تواند و زوایا
 از تو مراد و مردمان بر آید و صدق شود و در حق تو سخنها پس میشود کبریت احمد و نزدیکی نیستی تو که
 دیده شوی و میشوی گرامی که مانند نداری و یگانگی که شریک داشته نشوی و بی مانند بی که محسوس
 داشته نشوی و فردا فرد و تر الوتر و غیب الغیب و سر السر پس درین هنگام شوی تو وارث همه
 پیغمبران و صدیقان و بنو ختم شود و ولایت و بسوی تو بیاید ابدال و بهمت تو دور کرده شود
 اند و بهما و ببرکت و دعای تو آب داده شود و خلق را و رویانیده شود کشته با ما و تو دفع کرده شود
 بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحد ها که در میان اهل اسلام و اهل حرب واقع است و از
 چرانندگان مویشی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سایر مخلوقات پس میشود تو شهنشهر با
 و بندگان پس میرود بحسب فیض بسوی تو پاهای مردم شبانی و کوچ و دراز میگردد بسوی تو و دستها
 بباختن و دادن اموال و خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گو یا میشود بسوی تو زبانها
 بستودن خوب و شناساندن بهتر در همه کانهها و مختلفت نگردد خوبی و بزرگی تو زمان دو کس از
 اهل ایمان است بهترین شخصی که سکونت کرد با بانها و گرد بر آمده آید و اینها
 این نعمت ها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ است

معتاله پنجم فرمود رضی الله عنه و تقی که به بینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا بآرایش
و ستایهای باطل او و بکبر و فریب او و بلذتهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او و سختی باطن او
و زود هلاک کردن او مرگ کسی را که نمود او را و فریفته شد بوی و بخیرش از غمی او و حادثهای با او که باطل
و بیست و شکستن پیمان خود را پس باش همچو کسی که دید شخصی را بر بلندی در قضای حاجت نشین
در حالیکه ظاهر است اندام نهانی او و دهنده است بوی بد او پس بد رسته کمی پوشی چشم خود را از اندام
نهانی و هندیسازی بوی بینی خود را از بوی بد و گندگی او پس بچنین باش در حق دنیا و تقی که به بینی
اکثر پوش چشم را از دیدن آرایش او و به بند راه را بر بینی از آنچه می دهد از بد بوهای ناخوش
شهوات و لذات تا نجات یابی از دنیا و آفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه
گوارا کرده است نصیب تو گفت خدای تعالی مرنبی را محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینیک الامم متعنا به از لجاجت منم زهرة الحیوة الدنیا لنفقتهم فیه و رزق ربک خیر و الحفی ای را از من
هر دو چشمهای خود را بسوی چیزی که بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافر از او داده ایم ایشانرا
آرایش تا زنگی زندگانی دنیا را تا در فتنه نیندازیم ایشانرا در وی در روزی پرورگار تو بهتر و پابنده است
معتاله ششم فرمود رضی الله عنه فانی شوا خلق بحکم خدا و از هوای نفس خود با مراد
و از اراده خود بشهو و فعل او درین هنگام صلاح شوی اینکه باشی تو ظرف مرعوم خدای را پس
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع است از ایشان و از آمد و شد و بازگشتن بسوی
ایشان و نا امید شدن از آنچه در دست ایشان است و نشان فانی شدن تو از هوای نفس
گذشتن طلب کسب است و تا آن بختن بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش نکنی تو در خود
بتدبیر خود و تکیه نکنی بر دانش و تدبیر خود برای خود و دفع نکنی از خود ضرر خود را و بد و ندیدی نفس را
بتدبیر بلکه سپردن همه ابر خدا زیرا که حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را از دست پس بخود میگردد
آنرا پس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو
شیر خواره نوزاده در گهواره و نشان فنای تو از اراده و مشاهده فعل خدا اینکه خواهی هیچ مرادی

هرگز نباشد مگر ترا غرض و باقی نماند مگر حاجت و مطلبی را که تو نمی خواهی یا خواست خدای تعالی
 جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا در تو پس باشی تو عین اراده خدا و فعل او باشی تو ساکن عین
 آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بی نیاز از همه چیز نیز در کار آنها میگرداند ترا دست قدر
 و میخواند ترا زبان ازل و می آموزاند ترا پروردگار عالم و دین و می پوشاند ترا خلعت های نور و حله های
 معرفت و فردی آورد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از اهل علم پس باشی تو شکسته همیشه پس ثابت
 نمی ماند ترا شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخته شده نمی ایستد در دس آب و مانند آن و تیرگی و دور
 میشود از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز اراده خدا درین هنگام نسبت
 کرده شود بسوی تو بید کردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو
 در ظاهر عقل و حکم و می حالانکه آن فعل خداست و اراده او در نظر علم پس اخل کرده میشود درین وقت
 و در گره المنکسر قلوب همه ای کسانی که شکسته است قلوب شان و اراده بشریت ایشان و زائل
 کرده شده است از ایشان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان اراده باقی خواسته ها
 روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم حبیب المؤمن دنیا کثل الطیب و المنکسر و
 جعلت قرة عینی فی الصلوة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شماست چیزی که
 بوی خوش و دیگر زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد
 بسوی آنحضرت بعد از آنکه برآمد از آن محبت و زائل شد از آن محبت برای آنکه راست ثابت شود
 آنچه که بیان کردم و گذشت و گفت خدای تعالی انا عند المنکسر قلوبهم لاجلی ای من نزد
 کسانی که دل ایشان شکسته است از برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو با آنکه شکسته شود
 همه وجود تو و هوای نفس اراده تو پس چون شکست همه و ثابت نماند تو هیچ چیز و صلاحیت
 نداری هیچ چیز را جز خدا پس اگر ترا برای خود میگرداند در تو اراده را پس اراده میکنی بآن اراده
 و چون یافته شوی در آن اراده که پیدا شده است در تو نمی شکنی آنرا نیز پروردگار بسبب وجود
 و هستی تو فی الجمله در آن پس میشود شکسته دل همیشه و او تعالی همیشه نو پیدا میکند در تو اراده را

بیشتر ازل میکند آنرا وقت شمه هستی تو در آن همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشته
 وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس نیست حقیقت معنی انا
 عند المنکسر قلوبهم لاجله و منی سخن ما که گفتیم نزدیک هستی تو در آن اراده میل و آرامست در آن
 گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکند پیغمبر از آنکه عیسی الی الله من
 یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت مع الذی یسمع به و بصیر الذی یبصر
 و یدیه الی سبطش بها و رجله الی عیشی بها همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من
 بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشتیم او را میباشتم شنوایی آن که
 میشود بآن و بینایی آن که می بیند بآن و دوست آن که میگیرد بآن و پایی آن که میرود بآن و در
 لفظ دیگر باین طور آمده فی سیمع و فی بیصر و فی یفعل ای پس من می شنود
 و من می بیند و من میگیرد و من می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود
 و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون اسیدنداری نیکی ایشان را
 و نترسی بدی ایشان را باقی ماند خدا محض چنانکه بود همیشه از وجود خلق و در تقدیر خدا هم نیکی است
 و هم بدی پس این گردان نیز از شر خود و غرق گردانند تراد در یا بای نیکی خود که تقدیر کرده است و
 میشود تو ظرف هر نیکی را و چشمه هر نعمت خوشی و آرزوی و روشنائی و امنی و آرام را پس
 همین فنا آرزوی و مطلوب و منتی طالبان است و باز گشت سیر و لیاری و فانی استقامتی است
 که طلب کرده آنرا کسانیکه گذشته اند از اولیا و ابدال مراد ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود
 متبدل شود اراده ایشان با اراده حق پس اراده کند با اراده حق همیشه تا وقت وفات این خیرت
 معنی شدن با ابدال گناه ایشان شر یک گردانیدن اراده حق را با اراده خود است بر سبیل سهو
 و فراموشی و غلبه حال و در هشت پس درمی یابد ایشان را خدای تعالی بقضل خود به بیداری و بشاری
 و باز میگردد از آن غفلت پس استغفار میکند خدا را از باریچه نیست که معصوم اند از اراده
 و شر یک کردن اراده حق را با اراده خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از هوای نفس باقی خلق از جن و انس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند از آن هر دو جز آنکه
 اولیا محفوظند از هوای نفس ابدال از اراده و معصوم نیستند از آن زیرا چه جائزست در حق ایشان
 میل به او داده در وقت غفلت و غلبه حال بیشتر در سبک دایشتن از خدای تعالی به بیداری بسبب مهربانی خود
مقاله هفتم - فرمودی اندر عنایت بیرون آئی از هوای نفس خود و یکسو شو از آن بیکار شو
 از ملک هستی خود و بسیار جلد را بسوی خدا پس باش در بان خدای تعالی بر در دل خود و بجا آید او را
 در آوردن در آنچه که امر میکند ترا در آوردن آن در دل و پیرینه از آنچه که نمی کرده است ترا از در آمدن
 آن پس نه در آن هوای نفس ادر قلب خود بعد از آنکه بر آمده است از آن بیرون کردن هوای نفس
 از دل مخالفت و عدم متابعت اوست در جمله احوال و داخل کردن او را در دل متابعت و موافقت
 اوست پس خواست کن تا هیچ خواسته جز خواست خدا و اراده تو جز اراده خدا آرزوست و آرزو
 هواداری احمقانست و افتادن درین سبب مرگ و هلاکتست و افتادن از نظر رحمت حق
 و برده تست از شهوتی نگار بهار بهیشته ام خدا را و پیرینه از نمی او و بسیار بهیشته بسوی او تقدیر او را
 و شریک نگردان او را بچیز از خلق او پس خواست تو و هوای نفس تو و شهودات تو همه مخلوق است
 باید که خواست نکنی و هوای و شهودات نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عز وجل خَلَقَ كَافًا
 يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُكَلِّسْ فِي يَدَيْهِ كَيْدًا وَلَا كِبْرًا ۚ اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
 پروردگار خود را پس باید که عمل بکنند عمل نیک و شریک نگردانند در عبادت پروردگار خود و هیچ یک را
 نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست هر هوای نفس ادر اختیار کردن تو با
 پروردگار خود چیز را که سوای اوست از دنیا و آنچه در دست و از آخرت و آنچه در دست پس آنچه
 سوای اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی باو غیر او پس پیرینه کن و
 میل کن بغیر حق و بر سر امن مشو و غافل مشو تا آرام کنی با سوای او پس بدست مکن بسوی نفس خود و حال
 و مقام را و دعوی مکن چیزی را از آن حال و مقام پس اگر داده شوی حال و مقام کرده شوی در مقامی
 یا مطلق کرده شوی بر پوشیده خبر نکنی هیچ یک خبر را از آن حال مقام زیرا چه خدای تعالی هر روز در کبر است

در تغییر و تبدیل نمودن احوال و صفات و احوال است در میان مرد و دل او پس نباید که او گرداند ترا از آنچه
 خبر داده بدان و تغییر و بهتر از آنچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شرمیده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را
 از آن بلکه نگاهدار آنرا در باطن خود و تجاوز نگردان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا از آن بدانی
 بخشش است و شکر کنی و درخواست توفیق شکر کنی و زیادتى در آن و اگر هست غیر ثبات بقای می باشد
 در روزی ذاتی علم و معرفت و زیادتى نور و بیداری و هویشاری گفته است خدای تعالی مانند سخن من آیه
 او نَسَمَاتٌ بَخِيرٌ مِنْهَا وَ مَثَلُهَا لَعَلَّكُمْ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای منسوخ میگردد این آیه را یا
 فراموش میسازیم و ارامی آریم بهتر از آن یا برابر آن آیا نمیدانی که خدا بر همه چیز قادر است پس عاجزندان
 خدا را در قدرت او و تمت مکن در تقدیر و تدبیر او و شک مکن در وعده او پس باید که باشد ترا با
 رسول خدا علیه السلام فصلی نیک نسخ کرده شد آیا تمام و سورتها می که فرود آمده بود برو و کار کرده شده بود
 بدان و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در صحفها و بر داشته و تغییر داده شده و ثابت کرده شده
 بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع است اما تغییر در باطن آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و در علم و حال وی که میان وی و خداست میفرماید آنحضرت اِنَّهُ لَيُخَالِطُ عَلَى قُلُوبِهِ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ
 فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً اَي بَدستیکه شان اینست که پرده کرده میشود و بدل من پس طلب آمرزش
 میخواند از خدا هر روز هفتاد مرتبه و روایت کرده شده داشته حُرَّة اَي صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که نقل کرده میشان آنحضرتی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشد و دیگر و برده میشد آنحضرت بدان
 در منازل قریب و میدان غیبی تغییر کرده میشد بروی خلعتهای انوار پس ظاهر میشد حالت نخستین نزدیک طهر
 حالت دوم که متصل است او را بمنزله تاریکی و نقصان و بنایه تقصیر وستی و حفظ حدود با اعتبار علو مقام
 پس تفهیم کرده میشد آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده است و همچنین اظهار توبه و صیغ
 احوال زیرا چه در او اقرار است بگناه و تصور خود و توبه در استغفار هر دو صفت مذکور است در همه احوال آن هر دو
 و راست است از پدر آدمیان آدم علیه السلام و قتیکه عارض شد صفای حال او تاریکی فراموشی و همسپان
 لطیفی و تاریکی اراده همیشه ماندن در بخت و همسایگی خدای عز و جل تاریکی خواهش و آرزو فرشتگان بر دوس

بتعظیم و سلام و یافته شد آنجا هوای نفس او و شریک کردن خواست خود را با خواست حق تعالی پس شکستگی
 یافت بسبب این آن اراده خلوه و در بهشت و رفت آن حالت و دور شدن حکومت پس فرمودند آن
 مرتبه و ناریک شد آن نور با تیره شدن آن صفا پسترا گاهانید ه شد آدم علیه السلام و یاد دانه شد آن دوست
 پس شناسا کرده شد باقر کردن گناه و فراموشی و تلقین کرده شد باقر کردن به گناه و فراموشی تلقین کرده شد باقر کردن گناه
 و نقصان پس گفت آدم علیه السلام کَلِمَاتُكَ أَتَقْصِدُ وَإِنْ لَمْ تَخْفَرْ لَنَا وَتَرْجُوْنَا لَتَكُونَنَّ مِنَ
 الْخَاسِرِينَ اسی پروردگار باستم کردیم ذاتهای خود اگر نه بخشی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه باشیم از زیاده کاران
 پس آمد او را هدایت و علمهای توبه و معرفت های آن و مصلحتها نیکه پوشیده بودند در آن علوم و معارف
 که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشدند مگر توبه و تبدیل کرده شد آن اراده خلوه و به اراده دیگر که موافق
 اراده الهی بود و حالت پیشین بدگیره و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا پسترا آخرت پس شد
 دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقیبی جای پناه و بازگشت و همیشگی باید که ترا اے مؤمن با
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و پدر و پسر آدم علیه السلام که اصل همه دوستان خداست
 اقتدار را قرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخوار می نفس در آن
مقاله ششم فرمود رضی الله عنه چون باشی تو در حالت اختیار کن خبر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتی که
 باشی بر دربار شاه اختیار کن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی بدرون بجبر نه با اختیار مراد میدارم
 بجبر امر درشت ناشناسی بار بار را و قناعت کن به تنها اذن دادن در در آمدن بجبیت روا بودن
 آنکه آن اذن مکر و حیل باشد از بادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را
 بجبر محض و فعل بادشاه درین هنگام غایب نخواهد کرد بادشاه ترا بر فعل خود عارض نمیشود و عذاب بسوی
 تو مگر بشاست اختیار نمود در صحت تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بجبیت نادر استی شدن تو بحالتیکه قائم کرده شده
 در آن پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه بادشاه برین پنج باش سر فرود آنگنده فرود کرده
 چشم خود نگاه دارنده هر چه می آید که امر کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه در حالیکه طالب
 ترقی بسوی مرتبه بالا نباشی گفت خدای تعالی مرتبه خیر خود را صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینک الی آخرایه چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن است از جانب خدای پیغمبر خود را
در نگاهاشتن احوال باطن و راضی بودن بر بخشش باطنی بقول وی تعالی و رزق ربک خیر
و البقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با
کافران بهتر است از آنچه داده ایم غیر ترا سزاوارتر پس بهتری تمام در نگاهاشتن حال است خوشنود بودن
بان و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگری بدان التفات میداری با این
که هست قسمت تو با قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه
پس اگر هست قسمت تو آن رسیدنی است بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو
بے ادبی و حرص و طلب از برای طلب اینچنین ناپسندیده است در حکم عقل و علم و اگر قسمت غیرت پس
برای چه در رنج می افندی و دان که خواهی رسید تو آنرا و نخواهد رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت
با هیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک اندر اینکه بطلبند برای خود فتنه و او یکشد
آنرا برای خود بتحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاهاشتن حال است چون از دین سرباز
نشوی بسوی بالاخانه پست بسوی بام خانه پس باش اینچنان که ذکر کردم از نگاهاشتن باطن و سرفرو
افگندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیک تری به ملک شدن
بترک اینها پس آرزو کن رفتن از آن بسوی بالا تر آن و نه بیایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دیگر گونه
شدن صفت آن حال آنکه تو در آن باشی باین صفت و نباشد مترادف آن هیچ اختیار البته زیرا که آن
آرزو با کفرست نعمت را و کفر فرومی آرد بر صاحب خیر و خدای دنیا و آخرت را پس عمل کن با آنچه ذکر کردم
آنرا همیشه تاترقی کرده شوی بسوی حالتی که نشود برای تو مقام که ایستاده شوی در آن و دور کرده نشوی
پس میدانی درین وقت اینکه آن بخشش است به نشانها و ولیها که دلالت کند ثبات آن مقام این نگاه
میداری آنرا و در نیروی از آن احوال را ولیا راست که متغیر گردند و مقامات مابعد است که ممکن گشته اند
مقتال شوم فرمود رضی الله عنه در شفت او مشاهده در افعال کشاده میشود در اولیا و ابدال را
از افعال خدا چیز است که غلبه میکند عقلها را و پاره میکند عادت و رسوم را پس آن افعال و نوع است

جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرند بزم را که قلق دهنده است و ترس را که از جا بر کشیده است
و غلبه عظیم بر قلت بجز بیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
كان يسمع من صدره ازيز كالسير من الرجل في الصلوة من شدّة الخوف یعنی بود
پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینه مبارک او همچو آواز جوش کردن دیگ در نماز بسبب سختی بزم حق
و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و نمکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است
از ابراهیم خلیل السلام و عمر الفاروق رضی الله عنهما و اما مشاهده جمال پس آن نسبت تجلی حق است
مردمان را بنورها و سرورها و لطفها و سخنها و لذیذ و حکایتها و انس دهنده و بشارت دادن بخششها
بزرگ و منزهات عالی و نزدیکی از جناب خود از آنچه سر انجام است که بازگرد و کار ایشان بسوی آن
و از آنچه خشک گشته است از آن قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزونی
دادن و نگرانی کردن از خدای تعالی و ثابت داشتن از جانب حق او شان را در دنیا تا رسیدن وقت
و مراد بوقت آن وقت است که مقدار گشته این ملاحظت و بشارت از حق برای آنکه از حد درگذرد
ایشان را محبت از سخت آرزو مندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود طاقتهای ایشان پس
هلاک شوند یا ضعیف شوند از تمام شدن بعبادت تا آنکه سیاه ایشان را یقین که موت است بجهت
لطف کردن از طرف خود مهربانی نمودن و دار و گردن امراض باطن را و پروردن نعمهای ایشان را
و نری کردن هر آنکه خدای تعالی حکیم و دانا و نر می کند است بایشان بخشاینده و مهربانی نماینده
و مهربان است و ازین جهت که مشاهده جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه میفرمود و مهربان را رضی الله عنه که مؤذن بود ایا حجتا یا لا
راحت ده مرا ای بلال یعنی باذن و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده آنچه که ذکر کردم از جمال
و برای همین گفت آنحضرت جعلت قسرة عینی فی الصلوة گردانیده شد خشکی چشم من در نماز
مفت الهم و هم - فرمود رضی الله عنه نیست مستحق در دائره تعبد جز خدا و نفس تو و تو منطبی
از جانب خدا و نفس من لفت و دشمن خدا است و همه چیز تابع است هر خدای را و نفس نیز

در حقیقت مخلوق و مملوک خداست و مراد از دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل است با آنچه
 مناسب طبع اوست پس وقتی که مراد نفقت کنی تو خدا را در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو
 برای خدا خصومت کنده بر نفس خود چنانچه گفته است خدای تعالی مرد او و علیه السلام را
 یاد او داند انبیک الا لازم فالزم بدک العبودية ان یکون لی خصما علی نفسک
 ای و او دمن چاره کار و ناگزیر تو ام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذارد نفس حقیقت
 بندگی تو آنست که باشی تو خصومت کنده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام
 دوستی تو خدا را و بندگی تو مراد از آنست که از قضا صافی و گوارا و پاک در حالیکه تو قوی و عزیز داشته باشی
 و چاکری کنی از اشیا و بزرگ و هیبت شمارند از زیر که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند
 مراد از آنچه که او پیدا کننده و نوید آورنده آنهاست و همه اشیا اقرار کننده اند به بندگی او
 گفته است خدای عز و جل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم ای
 نیست تسبیح چیز مگر تسبیح میکند را با ستایش و لیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از
 تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکند و گفته است خدای تعالی و قال لهما و الارض الثیاء طوعا و
 کرها قالتا الینا طائعتین ای گفت خدا را آسمان و زمین را بیا کنید مرا خواه بر غبت خواه بکر اهت
 پس گفتند آمدیم را غیب فرمانبردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای است گفته است
 خدای تعالی مرد او را خلافت تبع الهوی فی ضلک عن سبیل الله پیروی هوای نفس کن تا گمراه کنی ترا
 از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مرد او را در حدیث قدسی اهیج هو الک فاهک الامناع ینادعنی فی
 ملک غیر الهوی جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزار کننده که نزار کند ما را در ملک من
 جز هوای نفس و حکایت مشهورست از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب
 گفت بایزید مراد را چگونه راه است بسوی تو یا خدا یا گفت خدای تعالی بگذارد نفس خود را و بسا
 پس گفت بایزید بیرون آمدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشود ما را از پوست او پس اکنون
 بهتری تمام در دشمن داشتن نفس است در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوی پس

مخافت که نفس اماره دوشوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد از منتهای
 ایشان بیکمیه کردن برایشان و اعتماد کردن بر ایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن
 از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان است از اندک مال دنیاوی پس امیدوار عطای
 ایشان را هیچ وجهی بر سبیل هدیه و نه گزافه و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس بپرتو چه خود را از
 ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترقریبی مالد از آرزو و مهوت او مکن برای اینکه ارث
 شوی مال او را پس دوشوی از خلق و بیرون آئی بکوشش و مگردان ایشان را مثل در که باز گردانید
 و بسته میشود و خود بخودنی کشایدونی بند و مثل درختیکه یافته میشود و در وی میوه یکبار و
 بی میوه میگردد بار و دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی است
 تا آنکه باشی تو توحید کننده هر پروردگار را و فراموش مکن با وجود آنکه خالق همه اشیا خداست کسب
 بندگان را تا خلاص شوی از ذهاب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان
 بے قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش نمکنی ایشان را و فراموش نمکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان
 بخص قدرت ایشان است بے قدرت خدای کافر شوی و قدری لیکن بگو که افعال بندگان
 مرخای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده است بکسب آنها
 از شارع برائے بیان کردن موضع جزاء از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان
 و خالص کن قسمت خود را از ایشان با مروی تعالی و تجاوز مکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است
 حکم میکند بر تو و بر ایشان باشد تو حاکم و بدون تو با ایشان بطریق انفاقت افعال هر چه متعال
 بایشان قدرت و قدر تار یکی است پس در آئی در تاریکی بچراغ فاضل میان حق و باطل و آن کتاب
 خدا و سنت رسول است صلی الله علیه و سلم بیرون شو ازین هر دو پس اگر بگذرد اندیشه در دل تو
 و یا الهام یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیایی در آن هر دو حرام کردن آن را مثل
 الهام کرده شوی بزن کردن و بر خوردن یا آمیزش با فاسقان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع
 کن آنرا از دل خود و در شوازان و قبول مکن آنرا و عمل منابران و یقین بدان که آن خطره از شیطان لعین است

و اگر بیایی در کتابت مسلح کردن آن خطره را مثل شهوات مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن
 و جماع کردن پس بگذر آنرا نیز و قبول کن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس است و سیلای او
 و حال آنکه تحقیق که تو امر کرده شده بخالفست او و دشمنی او و اگر نیایی در کتاب و سنت حرمت و اباحت
 آنرا بلکه آن امری است که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلاً گفته شود و مرنر که بیا فلان جا
 در باب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بلاقات صالح از جهت بے نیازی تو
 از آن مرد و بسبب چیزی که داده است ترا خدای تعالی از نعمت علم و معرفت پس توقف کن درین خاطر
 و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این الهام است از جانب حق تعالی تا عمل کنی بدان و هنوز
 یکبار تأمل کردن کفایت مکن بلکه منظر اختیار و فعل خدا باش در آن باین طریقه مکرر شود آن خاطر و امر
 کرده شوی بر رفتن بطرفش یا نشانی که ظاهر میشود مرا بل علم را بخدا میفهمد آنرا اعتقاد از او لیا الله و کسانیکه
 قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینکه شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن صحبت آنست که تو نمیدانی رعایت
 آن و چیزی که باز میگردد این کار بسوی آن و چیزی که هست در آن کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر است
 آن چیزی از خدا و امتحان پس صبر کن با آنکه باشد خدای تعالی فاعل در تو بے اختیار تو و چون مجبور
 شود فعل بے آئینش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و روی آوردن فتنه میباشد تو
 برداشته شده و نگاه داشته شده در آن فتنه زیرا که خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد
 عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شئی اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت است پس
 مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه است یکی آنکه
 گیری از دنیا آنچه تو ام بدن نفس است و ترک کنی حظ او را و ادائیگی فرض را و مشغول شوی بگذشتن
 گناهان آنچه که ظاهر است از آن و باطن دیگری آنکه باشد آن چیز باطن و آن امر حق است که میفرماید
 بنده خود را و باز میدارد او را از آن تحقیق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست در حکم شرع یا بمعنی
 که نیست آن از قبیل امر واجب و نه از قبیل نهی بلکه آن حکم است که فرو گذاشته شده است در وی حکم نهی
 و امر گذاشته شده است بنده بتصرف کردن در وی با اختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس نو

پیدا کنند بنده در هیچیک از این خود فعل ترک بلکه انتظار کنند امر را و چون امر کرده شد بجا آرند پس میگرد
 جمیع حرکات و سکنات بنده بامر خدای تعالی آنچه که در شرع حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست
 امر او را حکم در آن پس بامر باطن میکند میگرد و درین هنگام بنده ثابت از اهل حقیقت و آنچه نیست
 در و حکم باطن پس کردن وی بجز فعل الهی است و اگر هستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو
 و فناست و این حالت ابدال است که شکسته دلان اند برای حق و موجد و عارف اند و صاحب علم
 و عقل اند و قتران کار فرما و شهنشاهی شهر را اند و کجا همبانیان خلق و نائبان خدا اند و دوستان جانی می
 و تجمان رحمانی و گزیدگان (او اند پس بیروی امر درین حالت مخالفت تست خود را و نیز از شدن از تحول قوت
 و انبیا که نباشد و تر از اراده و قصد هرگز در دنیا و در عقبی پس باشی تو بنده بادشاه نه بنده ملک بنده آمر
 و نه بنده هوای بچو طفل با دایه و مرده بدست نشوینده و بیمار و بی حس بدست طبیب در سواست امر و نبی
معت اله یا در هم فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواهش نکاح در حالت
 محبت بگلی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر هستی کشاکی را از خدا یا
 بدو کردن آن شهوت و برکنندن آن از تو بقدرت خود که اتفاقا پیدا کرده است در تو پس یاری به
 نما و نگاهدار و از برداشتن بار آن نیز بابر سائیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تمینت
 گفته شده و کفایت کرده شده از بار شریعتی گران در دنیا و رنج در آخرت می نماند ترا خدای تعالی
 صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شهوت و راضی به قسمت خود و زیاده میکند ترا نگاه داشت از حصیت
 و توانائی بطاعت پس اگر هست آن شهوت در قسمت تو میراند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تمینت کرده شده
 و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده است شکر کنندگان را بر ابدی در عطا
 فرمود **لَئِنْ شَكَرْتُمْ كَرِّمْتُمْ لَكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ لَآتِيَنَّ عَذَابِي تَشِيدًا** ای هر آینه اگر شکر کنید زیاده کنم
 شمارا و اگر کفران نعمت کنید پس بدریستیکه عذاب کردن من سخت تر است و اگر آن شهوت نیست تمینت
 مژ ترا پس بی نیازی از آن بر کنندن از دل است اگر خواه نفس یا نخواهد حاصل آنکه لازم گیر صبر و مخالفت
 کن بهوای نفس او دست در گردن از امر او راضی باش بقضا و امیدوار به این دو وصف است که

فضل و عطاست و تحقیق گفته است خدای تعالی اِنَّهَا يَوْمَئِذٍ الصَّاسِرُونَ
 اَجْرُهُمْ يَعْزِرُ حِسَابٍ جز این نیست که داده می شود صبر کنندگان مزد ایشان به شما
 مقالہ دوازدهم فرمود رضی اللہ عنہ چون بدید ترا خدای تعالی مال را پس بازانی بسبب محبت
 مال از بندگی خدا باز دارد ترا بسبب آن مال از خود دور نیاورد آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و
 تقصیر دهد ترا و فقیر گرداند ترا بجهت سزا دادن ترا از جهت مشغول شدن تو بسبب نعمت از نعمم و اگر مشغول
 شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را براسے تو بخشش و کم نکند آن و یک جبهه را
 باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت
 گرامی داشته شده و خوش داشته شده در جبهه الماوی با صدیقان و شهیدان و صالحان
 مقالہ سیزدهم فرمود رضی اللہ عنہ اختیار کن کشیدن نعمت را و نذر کردن بلا را پس نعمتها
 رسیده است بتو اگر هست و قسمت تو خواهی طلب کنی آنرا یا ناخوش داری آنرا و همچنین بلاها فرود آید
 بتو اگر هست نصیب تو و حکم کرده شده بر تو برست که مکرده داری آنرا یا دفع کنی آنرا از خود بدعا یا صبر کنی و
 بزود جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسیار در همه بومی تا بکنی کار خود را و تو پس اگر باشد نعمتها
 مشغول شوی بشکر و اگر باشد بلا مشغول شو بصبر تا بزود صبر کردن و یا بموافقت کردن و رضی بظنون
 یا بظن گرفتن ببلایا نیست و فانی شدن در آن بر اندازد آنچه داده میشود از التماس و نقل کرده میشود
 در آن بجائے و سیر کنانیده میشود و در منازل و راه خداوند که امر کرده شده بطاعت و دوستی اقامت
 برسی بجماعت ملائکه پس قائم کرده شوی در مقام کسانی که گذشته اند از صدیقان و شهیدان صاحبان
 و مراد میدارم از آن به قرب خدا بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانی که گذشته اند بسوی بادشاه
 و از درگاه او نزدیک شده اند و یافته اند نزد او هر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و راه
 روشن را بگذر بلا را تا زیارت کنند ترا و خالی شود از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و جریح کن
 از آمدن و نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جهنم و زیان او و تحقیق ثابت شده است
 از حدیثی که مروی است از بهترین خلق و بهترین کسی که بر داشته است او را زمین سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفته است ان نازحهم تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورا
 طبعی ای آتش دوزخ میگوید هر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذرای مؤمن تحقیق که فرو میراند
 نور تو زبانه مرا پس آیا نیست نور مؤمن که اطفأ کرد زبانه آتش را در دوزخ و نور که همراه بود او را در
 دنیا آن نور که جلا شد بدوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانه بلار او ساکن گرداند سری صبر تو و وفقت
 تو مولی را سوزش چیزیکه فرو داده است از بلا و بتو نزدیک گشته پس بلا نیامده است ترا برای اینکه
 هلاک کند ترا لیکن می آید ترا تا بیازد ترا و قوت دهر مینا و یقین را و بشارت دهر ترا بطن او از مولی تو
 و بفاخرت کردن مولی تو گفته است خدای تعالی و لنبلو نکه حتی نعلم المجاهدین صکم و الصابین
 و نبلوا اخبارکم ای هر آینه مبتلا کردیم شمارا تا آنکه بدانم جهاد کنندگان را از شما و صبر کنندگان را و بیازم
 بچیزیکه خبر دهد از علمای شما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را در فعل او
 یقین خود همه آن توفیق از خدا و فضل و احسان اوست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده
 و موافقت نماینده و تسلیم نماینده پیرا کن در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از
 امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنده و شتابی و جلدی کن و قوت نما و تجنب و آرام
 مکن و محض تسلیم باش مرتقدیر و فعل کنی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادا کنی امر را اگر
 عاجز شوی توان ادا ای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خداوند خود پناه آر بسوی او و زاری و عذر
 کن و تقشیش کن از سبب غیر خود از ادا ای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن
 بطاعت او و سبب ادب نگاها داشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سستی خود و سبب تکیه کردن خود
 بر حول و قدرت خود و سبب نمودن بعمل خود و سبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و بهول خود
 و خلق او پس باز گردانید وی تعالی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید
 از تود و توفیق خود و بگردانید از توری بزرگ خود و دشمن داشت خویش گرفت ترا و مشغول گردانید
 بسلامی تو که دنیای تو و هوای تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه باز دارنده اند
 از خداوند تو و آنگاه تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا و لایعجب ترا

نعمتات بر سر تا مشغول نگرداند ترا از خداوند کار تو غیر خداوند تو هر چه جز مولای تست غیر اوست پس
 مگر بن برو غیر او را زیر چه او پیدا کرده است ترا برای عبادت خودستم مکن بر خود پس اینکه مشغول شوی
 بغیر وی از امر وی پس در آرد ترا آتش خود را که فروزین او آدمیان و سنگها اند پس پشیمان شوی
 و نفع نکند پشیمانی و عذر کنی و معذوره داشته نشوی و فریاد کنی و فریاد داده نشوی و طلب ضاکنی
 و راضی کرده نشوی و طلب کنی باز آمدن را بسوی دنیا تا دریابی و تلافی کنی آنچه فوت شده و نیک کنی
 رجوع گردانیده نشوی مهربانی کن نفس خود را و شفقت کن بروی و احتمال کن اعضا و آلات را
 که داده است ترا و طاعت خداوند خود را عقل ایمان و معرفت و علم و طلب روشنی کن بنورهای این
 اشیا در تاریکی حوادث عالم و چنگ زن با مرونی و سیر کن بهر دو راه خداوند خود و بسیار سوامی امر و نهی را
 بسوگسپیکر پیدا کرد ترا پس کافر مشو کسبیکر پیدا کرد ترا از کل تربیت کرد ترا پس تراز نطفه پس مرد
 بر این ساحت ترا خواه جز امر او و مکروه مدان جز نهی او و قناعت کن از دنیا و آخرت باین مراد که امر است
 و مکروه مدان در آن هر دو این مکروه را که نهی است پس هر مراد تابع این مراد باشد هر مکروه تابع این
 مکروه باشد چون باشی تو با خدا باشند کائنات امر تو چون ناخوش داری نهی او را بگریزند از تو
 مکروه هر کجا باشی و فرود آئی گفت خدای تعالی در بعض کتب خود باین ادم انا لله لا اله الا انا
 اقول لشیء کن فیکون اطعنی اجعلک نقول للشیء کن فیکون ای پس کردم منم خدا نیست هیچ
 خدا جز من میگویم چیزی را بشو پس بشود اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا باین صفت که نگویی مشرکی را بشود
 پس بشود گفت خدای تعالی یا دنیا من خدمتی فاخذ بهیرو من خدمتک فاتعبد لی فی دنیا
 هر که خدمت کند مرا خدمت کن تو او را و هر که خدمت کند ترا پس در پنج اندازه او را پس چون بیا دینی او
 باش گو یا که هست کرده شده است بندهای اندام و آرمیده است جواس پوشیده جواس پوشیده جواس پوشیده
 دل تنگ سینه مرده تن دو گشته بهوای نفس ناپدید شده ریههای بشیریت محو شده نشانهای طبیعت
 فراموش شده اثر میل تاریک صحن سراسر آن شده بنیاد خالی خانه افتاده سقف خانه نه آدرک نه نشان
 پس باید که باشد گوش تو گو یا که گرسنت و هم بر گری پیدا شده و چشم تو گو یا که پزده بسته و نا بینا مادر زاده و زنده

ولبهای توگو یا که برآنها ریش است و در سبزه گیها و زبان توگو یا که گنگی و کندی است و دندانهای توگو یا که در آنها
 جراحت است پر شده از ریم و در دها و پر لگند گیها است و دستهای توگو یا که در آنها خشکی و کوتاهی است از
 گرفتن و پاهای توگو یا که در آنها اضطراب و لرزه و جراثیم است و فرج توگو یا که بوی نامردی است مادر زاد
 و بجز این امر در کار است و شکم توگو یا که بوی پیری و سیری است و از طعام بی نیازی است و عقل توگو یا که
 تو دیوانه و فاسد و بدن توگو یا که مرده است و بطرف قبر برداشته شده پس شنیدن و شبانی کردن در امر است
 و نشستن و سستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نبی و خود را مرده انگاشتن و معدوم پنداشتن و فانی گردانیدن
 در حکم قضا و قدر پس بنوش این شربت را و دارو کن باین دارو غذا کن باین غذا اگر دانیه شوی
 و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گوناگون و علتها و هوای نفس بحکم خدا و تعالی
 مقالہ چهارم - فرموده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که هر که را ای صاحب هوای نفس ترا که
 تو بنده هوای و ایشان بنده خدا اند بیل تو در دنیا است و میل این گروه در عقیده تو می بینی این چهار
 و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلاق است و انس این گروه بحق است و تو
 آویخته است با آنچه در زمین است و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش است و شکار میکنند ترا کیسکی می بینی
 و ایشان نمی بینند آنرا که تو می بینی بلکه می بینند پیداکنده اشیا را و دیده نمیشود او تعالی رنگاری یافته
 ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو که در داشته شده با آنچه که میخواهی از دنیا و دوست میداری و این
 گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس را داده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب بادشاه پس تو فوق
 داد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت و حمد و ثناء و این همه
 افزونی کرم خداست میدید هر که میخواهد پس لازم گیرد این او موافقت کند بتوفیق از خدا و آسان
 گردانیدن از بے سنج پس گشت عبادت مریشان را بجای جان و خورش و شد دنیا درین وقت
 در حق ایشان نفع و سود و گو یا که برای ایشان بهشت است زیرا که نمی بینند چیزی را از چیزها تا آنکه
 می بینند پیش از آن فعل کسی را که پیدا کرد و دید آورد پس باین قوم ثبات زمین و آسمان است
 و آرام مردگان و زندگان زیرا که در اندیشه ایشان را بادشاه مانند میخواند در زمین که گسترانیده است

پس هر يك از ایشان مثل كوهی است كه ایستاده است بر جای خود پس یکسو شود از راه ایشان و برابری مكن كسانى را كه مقید نگردانند ایشان را از طلب حق پدران پس این قوم بهترین مردمان اند كه پیدا کرده است پروردگار من و پراگنده کرد در زمین و منتشر ساخت ایشان را بر ایشان باد سلام خدا و برکات او تا آنكه آسمان و زمین است

مسئله پانزدهم - فرموده حق تعالی که دیدم در خواب گویا که من در موضع ام که مانند مسجد است و در آن قوم اند که از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مرا این قوم را فلان ادب میکنند ایشانرا و ارشاد میکنند ایشان را اشاره کردم بلفظ فلان مردی از صاحبان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفتم یکی از ایشان تو چه چیزی و چه حال داری چرا سخن نمیکنی پس گفتم اگر راضی می شوی مرا برای آنکه سخن گویم پس گفتم چون منقطع شوی از خلق بسوی حق سوال نکنید از مردم چیزی را بر زبانهای خود و چون گذشتید این را پس سوال نکنید ایشان را بهر لهای خود زیرا چه سوال بدل مثل سوال بربانیت پستتر بدانید که خدای تعالی در هر آن در کار است در گردانیدن احوال خلق و تبدیل کردن بلند گردانیدن مرتبه یکی را و پست ساختن دیگری را پس گردیده بلند میگردد اندر مرتبه ایشان را بسوی مکانهای بلند گردیده دیگر فرومی افتند ایشان را بسوی اسفل السافلیین و ترسانید آن کسانى را كه برداشت بسوی علیین اینكه فرود افتند بسوی اسفل السافلیین و امیدوار گردانید ایشان را بآنكه پائین و نگاهدارنده ایشان را بر جای كه ایشان هستند از بلندى مکان و ترسانید آن کسانى را كه فرود افتند است باسفل السافلیین اینكه باقى دارند و همیشه دارند ایشان را بر آن حال كه هستند در آن از فرود افتادن و امیدوار گردانید ایشان را كه برود ایشان را بسوی علیین پس بیدار شدم

مسئله شانزدهم - فرموده حق تعالی که دیدم در خواب گویا که من در موضع ام که مانند مسجد است و در آن قوم اند که از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مرا این قوم را فلان ادب میکنند ایشانرا و ارشاد میکنند ایشان را اشاره کردم بلفظ فلان مردی از صاحبان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفتم یکی از ایشان تو چه چیزی و چه حال داری چرا سخن نمیکنی پس گفتم اگر راضی می شوی مرا برای آنکه سخن گویم پس گفتم چون منقطع شوی از خلق بسوی حق سوال نکنید از مردم چیزی را بر زبانهای خود و چون گذشتید این را پس سوال نکنید ایشان را بهر لهای خود زیرا چه سوال بدل مثل سوال بربانیت پستتر بدانید که خدای تعالی در هر آن در کار است در گردانیدن احوال خلق و تبدیل کردن بلند گردانیدن مرتبه یکی را و پست ساختن دیگری را پس گردیده بلند میگردد اندر مرتبه ایشان را بسوی مکانهای بلند گردیده دیگر فرومی افتند ایشان را بسوی اسفل السافلیین و ترسانید آن کسانى را كه برداشت بسوی علیین اینكه فرود افتند بسوی اسفل السافلیین و امیدوار گردانید ایشان را بآنكه پائین و نگاهدارنده ایشان را بر جای كه ایشان هستند از بلندى مکان و ترسانید آن کسانى را كه فرود افتند است باسفل السافلیین اینكه باقى دارند و همیشه دارند ایشان را بر آن حال كه هستند در آن از فرود افتادن و امیدوار گردانید ایشان را كه برود ایشان را بسوی علیین پس بیدار شدم

مگر بسبب تکیه کردن تو بر خلق و اسباب و کارها و کوششها پس خلق حجاب تو اندازد خوردن بسبب آن که کسب است پس ما و امیکه باشی تو ایستاده با خلق امیدوارنده بخشش ایشان را و فضل ایشان را و سوال کننده بر ایشان و آمد و رفت کننده بسوی فرمای ایشان پس تو شرک آورده بخدا خلق او را

پس سزا میدهد ترا بحروم گردانیدن از اکل بسنت که آن کسب کردن است از حلال دنیا پستتر چون
توبه کردی از ایستادن با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی توبه کسب
پس میخوری بسبب کسب اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را
پس تو شریک آرنده نیز لیکن این شرکیست خفی تر از اول پس سزا میدهد ترا خدای تعالی محبوب
میگرداند ترا از فضل خود و از بهایت کردن بغضل سوا سطره چون توبه کردی ازین و دور کردی شرک را
از میان و برداشتی تکیه کردن خود را بر کسب طاقت و توانائی و دیدی تو خدای را که او رزاق است
و سبب سازنده و آسان کننده و قوت دهنده بر کسب و توفیق دهنده بر همه نیکیهای یکبار میرساند ترا
بسوی خلق بر وجه سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت و اوان یا میرساند ترا
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند به سوال بطریق کسب که بمعنی عوض است
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود به آنکه به بینی واسطه و سبب را پس باز میگردد از همه بسوی
خدای افکنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر سیدار و حجاب را میان تو و میان فضل خود
و ابتدا میکند ترا سوا سطره و خورش میدهد ترا بفضل خود و نزد هر حاجت براندازه آنچه موافقت کند
حال ترا همچو فعل طبیب صربان و لطف کننده و دوست بریما را از جهت نگاه داشتن از جانب خود
عز وجل و برای دور داشتن مر تر از نیل کردن بسوی کسیکه غیر دوست و راضی میگردد از ترا بفضل خود
پس درین هنگام منقطع می سازد از دل تو هر خواهش شهرت و هر لذت و مطلب و محبوب پس باقی
نمی ماند در دل تو جز اراده او پس چون خواهد حق تعالی اینکه بر آید بسوی تو قسمت ترا که چاره نیست
ترا از گرفتن آن و حال آنکه نیست از رزق و نصیب مزین کس از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو
خواهش آن قسم را و میراند آنرا بسوی تو پس پیوسته میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پستتر
توفیق میدهد ترا بر اے شکر آن و میداند ترا که آن روزی از دوست و وی تعالی را رانده اوست بسوی
تو و دهنده اوست مر تر از ایش شکر میگوئی او را درین هنگام می شناسی و میدانی و زیاده میکند ترا این
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از آن و تنی شدن باطن از هر چه جز اوست پستتر چون قوی شد علم

مرد را سر که آگاه نبود بر آن شیخ او و شرح را سری است که مطلع نیست بر آن مردی که به تحقیق
 رسیده است سیر و سلوک او تا آستانه در پیروی پس چون برسد مرد به حالت شیخ خود را جدا ساخته میشود
 از شیخ و بریده میشود از وی پس متولی میشود و او را حق تعالی و قطع میکند او را از خلق پس میشود شیخ
 مانند دایه نیست تیره خواری بعد دو سال همچنین نیست تعلق بخلق بعد دور شدن بهوای نفس و ارادت
 شیخ احتیاج برده میشود بهر پدیده تا آنکه در باطنش به او خواست است از برای شکستن بهوای ارادت و لیکن
 بعد دور شدن بهر دو پس احتیاج نیست به شیخ زیرا که نیست که دورت و ناگهانی و چون رسیدی تو بخت چنانکه
 بیان کردم باش این همیشه از آنچه که جزا و است پس نه بینی جز حق را وجودی قطع اندر زبان ساین
 و نه در سودر ساین و نه در داون و نه در ناو او نه در تر سیدن و نه در امید داشتن بلکه خدای تعالی سزاوارست
 که از عذاب او تبر کند و از آزارش وی امیدوارند پس باش همیشه نگهبان بسوی فعل او چشم دارند و بسوی
 امر او کارکننده بطاعت وی و جدا از همه خلق او چه در دنیا و چه در آخرت میا و یزدل خود را بچینه از
 خلق او بگردان خلق را همه مقهور مثل مردیکه گرفته است او را بادشاهی که بزرگ است ملک او سخت است
 امر او ترساننده شده است بهر جستن و حکم کردن او پستگر دانید بادشاه غل او در گردن او با هر دو پای و
 و بر او کشید بر درخت هنوز بر کنار جو که که بزرگ است موج او و فراخ است پهن او عقیق است خاک
 و سخت است روانی او پست تر است بادشاه بیکری که بزرگ است قدر او و بسیار است انقیاع او و دوست
 جای جستن و رسیدن او دهنده شده است در پهلوی بادشاه بارها از نیزه و تیر با و پیکانها و گوناگون از برای
 جنگ و کمانها از آنچه نمیرسد انداز کرده آنرا جز بادشاه پس شروع کرد که می اندازد بسوی آن مرد با پنجه
 میخواید ازین سلاح امانیکو باشد مر که را که دید آن مرد مصلوب را که بگذارد و نظر کردن را بسوی بادشاه
 و بگذارد و ترس از او امید و ترس از مصلوب و امید دارد از او آ نیست شخصیکه چنین کند نام داشته شود
 در حکم عقل به عقل و به او را که یوانه حیوان جز آدمی پس بنیاه جو بخدا از کوری بعد بینائی و از قطع شدن
 بعد رسیدن و از روی برگردانیدن پس از نزدیک آمدن و از گمراه شدن پس از راه یافتن و از کفر پس
 ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان است که که کردیم آذر در شمال هر روز در فرونی آب او است و این

زیادتی آب مثل زیاده قوتی شهوتهای بنی آدم و لذتهای ایشان است در دنیا که میسرند آدمیانرا از دنیا
و ابیات را و گوناگون سلاحها مثل اسلحه است که روان میگردد بآن تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر بنی آدم
در دنیا بلاهاست و تیرگیهای زندگانی و درد و داجنتها و آنچه می یابند از نعمتها و لذتها آیمخته شده است
یا قهتا چون اعتبار نماید نعمتها را و لذتها را از نعمت حقیم آخرت در یابد که نیست حیات مگر در آخرت اگر هست
آن یقین دارنده چنانچه فرموده است **صلی الله علیه و سلم** لا عیش الا عیش لا خسر الا خسر الا نیست زندگانی
مگر زندگانی آخرت خصوصا این بلاها در حق مومن چنانچه فرمود **صلی الله علیه و سلم** الدنیا سجن المؤمن وجنة
الکافر و نیازندان مسلمان است و بهشت کافرست و فرمود **صلی الله علیه و سلم** التقی صلی الله علیه و سلم
لکام در و بان کرده شده است با وجود این حدیثها و آنچه که بهشتا بده معلوم است چگونه خوانده نشود
خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است در وقت
او و انداختن خود را پیش او پس می باشی تو بسبب القطار بیرون از دنیا
درین هنگام یافته می شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فصل
مقاله بهیچ وجه هم فرمود **صلی الله علیه و سلم** مکن هرگز بسوی هیچ یک از آنچه که فرمود آورده است
خدای بتو از گزند هر که باشد دوست باشد یا دشمن و همت مندر دگر را و آنچه کرده است در تو و فرود
آورده است بتو از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظا هر کردن شکر به نعمت
نزد تو بهتر است از است گفتن تو در خبر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق
گفته است خدای تعالی وان تعدلوا نعمة الله لا تحصوها پس بسا نعمتی که هست آن نزد تو و تو
نی شناسی آنرا آرام گیر بسوی هیچ یک از خلق و انس بگیر بهیچ یک و اطلاع مکن بهیچ کس را بر آنچه
که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا آرام تو بسوی او و گله تو از بسوی او و بسین سوم را که جز تو و خدا است
پس بدرستی که شان ایشست که نیست بسوی دیگر زبان و نه سود و نه کشیدن سود و نه راندن زبان
و نه غیرت و نه خواری و نه بر دشمن و نه پست گردانیدن و نه تو نگری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام
دادن جمله چیز با پیدا کرده خدا است مسخر و درست دوست بکرم و دستوری دوست جاری شدن آنها

هر چيز روان ميشود تا مدت معين نزد خدا و هر چيز نزد وی است باندازه نيست همچو پيش كنده
 هر چيز را كه پس افكنده وی نيست كس پس افكنده هر چيز را كه پيش افكنده است
 وی اگر برساند ترا خدای تعالی بزيان پس نيست كس كشاينده مراد او را جز او و اگر اراده كند ترا
 به نيكي پس نيست كس رو كنده مفضل او را پس اگر گله كنى از خدا و حال آنكه تو عافيت داده شده
 و نزد تو نعمت از نعمتهاست براى زيادتى و بزور كور گردانيدن خود را از آنچه مراد است نزد تو از نعمت و
 عافيت بحيت حقارت كردن آن هر دو را خشم ميگيرد و تو خدای تعالی و زائل ميكنند آن هر دو را از تو و است
 ميگردد اندكشكوه ترا و دو چندين ميگرداند بلاى ترا و سخت ميگرداند عذاب ترا و بر ميكنند وى اعزاز ترا از نظر عافيت
 خود پريزين كن گاه با بگوشش اگر چه بريده و پاره پاره كرده شود گوشت تو از مقرر ضما اياك دور دار
 خود را خدا اياك پيتر دور دار خود را الله الله تبارك خدا را الله پيتر تبارك خدا را النجاء النجاء
 زود بگريز الحد الحد زود پريزين كن زير آنچه بيشتر نچه فرو دمي آيد به پسر آدم از گوناگون بلاها بسبب
 شكوه كردن او است از پروردگار خود چگونگي كرده شود از وى حال آنكه وى ارحم الراحمين است و
 بهترين حكم كنندگان است و گران بار و پوشيده نيست بروى پوشيدنى و سخت مهربان لطف كنده است
 بر بندگان خود نيست ستم كنده مهربان را همچو طبيب حليم و دوست و شفيق نرم خو و نزديك بدل
 آياتمت كرده ميشود و پروما و درك شفيق و مهربان انداميشه گفته است بغير صله الله عليه وسلم الله
 ارحم الراحمين ما والدة علم و لها اى خدای تعالی مهربان ترست بر بنده خود از مادر پرورنده خود
 نيكو دارا و اى اى مسكين بزور صبر كن وقت بلا آيا تو اى از صبر كرون پيتر صبر كن اگر آيا تو اى از
 راضى شدن بر بلا و موافقت او راضى باش و موافقت كن اگر وجود تو هست پس فنا شو و قتيكه
 گم كرده شوى اى مقام فنا كه گوگرد سرخى بجائى تو و كجا يافته ميشوى تو و به مشيوى آيا مى شنوى بسوى سخن خدا
 عز و جل كتبه عليكم القتال و هو كره لكم و علمى ان تكرر هوا شيئا و هو خير لكم و عسى
 ان تحبوا شيئا و هو شر لكم و الله اعلم و انتم لا تعلمون فرض گرداننده شد بر شما
 كار ناز با كفوف و حال آنكه كرده است مرثيا را و نزديك است اينكه كرده دانيد چيز را

و حال آنکه بهتر باشد مر شمارا و نزدیک است اینکه دوست دارید چیز را بحال آنکه آن بدست
 مر شمارا خدا میداند و شما نمیدانید و بچسبید از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و باز داشت ترا از
 پس بآدنی مکن تا ناخوش داری چیز را بخود دوست داری چیز را بخود بلکه بیروی کن شرعاً
 در همه چیز که فروشی آید بگو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم است و متابع امر باش حالت
 ولایت و فرمودن آتش هوا در گذر از صرا آن و این قدم دوم است و راضی باش بفصل الهی فقوت
 کن و فنا شود در حالت ابد الیت و غوثیت و صدقیقت و این نهایت مراتب است یکسو شوار راه
 قضا و قدر و بگذر از راه او در کن نفس و هوا می خود را و باز در زبان خود را از شکایت پس چون کنی تو
 این را اگر هست قضا و قدر تو نیک زیاده میگردد اند تر از خدای تعالی حیات خوش و مزه و شادی و اگر باشد
 قضا بنگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو ملاست را و غائب کند ترا از خود
 تا آنکه در میگردد آن قضا از تو و کوچ کند نزد گذشتن مدت آن چنانکه میگردد شب و دور میکنند پرده را
 از روی روز و میگردد درستان پس کشف میشود تا بستان این نمونه ایست نزد تو عجزت بگیر بدان
 بستر و نفس آدمی گناهان و جرماست و آلوده کردن است بانواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت
 نمیدارد در بخشینی خدا که کریم را اگر پاک از پلید بیای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند داد آستانه
 قدس را اگر پاک از چرک عاویها چنانچه صلاحیت نمیدارد در بخشینی پادشاه را اگر پاک از
 پلید بیابا و گوناگون گند گیها و بد بو بیابا پس بلا با پوشنده و پاک کننده گناهان است گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم حی یوم کفارة سکتہ شب یکروز کفاره گناهان یکساله است
 مقالہ نور دوم - فرمود رضی الله عنه چون باشی تو مست ایمان و یقین و وعده
 کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی و فاکرده میشود و عده تو و خلاص کرده نمی شود تا زوال
 نیاید ایمان تو و زود یقین تو و چون قوی شود ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی در آن و خطاب
 کرده شوی بمضمون قول وی تعالی اِنَّكَ الْيَوْهَلُ الَّذِي اِذَا دُعِيَ بِرِسْمِكَ اَنْتَ الَّذِي تَدْعُو
 نزد خداوند بر تیره و مضرت امانت داری و مکر شود این خطاب بر اساتو و قته بعد و قته پس

باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی مانند تر از اراده و نه مطلب و نه عکس که عجب کنی بدان و
 نه عبادت که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود بهمت تو بسوی آن
 پس اکنون شدی تو مثل آوندی که رخته شده که بر جای نمی ماند در و چیز که روان پس بر جان می ماند تو
 هیچ اراده و نه خلق و نه بهمت بسوی چیز که از چیز یا نه در دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چه جز او
 تعالی است و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی بر اضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و
 نعمت بفعالهای خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشود بوعده چون آرام یابی تو آن وعده
 و یافته شود در تو نشانی از خواهش برده میشود از آن وعده بسوی وعده دیگر که بلند تر از آن است
 و گردانیده میشود بسوی وعده شریف تر از اول و عوض داده شوی از وعده اول به بے نیازی
 از آن و کشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و مطلع شوی بر کارهای سخت پوشیده و حقیقتها
 حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعده اول بوعده دیگر متصل آن افزوده می شود
 درین هنگام و قدر و مرتبه تو در نگاهداشت حال پست نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت
 و در زمین تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو در فصاحت
 زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه
 خلایق و جن و انس و ماسوای ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خداست و دوستی خلق و خل
 است در دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل است در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی
 درین مقام که نیست مرز و در آن خواهش چیز که البته گردانیده میشود مرز خواهش چیز که از چیز یا
 پس چون ثابت شد خواهش تو مر آن چیز را دور گردانیده میشود آن چیز و معدوم کرده می شود
 و برگردانیده می شوی از آن چیز پس داده نمی شود تر آن مراد در دنیا و عوض داده میشود از آن
 در آخرت بچیز که کمی افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیز که سرور و روشن میگرد
 و چشم تو در فردوس اعلی و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوی آن مراد را و آرزو
 نمیکنی و امید میداری آنرا و حال آنکه تو در سرای دنیایی که آن محل فنا و تکلیفهاست بلکه امید تو

در حال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای است که پدید آورده آنرا در وجود تو آورده و تو بوی که او دادی که را و فراخ
 گردانید زمین را و بلند ساخت آسمان را زیرا که او است که باشد مراد و مطلوب و آرزو بسیار است که عوض او میشود یعنی از آن
 مراد بچیزی که آن فروتر از آن مراد است یا مانند او است در دنیا بعد از شکسته شدن دل تو بسیار داشتن از آن
 مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن و آخرت بران و چه بیکه ذکر کردیم و بیان نمودیم
مقاله بیستم - فرمود فی الله عنه در قول آنحضرت **هیه الله علیه سلم** دعای بسیار است الی
 ملا یاربیدک بگذار فعلی را که در شک می اندازد ترا که حرام است یا حلال و قتی که جمع شود یا چیز است که
 در شک نمی اندازد پس اخذ کن بعزیمت که آمیزش نمیکند از شک شبیه بگذار چیزی را که در شک اندازد
 ترا و اما وقتیکه تنها باشد در شک اندازنده که آسخته است بدان و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود
 از بریدن اشیا بدین آن چنانچه آورده است در خبر کلاخو جز از القلوب گناه برنده و لهذا است
 و در روایت دیگر آمده است کلاخو ملحات فی القلوب ای فعل که در روی بزه است آنست که در
 تردد و خطبانی باشد در دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهندگان پس فتوی گیر دل خود را در چنان
 چنین نباشد بکن آنچه خواهی و توقف بکن در روی چشم دار امر باطن را و روی پس اگر امر کرده شوی
 بگرفتن او پس بگیر و اگر منع کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو
 گویا که نبود و یافته نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی
 از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیر که حق تعالی حاجت ندارد که یا داده شود
 پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی سخوراند کافران و منافقان را و پشت بندگان
 را از روی پس چگونه فراموش کند ترا ای مؤمن موصد روی آورنده بطاعت او و ایستاده با مروه
 در ساعتی شب و اطرافهای روز در معنی حدیث و چه دیگر است بگذار چیزی که در دست خلق است
 که وصول آن در شک است پس نخواه آنرا و میا ویز دل خود را بآن و اسید در خلق را و ترس از ایشان
 و بگیر از فضل خدا و آن چیز است که در شک نمی اندازد و یقین است وصول آن ترا پس باید که باشد
 مترادف مطلوب یک و دهنده یک و قصد یک و آن پروردگار است آنکه پیشانیهای بادشاهان میرست

بدست قدرت اوست و دل‌های خلق بدست وی و دل‌ها که امیران بدنمانند و مال‌های مردمان را در دست
 عزوجل و خلق و کیلان و امینان او بنده و جنبش دست‌های ایشان به بخشش کردن مترابجا حکم او و
 جنبش دادن او و امر کردن اوست و باز استادن خلق از عطای تو به چنین دست بزرگست
 او از هر گوینده و اسألو الله من فضله ای سوال کنید خدا را از فضل او و گفت عزوجل ان الذين
 تدعون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له
 بدستیکه آن کسانی که میخوانند شما ایشان را از غیر خدا مالک نیستند آنها را هیچ رزق را پس طلب
 دارید نزد خدا از رزق او پرستش کنید مرا و او را شکر کنید مرا و او را هم گفته است و اذا سألت عبادی
 عنی فانی قریب اجیب دعوتهم اذا دعان اى چون پرسند ترا بنده گان من از من پس
 بدستیکه من نزد یکم قبول میکنم دعا کنند گن از تو قیامت عاکن و میخواند مرا و گفت لا دعوتی است لک و اى عاکنه را قبول کنم
 و عاکنه را و گفت ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین اى بدستیکه خدا است روزی بنده خداوند قوت ستوار
 و گفت ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب اى بدستیکه خدا روزی میدهد هر کس را که میخواهد بی شمار
مقام البت و یکم - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس را زنده را در خواب حالانکه من در عجات
 کشیم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود
 تقدیر به بدی پس قدرت نمیدارم که تغییر دهم آنرا و بسوی نیکی و بهرم آنرا بسوی آن و اگر روان شود
 بر نیکی پس قدرت ندارم که تغییر دهم آنرا و بهرم آنرا بطرف بدی و چه چیز است بدست من و دیدم
 صورت ابلیس را بصورت خدایان که او را آلت نری و ما و گی هر دو باشد و نرم سخن در روی وی بینی در از ده
 روی او چند تار موی بود در زیر خندان خوار و خروشکل زشت روی گو یا که تبسم میکند در روی من مثل
 تبسم موش و شیر گلیمن و ترساک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهارصد و دو و یک
مقام البت دوم - فرمود رضی الله عنه همیشه است حکم الکی بر آنکه مبتلا گرداند بنده مؤمن
 خود را بر اندازد ایمان وی پس کسیکه بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلاه او و
 رسول که مبعوث است به هدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ تر است از بلای نبی که مبعوث است بکتاب

زیرا چه ایمان رسول بزرگ تر است و نبی بلای او بزرگتر است از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگتر است
 از بلای ولی هر یک را بر اندازد ایمان و یقین اوست و دلیل بر آن قول نبی صلی الله علیه و سلم است
 انما معاشر الاذنباء اشد الناس بلاء ثم اهل مثل فاکام مثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم
 از روی بلا پست مثل مرتبه شخص بلا است پس همیشه میبارد خدای تعالی بلا را بر این همتران
 بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب پیغمبر نشوند از بسیاری زیرا که وی تعالی دوست میدارد
 ایشان را پس ایشان اهل محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکند و وی محبوب خود را
 پس بلا را بنده است مردمانی ایشان را بسوی حق و بندست نفسهای ایشان که باز میدارد
 ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و مانع شدن بسوی غیر پیدا کننده
 ایشان پس چون همیشه شد نزول بلا در حق ایشان میگذازد و هوای ایشان را و شکست میخورد
 نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس نقیض میشوند شهوات و خواهشهای میل کردن بسوی
 مزه ها و آسایشها تمام در دنیا و آخرت بجانب نفس میشود آرام بود عده حق تعالی و راضی بودن بقضا
 او و تقاضا کردن بعطای او و شکیبائی کردن بر بلای او و ایمین بودن از بدی خلق وی بسوی
 دل پس قوی میگردد و سروری دل پس باز میگردد و بادشاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلا قوی میگردد
 دل و یقین را و ثابت میکند ایمان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در جنت آنکه هرگاه که
 رسید در دوزخ یافته شد از مؤمن صبر و رضا و تسلیم و فعل پروردگار را خوشنود میگردد و خدا از وی شکر
 میگوید و او را پس می آید و او را بعد و پیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرت
 لآیدن که اگر شکر کنید زیاده کنم نعمت شما را و چون بچند نفس بختن خواهش از خواهشهای خود
 و مزه از مزه های خود از دل پس جواب در نفس را قلب برسانیدن نفس بدینچه باز محبت حال آنکه
 اجابت قلب از غیر او و دستوری خداست حال میشود بسبب آن اجابت غفلت از حق و شرک
 برستیدن و گناه پس فرو میگردد حق تعالی نفس و قلب را بخواری و بلا او برگزاشتن خلق و در دوا
 و بپاریدن پس میگردد هر یک از قلب نفس حفظ خود را از بلا و آفات و اگر اجابت نکند و قلب بسوی طلب

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیای او بوحی در حق پیغمبران و عمل کرده بشود
 بروحی و الهام در دادن و ندادن فی و سیکر خدای تعالی جنت خود و برکت عافیت رضا و نور و معرفت قرب و
 بی نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاہدار آنرا که گفتیم و تیرس بلاها را در شبانی کردن با جابت
 نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش در این کتاب نما اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت
مقاله سبت و سوم فرمود رضی الله عنه خوشنود باش به دون کمتر و لازم گیر آنرا از روی
 کوشش تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و گرانمایه تر
 و به او گوارا کرده شوی و در وی باقی داشته شوی و نگاہ داشته شوی به رنج در دنیا و آخرت به عاقبت
 دبه تجا و از حد پستتر بالا برده شوی بسوی چیزیکه خنک شونده ترست چشم در وی از چیز سابق و
 گوارا تر از آن و بدانکه قسمت تو هرگز در نیکد از در اسبب گذاشتن طلب آنچه نه نیست نصیب تو
 نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او را رضی باش
 بدان کمتر چیز را بحول خود و مره از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجنب بخود و میا رام بخود پس آنکه
 مبتلا گردانیده شوی بحال خود و بحال کسیکه بدترست از تو از میان خلق زیرا که تو بسبب طلب بظلم کنی و
 ظالم غفلت کرده نمیشود از وی گفته است خدای تعالی و کذلک لولی بعضی الظالمین بعضا
 همچنین می سپاریم بعضی ظالمان را بعضی زیرا که تو در سرای بادشاهی هستی که بزرگ ست شان او
 و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب است حکم او و پاینده است بادشاهی او
 همیشه است فرمان او و باریک است دانش او و ورسان است حکمت او راست است قضای او
 غائب نمیشود از او مقدار دره در زمین و نه آسمان و نیکد از دستم وی هیچ ستمگاری پس تو بزرگترین
 ظالمانی و بزرگترین ایشانی از روی گناه زیرا که تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود
 و در خلق او میل نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفران یشراک به یغفر ما دون
 ذلک لمن یشاء بدرستی که خدای تعالی آمرزد شرک آوردن را بوی و می آمرزد جز این را امر کسی که میخواهد
 بر صبر کن شرک را البته نزدیک میشود آنرا و کیسوشه از آن در حرکات و سکنات خود در روز و شب خود

در تنهایی و پنهانینی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگزار گناه را آنچه که ظاهر است
از آنچه که پوشیده است ازان و مگر نیز از خدای تعالی پس در یاد ترا و منازعت کن و اوراد و قضای او پس
پاره پاره میکنی ترا و تهمت کن و اوراد حکم او پس فروگذار و ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کنی ترا
و بیابا گاهان ترا و مبتلا گردان ترا و نو پسید کن در سرای او حادثه پس هلاک کنی ترا و مگور درین همه بهوای
نفس خود پس هلاک کنی ترا و تاریک گردان دل ترا و سلب کن ایمان ترا و معرفت ترا و برگردان ترا و شیطان ترا
و نفس و بهوای ترا بر تو و شهوتها ترا و اهل و عیال ترا و همسایه ترا و یاران ترا و دوستان ترا
و همه خلق خود را تا آنکه تیرد همای سرای ترا و ماران آنرا و پریان آنرا و باقی گزندگان را که در
خانه باشند پس تیره گردانند زندگانی ترا در دنیا و در آخرت عذاب ترا در آخرت
مقاله سیست چهارم فرمود رضی الله عنه بترس گناه خدا را البته لازم گیر و اوراد و بصدق و در باز
طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او و عذر خواهنده زاری کننده در ویشی نماینده خشوع و خضوع کننده
چشم فرو کرده نگاه نکنند بجان و خلق او و پیروی نکنند بهوای نفس خود را و طلب نکنند عوضهای عبادت
را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کنند ببلندی را بسوی منازل بزرگ و مقامات ارجمند و یقین بدان
اینکه تو بنده اوست و بنده و آنچه که او مالک بدان است همه موقوفی راست طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی
تا هیچ چیز از او چیز نماند و او را و او را و تهمت ندارد خداوند خود را و هر چیز نزد او بر اندازد است نیست کسی پیش کننده
هر چیزی را که پس گردانیده است و نیست پس افکنده هر چیزی را که پیش گردانیده است حق آید ترا آنچه
که مقدر است مگر بوقت و ساعت خود اگر خواهی و اگر نخواهی اما آنکه کنی بر چیزی را که قریب است که میباشد
ترا و طلب کن و درین محور بر آنچه که آن مرغی تر است پس چیزی که نیست آن نزد تو خالی نیست از آنکه قسمت
تست یا غیرت پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است و تو بسوی آن کشیده و برده میشوی
پس در یافتن از عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مگر ترا و باز گردانیده شده و او از تو روست
گردانیده است پس از کجا باشد ترا در یافتن پس مشغول باش به نیک ادب و در چیزی که تو در پی آن هستی
از طاعت خداوند خود درین وقت که حال و حاضر است و بالا کن سر خود را و مائل گردان کردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی کلامت عینیک الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستی که ترا نمی کرد خدای تعالی
از نگر نیستن بسوی غیر آنچه که استاد کرده است ترا در آن روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق
و فضل خود از طاعت خود آگاهانیده است ترا که آنچه جز آنست گفته است که انداخته است او شان اودان خوشنود
شدن تو بقسمت خود بهتر تر است و پانیده ترا در آن روز و لائق تر و سزاوارتر است پس میناید که باشند این عادت
تو و جای بازگشت و سکونت تو و شعاردنار تو و مراد و حاجت تو و میل و آرزوی تو مینایی ازین کار همه مطلق
را و میرسی باین بهر مقام و ترقی میکنی بسوی بر نیکی و بهر ناز و نعمت خوشی و بهر گرانمایه گفت خدای تعالی
فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعین جزاء عما كانوا يعملون ای نمیدانند هیچ ذرات
آنچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از آنچه سبب سروری چشمهاست از جنت جز اودان با آنچه عمل
کردن ایشان پس نیست هیچ عمل از عبادت خمس و یازماندن از گناهان همه بزرگتر است نیست بزرگتر و محبوبتر
بسوی خداوند مرضی تر نزد او از آنچه ذکر کردم مگر ترا توفیق داد خدای تعالی ترا و ترا با آنچه که دوست میدارد و افاضی از آن
مقتدر است و به پنجم - فرمود رضی الله عنه مگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده
از روی روی دنیا و خداوندان او و لے گننام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن
و ای تشنه جگر ای پراننده کرده شده در هر کج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مردود از هر در
و ای بزخاک چسبانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل و لے
هر حاجت و مطلب اینکه تحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه یحیی از من دنیا را و نه فکند مرا و گذشت
مرا و دشمن دشت مرا و پراننده کرد مرا و جمع نکردانید مرا و اهانست کنانید مرا و اندام مرا از دنیا بندگانگی
و گننام ساخت مرا و بلند ساخت آواز مرا در میان مردمان و برادران من و درخت بر غمین نعمت تمام
میکرد در نعمت در شب خود و روز خود و فضل ادا در برین و بر اهل یار من و حالانکه سر دو ما مسلمانیم
فراهمی آرد ما را در ما و خود و پیر آدم بهتر من خلق آیا تو ای فقیر تحقیق کرده است خدا تو آنرا زیرا که گل
سرسخت تو بے رنگ است و ندای رحمت خدای در پی رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و استواری و تقویت
و علم و نورهای ایمان و آنچه گرد آورده اند نزد تو پس درخت ایمان تو و نشاندن آن درخت نعم آن تابست

محکم برگ بیرون آورده میوه دهنده طلب یادت می کند است شلخ بر شاخ نشونده سایه افکنده است
 شاخدار پس آن درخت هر روز در زیادت می و بالیدن است پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی
 خاک رویه خوش خاشاک تا بالیده شود آن درخت و تربیت کرده شود بسبب آن و تحقیق پر دانه است
 خدای تعالی کار تر بر آن حال داده است تراد آخرت برای بهشت و مالک گردانیده است تراد رو
 و بسیار کرده است بخشش تراد آخرت که نه هیچ چشم دیده است آنرا و نه گوش شنیده و نه خطور کرده
 بر دل او می گفته است خدای تعالی قل لا تعلم نفس الا اخره چنانچه گذشت یعنی چیزی که عمل
 کردند و در دنیا از ادای کردن امر با و صبر کردن و برگزیدن نمی و سپردن و باز گذشتن بسوی وی در تقدیر
 و موافقت کردن مراد را در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر که داده است او را خدای تعالی از دنیا و مالک گردانیده
 و نعمت داده او را در آن و تمام داده است بروی فزون نعمت خود کرده است بوی این را از جنت آنکه
 محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان است نزدیک نیست که بر جامان در وی آب بر وید در رو
 درختها و تربیت یابد در وی کشت و میوه پس ریخت بر آن زمین گوناگون خاک رویه را و جز آن
 از آنچه تربیت کرده شود بدان گیاه و درختان و مراد بآن خاک رویه دنیا و اسباب دوست تا نگا دارد
 بسبب آن حطام دنیا آنچه رویانیده است در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر برود
 آن خاک رویه را از وی هر آنکه خشک شود گیاه و درختان و بر طرف شود میوه پس ویران گردد سرای او
 خدای تعالی میخوابد آبادانی او را پس درخت ایمان تو نگرست است جای رستن او و تنی است از چیزی که
 پر کرده شده است از آن درخت ایمان تو ای فقیر پس توانائی و پابندگی او بچیزی است
 که نمی بینی نزد او و دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر برود دنیا را با وجود سستی درخت خشک
 گردد درخت پس شود همان کفر و جحود و پیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران مگر آنکه بر انگیزد
 بسوی آن توانگریش که با از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود
 ایمان بوی پس درین هنگام باک نمیدارد آن شخص به بر طرف شدن تو نگرستی و نعمتها
 مقتله است ششم کشتار و پوش پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگذرانی

بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و دور شود هوای نفس تو پست و در شود داده و آرزوی تو
پس فانی شوی از همه کوهنما در دنیا و آخرت پس بگری همچو آن در خنده دار باقی نمی ماند و تو خواهش جز خفاش
پروردگار تو پس پیر شوی بوجد پروردگار خود و نباشد مرغی پروردگار تو در دل تو جای ماندن و نه جای
دخل کردن و گردانیده شوی تو در بان دل خود داده شود ترا شمشیر تو حید و عظمت و کبر یابی حق پس هر
که به بینی آنرا که نزدیک شد از فضای سینه تو بسوی در دل تو بر اندازی سر او را از میان دو کتف او
پس نباشد نفس او میل ترا و خواهش و آرزوی ترا در دنیا و آخرت تو نزد تو سوری بالا برآمده و نه
سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود مگر باشد پیروی امر پروردگار را و ایستادن با امر و
خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بنده پروردگار و امر وی
و نه بنده خلق و اعتقاد های ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچین زده شود گرد دل تو
سر ابروهای عزت و خند قهای عظمت غلبه کبر پا گرد کرده شود دل بلشکر بامی حقیقت تو حید و ایستاده
کرده شود و نزد آن نگاهبانان از حق تاراه نیاید خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها
و آرزوهای ناحق و دعوای دروغ بیدار شوند از طبعها و نفسهای امر کننده بیداری و مگر ایستاده بیدار شوند
از هواهای نفس پس درین هنگام اگر گفته است در تقدیر آمدن خلق پیروی بسوی تو و پیایه شدن
و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه برستند از نورهای درخشان و نشانهای روشن حکمتهای
نیکویرسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بشاهده اینها کارهای نیکه بدان
تزوکی و عبادت جویند و مجاهد باو مشتاقا در پرتش پروردگار خود نگاه داشته میشوند از ضرر ایشان
همه انبیل کردن نفس بسوی هوای خود و عجب خود و از فخر کردن نفس بزرگ شمردن وی خود را به بسیار
نمودن اتباع با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مرتز و پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو
و همچنین اگر مقدر است آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت پروردگار خود و همه بار خود نگاه داشته میشوند
از شر آن و برداشتن گرانی آن و از شر تابعان و قرائتیان وی و میگردان آن زوجه نزد تو بخشش
و کفایت کرده شده از شر و سازه و اگر گردانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صحت کرده شده

از خباثت و کینه و کد و دشمنی و دعا و از خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن را مقرر
درین وقت آن زن و کسان وی برداشته شده از تو بار آنها دور کرده شده از تو رنجانیدن و گناه
و اگر مقدرست از آن زن فرزند میباشند آن فرزند نیک و فرزندی پاک باعث خنکی چشم گفتند
خدای تعالی در شان زکریا و اصلحنا له زوجة شایسته گردانیدیم هر او را از وجه او را و گفتند است
و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا اقترع اعیین و اجعلنا للمتقین اماما ای بخش ما را از
زنان ما و فرزندان ما خنکی دیده با و بگردان ما را بر اے پرستیز گاران پیشو او قول خداے تعالی
و اجعله دب رضیا و بگردان ما را خدایا و امر منی خود پس باشد این دعا ها یک درین آیتهاست
کار کرده شده باین دعا ها و قبول در حق تو اگر دعا کنی باینها یا دعا کنی زیر که این دعا ها در محل خود
در باب اهل خودش است و سزاوارتر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابل کرده شود بآن
کسیست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده برین مقام و تقدیر کرده شده برای
وے از فضل و قرب و همچنین اگر مقدرست آمدن چیزی از دنیا زیان نکند در وقت فنا پس
چیزیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن مقرر بفضل خدا
و اراده او و بآمدن امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرمانبرداری کننده مرا را
ثواب داده میشوی برگرفتن آن چنانکه ثواب داده میشوی برگرفتن نماز فرض و روزه فرض و امر
کرده میشوی در چیزیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصر گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا
ان یارایان و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام
که مصارف زکوة اند بران و همیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشائی و ظاهر میکنی آنرا نیست
خبر مثل دیده شده پس میباشی درین وقت از کار خود بر خصلت سفید پاکیزه نیست گردیدی نه در شبهه افتادن
و نه در هم آمیختن و نه در شک شبیه افتادن فالصبر الصبر لازم گیر صبر الرضا الرضا لازم گیر رضا را
حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر نگاهداشتن حال الخول الخول لازم گیر گمنامی را الخود الخود است سکون
لازم گیر آرام و آسگی را الصهوت الصهوت لازم گیر خاموشی را الخد الخد لازم گیر ترسیدن را الخفا الخفا

لازم گیر شتافتن الواح لازم گیر بر پیر کردن الله الله تبارک و تعالی بر سر خدا را که طلاق لازم گیر
بر فو افکندن که انما ضا لا غماض لازم گیر چشم خوابانیدن الحياء الحياء تا آنکه برسد آنچه نوشته است دست
خود را پس گرفته شود دست ترا پس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که برتست پستتر و برده شوی
در دریا های فضائل نعمت و عطا با پس پوشانیده شود بر تو خلعت نور با و سر با و علمهای نادر از تن پس
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و تو نگردد شوی و دیگر کرده شو
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا مکیان امین پس دین بهنگام اعتبار کن
حالت یوسف صدیق را بهنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک الیوم لدینا مکیان امین
برزبان بادشاه مصر و بزرگ او و فرعون او بود بر زبان ملک مصر گوینده و بیان کننده مر این خطاب
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان ابل معرفت پیور کرده شد یوسف علیه السلام ملک ظاهر
و آن بادشاهی مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و فصاحت و بلند می مرتبه نزد او گفت
خدا ی تعالی در بادشاهی ظاهر و کذاک مکنا الیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء یحییون
گفت قدرت ایم مر یوسف در زمین یعنی زمین مصر فرو می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی
در تسلیم ملک نفس مرا و کذاک لکن عند الشوء والفحشاء اذ من عبدنا المخلصین ثابت و شتم
یوسف را نزد فریب تا باز گردانیم از وی بدی را و زنا را بدستیکه یوسف از بندگان خالص کرده است
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مرا و کذاک لکن عند الشوء والفحشاء اذ من عبدنا المخلصین ثابت و شتم
بالله ای آن تعبیر خواب شما از جمله علوماتی است که تعلیم کرده است مرا پروردگار من بدستیکه من
گذر شتم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطاب ای صدیق اکبر
داده شوی نصیب تراز علم بزرگ و نفیست کرده شوی به توفیق دادن و به نعمتها دادن و بتوانائی
بر کارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و پدید آوردن چیزهای عدم را
بحکم خداوند همه چیز حصول این نعمتها در دنیا باشد و عیش از آخرت و اما نعمت در
آخرت در دار السلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

به بر سر سبک زانها و از مردم تیره و نامت و از آن قدر شده ۱۲

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت نیست نهادن است از حق و این آن آرزوست که از انعامات پیاپی نیست
 مفت الیست مفتهم - فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را در میوه از دو شاخ که از یک
 درخت اندکی از آن دو شاخ می آرد میوه شیرین را و دیگری میوه تلخ را پس بگذارد شرب را و کشورها
 و کرانه های زمین را که برداشته میشود بسوی آن این میوه ها که گرفته شده اند ازین درخت در و در باش
 از آن کرانه ها و از اهل آن و نزدیک باش از آن درخت و باش نگهبان و خدمت کننده آن درخت
 ایستاده و نزد وی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب را پس شما را بسوی شما خیمه
 آورده است میوه شیرین را پس درین هنگام باشد خورش و پرورش تو از آن میوه شیرین و در شود
 از آنکه پیش روی بسوی جانب شاخ دیگر که آورده میوه تلخ است پس بخوری از میوه او پس هلاک کند
 ترا تلخی میوه وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از بهر
 آفات زیرا چه افتاد و گوناگون بلا یا میزند از آن میوه تلخ و چون غائب شوی از درخت سرگشته
 شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو از آن میوه ها و حال آنکه آن میوه ها بهم آمیخته اند از
 تلخ و شیرین و جدا شوند و نیند شیرین از تلخ پس بگیری از آن میوه یا بخوری پس بسا باشد که بهفتد
 دست تو بر میوه تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری از آن میوه یا بهار بخانی آنرا پس
 سرایت کند تنی آن در اجزای کام تو در درون گلوئی تو و منقرض تو پس کار کنند آن میوه تلخ تو در و در و در
 در گمائی تو و در تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن آنرا
 و در نمیکند از تو زیان چیزی که سرایت کرده است در بدن تو و سود میکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوه شیرین
 و سرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو و سودمند شوی بآن و شاد کرده شوی پس کفایت نکند ترا
 آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی از آنکه باشد میوه در بار
 دوم از میوه تلخ پس فرزند آید چه چیز که فکر کنم آنرا برای تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دو بار بودن
 از درخت و در اهل بودن میوه آن و سلامت در نزدیک بودن آن درخت و ایستادن با وی است پس
 نیکی و بدی پیدا کرده خداست و خدای تعالی خالق و روان کننده آنهاست گفته است خدای تعالی **اللَّهُ خَلَقَكُمْ**

و ما تعملون خدا پیداکرد شمارا و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه و سلم و الله خلق الجار و جزو ده
 خدا پیداکرد و پنج کننده و شکر کننده را و چیزیکه فرج و خر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست کسب
 بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ای درآید بهشت را بجزای
 عمل که میکردید پایی مرخای را چه عجیب و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان حق شده اند
 در آمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه در آمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت او است مرا ایشان را در دنیا و آخرت
 گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة احدٌ یعمله فقیلاً ولا انت فقل لا انا لان
 یتعجلنی الله برحمتی فوضعی یده علی راسه ای درنی آید بهشت را هیچ یک بسبب عمل خود
 پس گفته شد مرا حضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه پوشیده مرا خدای تعالی بر حمت خود پس
 بنهاد آن حضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه
 رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کنده امر او را باز آینده نمی اورا سپارنده
 خود را بوی در تقدیری و نگاه دارد ترا از بدی خود و فضل کند بر توبه نیکی خود نگاه دارد ترا از همه بدیها از روی
 دین و دنیا اما از روی دین دلیل بران قول و ست عزوجل کذات النصر عنده السوء الی اخره
 چنانچه گذشت اما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول دی است ما یفعل الله بعد اذ یکنان شکرتهم
 و امنتم چه کار دارد الله تعالی بغض کردن شمارا اگر شکر کنید و ایمان آریید مسلمان شکرگزینده چه میکند
 بلا نرزد او و دی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه
 که او شکرگزینده است گفته است خدای تعالی لئن شکرتهم لاذیدنکم پس ایمان می میراند زبانه آتش را
 در آخرت که آن بسبب عقوبت برگزینگار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا با خدا یا مگر آنکه با مشد
 بنده از عجز و بان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خلوص محبت و صفای او پس چاره نیست
 از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس و از میل کردن با آنچه که طبعها میخواهند از
 بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او با رسیدن بسوی خلق او و به خوشنود شدن از نزدیکی
 خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و بر جا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس بتلاک کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلاشها پس پاک شود دل بر آمدن اینها و باقی ماند توحید پروردگار و معرفت حق و جاهای در آمدن علوم غیب از انواع سر با و علما و نورهای نزدیک و زیر اچه بدرستی که دل خانه است که نمی گذرد و روحی دو کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه مکر و اندیشه است

خدای تعالی هیچ کس را در دل در درون وی و نیز فرمود ان المملوک اذا دخلوا قریة فاسدوها

و جعلوا اخریة اهلها ذللة فاجروا الاخریة عن طیل المنازل و نعیم العیش بدرستی که

باو شایان چون در آیند و دیده را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرکشان دیر را بخوار پس بیرون می آرند عزیزان را از خوشی خانه ها و ناز و نعمتهای زندگانی بود پیش ازین سلطنت بددش سلطان دیو و نفس او بود و نوحا رح جنبه با مردیشان از انواع گناهان و باطلها و مکر اینها پس و در شد آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند و نوحا رح و خالی شد سرای بادشاهی که آن دل است و پاکیزه صحن سرای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت هر توحید و علم و معرفت را و اما صحن دل پس گشت جای خود آمدن واردات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا و میوه اوست گفته است صلوات الله علیه و سلم انما معاشر الانبیاء الی اخره چنانچه گذشت نیز گفت

انما عرفکم بالله و اشق که خوف من عارف ترین شما هم بخدا و سخت ترین شما مراد از تو ترس پس بر کسی که نزدیک است از بادشاه سخت است خط و پر سیزیدن وی زیرا که وی در مکانی است که نمی بیند او را بادشاه پنهان نیست بر ملک تصرفهای او و حرکات او و نگر نیست های او پس اگر بگوئی که همه خلق نزد خدا مثل یکدیگر است پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است برای من سخن را گفته شود مگر ترا در جواب هر گاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او و نزد حق بزرگ شد خطره او زیرا که واجب شد بروی شکرت چه که انعام کرده است او را از نعمتهای بزرگ و فضلهای خود پس اندک چپ و راست نگرستن از خدمت او کوتاهی کردن است و در شکروی و آن کوتاهی کردن نقصان

در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبی من یات منکن بغاضه صلیة یعضها

لها العذاب خضعفین ای زنان پیغمبر هر که بیار و از شما بدی بودید او و چند کرده شود و مر او را

عذاب از عذابیکه جز شمار کرده شود گفت خدای تعالی این وعید را مزان پیغمبر از کمال نعمت خود
 بر ایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسی که باشد متصل بخدا و بقریبی بزرگ است
 خدای تعالی بزرگی عظیم از ما نشود و بخلق و من نیست مانند او هیچ چیز و او است شنوا و بینا
مقاله بیستم - فرمود رضی الله عنه آیا میخواهی آسایش و خوشی و آسودگی و
 نشادی را و راحت و آرام را و ناز و نعمت را حالا که تو هنوز در کوزه آهنگرانی برای جستن گداز
 و میرانیدن نفس جنگ کردن با هوای او و دور کردن مرادها و عوضا در دنیا و آخرت و تحقیق
 باقی مانده است در تو بقیه از دنیا پیدا و پیدا آهسته روای شتابنده آهسته باش و تیز مرا
 چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو از آن بقیه و در تو
 ذره از آن هست مکاتب بنده است تا باقی است بروی یکدم تو روی برگردانیده شد و از قبول
 تا که باقی است بر تو از دنیا براه یکیدن خسته خود دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو
 هر چیز را از چیز با بطریق میل و جستن مرغی را از چیز یا و نگر لیستن نفس تو بسوی چیز
 از عوضا در دنیا و آخرت است پس ما دام که در تو چیز از این چیز است پس تو هنوز در فانی شدن
 آتی پس ساکن باش تا حاصل شود فنا و تمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شود
 زرگری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بجز کرده شوی پست
 برداشته شوی بسوی پادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی و انکال الیوم لعلنا مکن اصبیح
 پس انس اده شوی و نرمی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی
 و نزد یک بسیار نزدیک کرده شوی و خبردار کرده شوی بر سر و حال آنکه آن سرباز تو پوشیده نباشد
 پس تو آنگر گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیز یا آمانی بینی بسوی ریزهای زرازم جدا افتاده
 در باخته شده دست بدست گردانیده شده باداکننده و شبانگاه کننده در دست خوشبو فروشان
 و بقالان و گوشت فروشان و دباغان و دروغ نطق فروشان و جامه پاک کنندگان خداوندان
 پیشهای گرانمایه و پیشهای فرومایه کمینه پلید بعد از آن جمع کرده میشود آن ریزها پس گردانیده میشود

در بستر زگر پس میگردد از نجا بفروختن آتش بروی پستری بیرون آورده میشود از بستر پس کوفته میشود
به نیک نرم کرده می شود و ملائم کرده میشود پس زگر می کرده میشود پس زیور ساخته میشود پس
جلاده داده میشود و خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس بسته با
در گنجینه یا حصه و قمار در جایهای تنگ و تنگ و پیراسته میشود بی عروس و آراسته میشود
و گرامی داشته میشود و گاهی میباشد عروس از باو شاه بزرگتر پس برده میشود ریزه با سر زرار
دستهای و باعث گران بسوی نزدیکی باو شاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس همچنین
توئی ای مؤمن و قتیقه صبر کنی بر جایهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در هر حال
نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود در دنیا پس نعمت داده شوی بمعیت و علماء و سراوان کن
کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صاحبان در بهمانگی رحمت خدا
و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و شتابی مکن و راضی باش بقضای الهی
و ثمت منه پس درمی یابد ترا سردی عفو می و شیرینی معرفت و سوس و لطفت کرم و نعمت بی

مقاله سبت نهم فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقر ان یکون
کفر آن نزدیک است که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آورد بنده بخدا می سپارد همه کارها را بسوی خدا
و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از دست راعتقاد دارد که هر چه بخواهد رسید او را نبود که خطا کند او را

و هر چه که خطا کرد و نرسید او را نبود که برسد او را و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و اعتقاد میکند هر که تقوی میکند خدا را آسان میگرداند خدای تعالی

او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از آنجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا

بس است او را و میگردانیده این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و تو انگری است پستتر بتلاش میکند و اند

خدا او را بهلای فقر پس شرع میکند آن بنده در حق خواستن و زاری کردن پس نمیکشاید خدا

آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقر ان یکون کفر

پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بکشد از آن بنده آنچه که با او است پس در میاید خدا آن را

بعافیت و توانگری و توفیق دهنان برای شکر و سپاس ستایش کردن پس همیشه میبار و مراوراعیت
و توانگری تا وقت مردن و کسیکه خواهد خدای تعالی قنیه او را همیشه میدارد بلا و فقر او را یکسره میگردد
از ممد ایمان او پس کافر میشود بسبب عتراض کردن و تهمت نهادن مرق را و شک کردن و عداوت
پس میرد کافر بخدا و منکر بایات او و خشکی بر پروردگار خود و بسوی این اشارت کرده است بنخیر خدا

صلی الله علیه وسلم ان اشد الناس علایا یوم القیمة رجل جمع الله له دین قمر الدنیا و عذاب اخری
نعود بالله من ذلك بدرستی که سخت ترین مردم اندوی عذاب در روز قیامت مردی است که جمع کرده است
خدای تعالی مراد را میان فقر و دنیا و عذاب در آخرت پناه بخوایم خدا از ان و اینست فقر فراموش کننده
از خدا که پناه طلبیده است از ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مرد سوم آن کسی است که خواسته است
خدای تعالی برگردن و پاک کردن او را و گردانیده است او را از خواص خود و دوستان و محبوبان خود
در ظاهر و باطن و ارث پیغمبران خود و هنر و ادبای خود و بزرگ بندگان خود و انایان ایشان
و حکیمان ایشان و شفاعت کننده گان ایشان و تحسنة ولایت ایشان و پس روی کرده شده
مسلمانان و تعلیم کننده ایشان و راه نمایند بسوی خداوند ایشان و براه آورنده بسوی روشن آه
و بسوی پرستش کردن از راه هلاک فرستاده است خدای تعالی بسوی آن شخص کو بهما صبر را
و در پایای رضای و موافقت و قنای فعل خداوند بعد از ان درمی یابد و از خدا عطا بسیار و بنابر
و نعمتی بی پرورد او را در ساعتهای شب و کرانه های روز در حالت جلوت و خلوت گاهی در ظاهر
و گاهی در باطن بگوینا گون لطمت و نصیب و عطا پس پیوسته می باشد مراد این تا هنگام موت
مقتال می هم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی چه کار کنم که بقصد رسیدم چه چاره است
پس گفته میشود مژا بایست بجای خود و در گذر از حد خود تا آنکه بیاید ترا کشایش از جانب او تعالی
که امر کرده است ترا بایستادن در جائیکه تو در آنی گفته است خدای تعالی اصبر و اصاب و اصاب و اصاب
و اتقوا الله ای صبر کنید و زور آید در صبر کردن و رباط دارید و پرستش کنید خدا را امر کرد ترا حق تعالی
ای مؤمن بصبر کردن پست بر عباد الله در صبر و با هم رباط داشتن و نگاه داشتن و ملازمت نمودن یران

بعد از آن ترسانید ترا بگذشتن صبر پس گفت **واتقوا الله** پر هیز کنید خدا را در ترک کردن آن
 یعنی ترک نهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر است گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
الصبر من الايمان کار ايمان من الجهد ای صبر از جزایان است چنانچه سر از بدن گفته شده است
 که هر چه چینه را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بیحد و اندازه است گفته است خدای تعالی
انما یوفی الصابرین اجرهم بغیر حساب پس چون پر هیز گاری کنی قی او را بگاهداشتن
 تو صبر را و مبالغه کردن در نگاهداشتن حد با تا خبر میرساند چیز را که نوید داده تر از قدر آن خود
 و آن قول وی است **من یتق الله یجعل له مخرجاً** و میباشی صبر کردن تو تا بیاید
 کشایش از جمله متوکلان و تحقیق و صدق کرده است خدای تعالی تر با کفایت پس گفته است
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله متوکلان و تحقیق
 و عده است ترا بجزا پس گفته و **کذلک تجزوا الحسین** چنانچه جزا میدهند هم نیکو کاران و دوست
 میدار خدا را و وجود احسان از آنچه که او گفته است **ان الله یحب المحسنین** بدرستیکه خدا دوست
 میدارد احسان کنندگان را پس صبر کردن ستر به نیکبیا و سلامتی است در دنیا و آخرت از مقام سبیل
 میرود ثمن بسوی حالت رضا و موافقت پسر فدا در فعلهای خدا که حالت برایت و غیبت است پس هر چه
 بگذاری این مقام را پس فرو گذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکی هر دو جهان
مقاله سیم فی حکم - فرمود عی الله عنه چون بیایی در دل خود دشمنی کسی و یاد و حتی کسی پس عرض
 کن علهای او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد که او را بی او در کتاب سنت دشمن داشته شده پس
 شاد شو و موافقت کردن تو مرضا را و رسول او را اگر باشد علهای او در کتاب سنت و سنت داشته شده
 و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوای دشمن میداری او را به هوای نفس خود ستم کنده او را
 دشمن داشتن تو او را و نافرمانی کننده مرضا و رسول او و مخالفتی مرایش از پس تو بکن بسوی خدا
 از دشمنی تو از او بخوار خدا و دوستی آن شخص او جز او را دوست از دوستان خدا و او یای و س
 دیگر بندگان وی و نیکوکاران از بندگان وی تا باشی موافق مرضا را و دوست داشتن دوستان او

و همچنین مکن در شان کسی که دوست میداری اورا یعنی عرض کن علماهای اورا بر کتاب و سنت
پس اگر باشد علماهای آن شخص محبوب در کتاب و سنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد علماهای او
و دشمن داشته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای
خود و تحقیق تو امر کرده شده بخالفست کردن بهوای نفس خود را گفته است خداے تعالی
لا تتبع الهوى فیضلاک عن سبیل الله پیروی مکن بهوای نفس پس اگر گرداند ترا از راه خدا
مقاله سی و دوم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسی که دوست میدارم
اورا همیشه فی ماند صحبت من اورا پس فر آورده میشود مانع در میان ما یا بغایب شدن یا بمردن و فی
یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون حالها بهلاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا نمیدانی
ای دوست داشته خدا خواست عنایت نموده شده بوی رشک کرده بجهت دی بر دیگران و بر نفس
آیا نمیدانی بر شکی که خدای تعالی غیرت برنده است پیدا کرده ترا برای خود و میجوئی اینکه باشی مرغی اورا
اما نشنیده قول خدای عزوجل یحییهم و یحییونہ و دوست میدارد خدا ایشان را و ایشان دوست
میدارند اورا و ما خلقنا الحق و الانس لا یعبدون پیدا نکردم پرپی و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند
هر آینه نشنیده سخن رسول الله علیه و سلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان حبلا فانه یقلع افئدة
قال لعیدله ما کلا ولا ولد ای چون دوست دارد خدا بنده را مبتلا میکند و اندازد پس اگر صبر کرد و گرمی آورد
اورا برای خود گفته شد حبیت معنی قول تو افئدة فرمود آنحضرت که میگذارد و مر بنده را نه مال نه اولاد
نه پیرایه چون باشد مر بنده را مال و ولد دوست میدارد آنها را پس شاخ شاخ میشود دوستی مر پروردگار
خود را پس کم میشود و پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک در میان خدا و میان غیر او و خدا
فی پذیرد شریک او و ی غیرت برنده است و عالی است مر پروردگار بالای هر چیز است پس هلاک
میسازد و نیست و کم میگردد شریک خود را تا ساد گرداند دل بنده خود را برای خود بی آمیزش خیر
دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحییهم و یحییونہ تا وقتی که پاک گردد دل
از شرک و همپایان از اهل و مال و ولد و لذتها و شهواتها و حشمت و ولایتها و ریاستها و کرامتها

و حالتها و منزلها و مقامها و بهشتها و درجهها و نزدیکی با و قریبها پس باقی ماند در دل هیچ خواهش و آرزو
 پس برگردد همچو آنکه زنده دار که ثابت نمی ماند در و چیزهای روان ثابت نمی ماند در دل خواهش چیزهای
 چیزهای بزرگ که دل شکسته شده است بفصل خدا بگردد که بیدار شد در دل خواهش شکست آنرا فصل خدا و خیرات
 پس زنده شد گرد دل سر زده با عظمی و قهر و بزرگی و ترس و کاویده شد از پس آن خنده قهای بزرگی
 و سلطوت پس راهائی نمی یابد بسوی دل را ده چیزهای درین هنگام زبان نیکند دل را
 و مال اسباب از مال و ولد و اهل اصحاب که استقامت و حکمتها و عبادتها را زیرا که همه اینها میباشند بیرون
 دل پس غیرت نمی برد خدا بلکه می باشند همه چیزها که است از جانب خدا مرده خود را و زوی بخشایش
 و روزی و سبب نفع رسانیدن مرگانه را که دارد میشوند بر و پس گرامی کرده میشوند این اردان
 باین اشیاء و رحمت کرده میشوند و نگاہ پر شده میشوند از رحمت گرامی بودن بنده بر خدای
 عزوجل پس میباشند بنده بدرقه مرایشان را و جای استواری پناه و شفاعت کننده در دنیا و آخرت
مقاله سی و سوم - فرمود رضی الله عنه مردم همه بر چهار قسم اندیکه مرد نیست که زبان او است
 و نه دل وی فسوی است بعام ناآزموده کار و بی تمیز است خرد و خواست قدری نمی تند خدا و او نیست
 هیچ نیکی در وی و مانند آن ردی و زبون اند نیست قدر مرایشان اگر آنکه در گیر و ایشان را خدا
 تعالی بهر بانی خود پس هدایت دهد لهای ایشان را ایمان و بجنبانند جوارح ایشان را بطاعت خود
 پس بهر بهر از نیکه باشی از آنها و پناه بگیر ایشان و اعتقاد بگیر ایشان و مایست میان ایشان
 زیرا که بدرستیکه ایشان خداوندان عذاب و نعم و بے رضای آبی اند و ساکنان نار و کسان اویند
 پناه میجویم بخدا از محبت ایشان مگر آنکه باشی از دانا یا ن بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از
 راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردان را و بایست
 ایشان و بخوان ایشان را بطاعت خدا و ترسان از گناهان بخدای پس باشی نزد خدا بزرگ
 پس داده شود ترا ثواب پیغمبران و رسولان گفته است صلی الله علیه و سلم علی را کرم الله وجهه
 لان یهدی الله بهد الک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس ای هر آنکه رسانیدن خدا

بمقصد بواسطه راه نمودن تو مردی را بهتر است متر از هر چیز که طلوع کرده است برو آفتاب و مرد دوم
 شخصی که زبان دارد نه دل پس گویائی میکند بکس تو عمل نمیکند بر آن میخواهند مردان را بسو
 خدا و حال آنکه خود میگزیزد از وی پس بدی شمر و عیب خود را و همیشه باشد او بر مانند آن عیب
 در ذات خود ظاهر میکند برای مردم پارسائی را و جنگ میکند خدا را بگناهای بزرگ چون خلوت میکند
 با کسی گویا اگر کسی است که بروی جامه است و دوست آن کسی که ترسانیده است از وی پیغمبر

صلی الله علیه و سلم میفرماید اخفا ما اخفا علی اهل صفی علیه السلام ترسیده شده ترست از هر چه میترسم

من بر امت خود هر منافی که برو زبان است و در حدیث دیگر است اخوف ما اخوف علی اهل صفی علیه السلام
 ترسیده شده ترست از آنچه می ترسم بر امت خود که بد را از نیک می شناسد و بد میکند پناه می جویم بخدا
 ازین صفت پس دور باش ازین دیگر نیز از وی تان را باید ترا بر زبان شیرین خود پس بسوزد ترا
 آتش گناهای وی و بکشد ترا بدوی درون وی و دل وی و مردم سوم کسی که دل دارد نه زبان و وی
 مؤمن است که پوشیده است خدای تعالی از خلق خود و فرو نهشته است بروی پرده و دنیا کرده است
 او را بعیبهای نفس می و روشن گردانیده است دل او را و شناسا گردانیده است دشواریهای
 آئینش مردم را و نامبارکی سخن و گویائی را و یقین دانسته است آن مرد اینکه سلامتی در خاموشی
 و گوشه گیری است چنانکه گفته است پیغمبر علیه السلام من صمت نجوا هر که خاموشی گرفت برست
 و همچنین فرمود ان للعبادة عشرة اجزاء تسعة منها ان الصمت بدرستی که عبادت اوده جز است
 نه ازان در خاموشی است پس اینمرد وی خداست در سر که با خدا دارد محفوظ و سلامت است از
 آفت خدا و نه عقل تمام است و نه شین خداست نعمت داده شده بروی پس نیکی همه نیکی نزد او است پس
 لازم گیر او را یاری او را و آئینش را و او چاکری او را و دوستی نمودن بسوی وی بیرون جتهائی
 که عارض شوند مر او را و منفعتها نیکی منتفع گردد وی در آن پس دوست دارد ترا خدای تعالی
 و برگزیند ترا و آرد ترا در گروه دوست داشته شدگان و بندگان صاحبان خود ببرکت آن مرد
 انشاء الله تعالی و مرد چهارم صاحب زبان و دل است و آن مرد خوانده شده است در عالم ملکوت

بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیما هر که آموخت و عمل
 کرد و آموزد آید خوانده میشود در ملکوت عظیم و این مرد عالم بخداست و آیات وی بامانت نگارند شسته است
 در دل وی دانههای غریبه واقف گردانیده است و اراضای تعالی بر سر پای که پوشیده است آنرا
 از غیلا و برگرزیده و او را بنواخته و او را کشیده است و او را بسوی خود در آورده نموده است و او را بالا برده است
 او را بقرب خود و کشاده است سینۀ او را برای پذیرفتن آن سرا و علمها و گردانیده است خدای تعالی او را
 دشمنند بزرگ خواهند مریدان را و ترسانند مریدانشان را و حجت و دلیل است در میان
 ایشان راه راست نمایند و پاینده شفاعت کننده و قبول کرده شده شفاعت او راست
 گویند و راست گویند شسته شده است و خلیفه و جانشین پیغمبران و رسولان خود را بر ایشان رودها
 و سلامت و برکت است پس این مرد نهایت و پایان است در بنی آدم نیست هیچ مرتبه بالائی
 مرتبه او مگر نبوت پس لازم گیر او را و سپهر سیزده آنکه مخالفت کنی او را و بگریزی او را و کناره گیری او را
 و دشمنی داری از او و ترک کنی پذیرفتن را از وی در جمع کردن سخن فی نصیحت می یاری که سلامتی در پیوست
 که میگوید و در دوست و هلاکی و گمراهی نرو غیر دوست مگر کسیکه توفیق دهد از اراضای تعالی و در دکن او را بدستی
 و مهربانی پس تحقیق قسمت کردم برای تو آدمیان ای پس نگاه کن برای نفس خود اگر مستی نظر نکنند
 و پیر سرین بر نفس خود را اگر هستی پیر سرین کننده مراد مهربانی کننده بر نفس راه نماید از اراضی تعالی ترا
 مرچیز یک دوست میدارد او تعالی او را و خوشنود میباش از آن در دنیا و آخرت بسبب رحمت خود
 مقالہ سی و چهارم - فرمود رضی اللہ عنہ چه عجب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود
 و تمتم نهادن تو مراد او عیب کردن تو بر وی و نسبت کردن تو مراد او را بستم و در رنگ شمردن تو مراد او را
 در روزی رسانیدن و تو نگر ساختن و دور کردن بلاها و اندوهها آیا نمیدانی که هر بدت است سر نشسته
 است و مرید بلا و اندوه را غایتی و انتهای و سپری شدن است پیش نمیشود آن مدت و پس
 نمیرود و قتمای بلا اگر گون نمیشود پس نگردد بلاها عافیتها و وقت سختی نیگردد و وقت نرمی و حالت
 درویشی نیگردد و تو نگر میگویند که اگر ادب را و لازم گیر خاموشی را و شکیبائی را و رضا و موافقت را

مرد پروردگار خود را و توبه کن از ناخوشی خود بر خدا و تمت کردن تو را و در فعل او نیست در درگاه او
 تمام گرفتن حق از بندگان و کینه کشی کردن بگناه و بر مقتضای طبع کینه چنانکه آن حق بندگان
 بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به پیشگی و سابق است همه چیز را را و بیدار کرد همه او بیدار کرد
 مصلحتهای همه او فسادهای همه او پس نیست آغاز و انجام همه او پس می شدن همه او پایان کار
 همه او می تعالی داناست در کار خود و استوار است در کاری خود مناقضه نمیکند در کار خود
 نمیکند کار بیفائده را پس اندیکند باطل را باز می روانیست برومی صفتهای عیب و نه نکوسیدن
 در کارهای او چشم دار کشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و فساد فعل او
 تا آنکه رسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبدل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری
 شدن مدت چنانکه میگذرد زمستان و کشف میکند تابستان و پایان میرسد شب میرسد روز
 پس اگر طلب کنی روشنی روز و شمع او را میان وقت مغرب و عشاء داده نشود ترانکه زیادتى
 میکند در تاریکی شب تا وقتیکه رسد تاریکی شب نهایت خود را و برآمد فجر بیاید روز بر روشنی خود بجوئى
 روشنی را یا بخوابی آنرا یا خاموش باش و ناخوش داری آنرا پس اگر بخوابی باز آوردن شب را
 درین هنگام اجابت کرده نشوی دعای خود را و داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیز را و غیر وقت
 و هنگام وی پس باقی مانى درین خورنده و برنده از مقصود چشم گرفته و شمرنده پس بگذران این همه
 و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیک را پس آنچه هست بر آن تو
 باز داشته نمیشود از آنچه نیست نصیب تو داده نمیشود ترانکه آینه بقای من سوگند من است بدرتیکه
 تو بخوانی و زاری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بجبت پرستش بجای آوردن
 امر او را در قول وی ادعوی استجب لکم و در قول وی تعالی و اسألو الله من فضله و خیر این
 از آیات و اخبار و تودعای میکنی او را و او قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت
 و قتیکه خواهد ضای تعالی و باشد برای تو در آن صلاح حال دنیا و آخرت تو موافقت کرد اجابت کردن
 دعا را و دادن سوال البقضای حق بانجام رسیدن مدت آن تمت منته خدا را در تاخیر اجابت دعا

و طول مشوا و دعا کردن خود را زیر که بد رستیکه تو اگر سود نمیکنی زبان نمیکنی اگر اجابت دعا نتواند کرد
 شتاب ثواب دزد ترا بد رنگ پس تحقیق آمده است در حدیث ان العبد یزی فی صحائفه یوم

القیامة حسنات لا یعرفها فیقال له انما بدل سوالک فی الدنیا الذی لم یقلد قضاءه
 فیصای بد رستیکه مؤمن خواهد دید و زمانه اعمال خود روز قیامت نیکی ها را که نمی شناسد آنرا پس
 گفته خواهد شد مرا و اینها عوض دعا کردن تست در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در آن یا
 چنانکه این حدیث وارد است پس کمترین حال تو اینست که باشی یا نکننده هر چه در دگر خود را
 و بد نیکی داننده مرا و از جهت آنکه میخواهی از وی و نخواستی از غیر او و فرود دنیا در وی حاجت خود را
 بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو روز تو تندرستی تو و بیماری تو
 و محنت تو و نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال و راضی می باش
 بقضا و موافق و فرود هسته میباش مفضل او را مانند مرده در دست شوینده و همچو طفل شیر خوار
 در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگردد و او را بچوگان پس میگردد اند ترا تقدیر هر گونه
 که میخواهد اگر باشد از تو نعمت پس مطلوب از تو سپاس ستایش است و از خدا یا دتی و بخشش
 چنانکه گفته است لئن شکرتم لاذید لکم و اگر باشد مقدر سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و تقوی
 است بتوفیق خدا و ثوابت و شستن و یاری دادن و درود فرستادن و مهربانی کردن از خدا است
 بفضل می چنانکه گفته است عزیز تر است از هر گوینده آن الله مع الصابین خدا با صابران است
 یاری دادن و ثوابت و شستن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و یتبیت قلوبکم
 اگر یاری همیشه خدا را یاری میداد شمار خدا و بر جای میداد پاهای شمارا پس چون یاری می خدا را در محنت
 نفس هوای خود برتر کردن اعتراض بر خدا و خشم گرفتن بعلیه که میکنند در تو و باش جنگ گفته برای خدا
 بر نفس خود و شمشیر زننده برای خدا بر هر گاه که بجنبید بفران نعمت و شرک خفی سبری سر او را بصبر کردن
 و بموافقت نمودن تو هر چه در دگر خود را و آرا امیدن بفعل تو و عده وی و خوشنود بودن بآن برو و باشد
 خدای تعالی مرتزایاری دهنده و نگارنده اما ترتیب درود مهربانی بران پس دلیل قبول خدمت

وَلِلصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَلِلَّهِ عِلْمُ
 صَلَواتُ مِنْ رَحْمَتِهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ای مژده ده صبر کنندگان را آنکسانیکه چون
 برسد ایشان را مصیبت بگویند بدرستی که ما برای خدا ایم و بسوی او بازگردند ایم باینکه برین جماعت
 در دوهاست از پروردگار ایشان و مهر بانیها و ایشانند راه راست یابنده و حالت دیگر آنکه زاری
 کنی بسوی پروردگار خود بدعا و سوال از جهت بزرگ داشتن مر حضرت خدای او فرمان بجا آوردن
 امر او و درین نهادن شی در جای خود است زیرا که خدای تعالی خوانده است ترا بسوال بسوی خود و گردانیده است
 آن اتوچه بجانب خود و پیغمبر از تو بسوی خود و سبب پیوند و پیوستگی نزد خود بشتر گردانیدن تمت و شتم نگرفتن
 بروی نزد تا خیر حاجت تا وقت معهود اندازد کن میان این دو حالت و در گذر از حد این هر دو پس
 بدرستی که نیست شان اینک آنجا حالت دیگر و رای این هر دو پس بر سیزان آنکه باشی از شتم گفتن
 که از حد گذرندگان اند پس هلاک کند ترا خدای تعالی و پاک ندارد چنانکه هلاک کرد کسان را که گذشته
 از انتهای گذشته در دنیا سخت کردن بلای خود و در آخرت بعذاب در ذناب خود پاک است
 خدا بزرگ ای کسی که دانا است بر حال من بر تو است تکیه کردن من
مقاله می پنجم - فرمود فی الضحی الله عنده بر تو یاد لازم گرفتن بوجع ورنه هلاکت در قید و بند است
 چسبان شونده مر تر است گار نمیشوی از ان همیشه مگر آنکه پیوسته ترا خدا بر جنت خود زیرا که تحقیق
 ثابت شده است در حدیثی که روایت کرده شده از آنحضرت **إِنَّ مَلَكَ الدِّينِ الْوَرَعَ وَهَلَّاكَ**
الظَّمْعُ بِرَبِّهِ تکیه مدار دین بر سیز گاری است و سبب هلاک دین طمع است و نیز ثابت است **مَنْ حَامَ**
حَوْلَ الْهَمَى الْوُشَاكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ كَالْوَرَعِ إِلَى جَنِّبِ الْوُشَاكَ أَنْ مَدَّ قَاهُ الْكِبَرُ بیکار
 آن کسی که الوشع هر که بگردد در چراگاه نزدیک است که نیفتد در وی با همچو سوز چیده پهلوی کشت
 نزدیک است که دراز کند همان خود را بسوی کشت نزدیک نیست که سلامت ماند کشت از او و تحقیق گفته است
 عمر ابن الخطاب رضی الله عنه **كُنَّا نَتَرَكُ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْحَلَالِ مَخَافَةَ أَنْ يَقَعَ فِي الْحَرَامِ** بودیم ما
 که بگذشتیم ما نه جز از حلال برای ترسیدن اینکه بیفتیم در حرام و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه مروی است

كُنَّا نَقْرَأُ سَبْعِينَ يَابَا مَنِ الْمَسِيحِ حَافِظَةً أَنْ تَقَعَ فِي الْحَنَاجِ بُوْدِيْم كَمِي كَذَا شَيْئُهُمْ هَتَادُور
 از مباح از جهت ترسیدن بر آنکه بقتیم در گناه کرده ایشان اینچنین برای بریزیدین از نزدیکی
 حرام و برای عمل کردن بر سخن حضرت صلوات الله علیه سلم الا ان لكل ملك حجي وان حجي الله
 محارمه فمن حرم حرك الحيا يؤشك ان تقع فيه يماند که هر پادشاه را چراگاه است بدست
 که چراگاه خدا حرام کرده اوست هر که رود گرد او قریب است که بقتد در آن پس کسیکه در آید در پناه جای
 پادشاه پس در گذشت در نخستین را پسترد دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از در سرای پادشاه این کس
 بهتر است از کسیکه استاده است بر در نخستین که متصل صحر است اگر بنده کرده شود از وی در سوم زیان نداد
 او را زیرا که وی از وی دو در است از درهای کوشک نزدیک است خزینة پادشاه و لشکر او اما چون
 باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پائیده ماند در دشت تنها سیگه نداد اگر گان دشمنان پس
 میگردانند هلاک شوند گان پس همچنین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر بریده شود
 از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی عنایت باقی ماند آنکس در رخصتها و برین
 نمی افتد از شرع پس چون در یابد او را مرگ میباشد بر طاعت و عبادت گواهی داده میشود مراد او را
 بکار نیک و کسیکه بایستد بر رخصتها و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود
 از وی مدد و توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهوات آن بروی پس بگیرد حرام را بیرون می آید
 از حد شرع پس میگردود گروه شیطانان که گمراه اند از راه راست پس اگر در یابد او را مرگ پیش
 از تو به می گردانند هلاک شوند گان مگر آنکه بپوشد او را هدای تعالی بر حمت و فضل خود پس
 خطر همه خطر در ایستادن با رخصتهاست و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بر رخصتهاست
 مقالة السیوشم فرمود رضی الله عنه بگردان کار آخرت را مال خود و کار دنیا را سود مال خود
 صرف کن روزگار خود را و اولاد حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چینی صرف
 کن آنرا از دنیای خود در جستن اسباب زندگانی خود و گردان کار دنیا را مال خود و آخرت را سود آن
 پیستر اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقدر است که بگذاری در آن زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازهارا یکبار رنجتانی افتاده رکنهای او مختلف واجبات او بکلی
 و سجد موافق و بی سکون در میان ارکان یادری یا بدتر ماندگی و مشقت از نماز پس نمی چسبی از ادای
 نماز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و بیکار در روز و پیروی کننده مر نفس خود را و بهای خود را
 و شیطان خود را و فرشته آخرت خود را بنیای خود بنده نفس تازه گی او و جای پرستش تنجی حال آنکه
 ام کرده شده بسوار شدن بر نفس و بهندسیب و و بر باد صفت دایان او و بیرون او را در راه سلامتی
 و آن راههای آخرت و طاعت خدا و ندهت پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از و س و
 بسپردی لگام او را با و و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان
 او را و بهای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زیان کردی هر دو را پس در آمدی قیامت را
 مفلس ترین مردم و زیانکار ترین ایشان در دین و رسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از
 قسمت خود از دنیای خود و اگر می بردی نفس ابراه آخرت و میگردانیدی آخرت را اصل سر مال خود
 سود میکردی دنیا و آخرت را و میرسید بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوار و حال آنکه تو نگاه
 داشته شده از آفت و بزرگ داشته شده و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی يعطى الدنيا على نية الاخرة ولا يعطى الاخرة على نية الدنيا ای بدرستی که خدای تعالی
 عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد این چنین و حال آنکه نیت
 آخرت طاعت خدا است زیرا که نیت حکم روح دارد نسبت بعبادت بلکه ذات است پس چون عطا
 کردی خدا را بزرگ تو در دنیا و طلب کردی تو سرای آخرت را می باشی از خاصان خدا و اهل طاعت و محبت او
 و حاصل شوی و برای تو آخرت و آن بهشت همسایگی خداست خدمت کند ترا دنیا پس تمام میدهد
 خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر است ترا از دنیا زیرا که همه شیا تلج اندر مخلق و خداوند خود را و آن
 خدای تعالی است و چون مشغول شوی بدنیاد و ر و گردانی از آخرت خشم میگیرد و پروردگار بر تو پس فوت
 شود ترا آخرت و بیقرانی کند دنیا بر تو و دشوار شود و در پنج اند از ترا در رسانیدن قسمت تو بسوی تو
 بسبب خشم گرفتن خدا عز و جل بر تو زیرا که دنیا مملوک است خواه میدارد کس را که نافرمانی کند خدا را

و بزرگ میدارد کس را که فرمان برداری میکند و راپس ثابت میشود درین هنگام قول بخیر علیه السلام
 الدنیا و الاخره صحتان یعنی دنیا و آخرت مثل وزن اندر کجای یک مد و اگر راضی گردانی یک از این دو رانا راضی گردانی برنجو
 دیگر را گفته است خدای تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخره بقصه از شما
 کس است که میخواهد دنیا را و بعضی از شما کس است که میخواهد آخرت را گفته میشود طایبان دنیا و آخرت
 پسران دنیا و پسران آخرت اند پس ببین که از پسران کدام یک ازین دوئی و از کدام یک
 ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیائی پیستر چون بار کردی بسوی
 آخرت پس گروهی در بهشت و گروهی در آتش افروخته و گروهی در موقوف ایستاده از جنت
 درازی حساب در روزیکه هست اندازه آن هزار ساله امی شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی
 و گروهی در زیر عرش روی آورده بر خوانها که بران طعامها و میوههای پاک شهادت سفید
 از یون چنانچه آمده است در حدیث ینظرون الی منازلهم فی الجنة شیء اذا فرج من حساب
 الخلق دخلوا الجنة کما یحتدی احد من الناس فی الدنیا الی منزله ای می بینند در موقوف
 بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رساند پروردگار حساب بندگانی در آیند
 بهشت را چنانچه می در آیند یک از آدمیان در دنیا بسوی خانه خود پس آیارسیدند ایشان
 باین مرتبه مگر بگذشتن ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلای آخرت میست و آیا افتادند
 آن جماعت دیگر در حساب و انواع سختیها و خواری مگر از جنت اشتغال ایشان بدنیا و عیب
 کردن ایشان بدینا و آخرت ایشان با آخرت و کمی اعتبار بکار آخرت و فراموشی کردن ز قیامت
 و چیزیکه بازگشت خواست کرد بآن فردا از آنچه ذکر کرده است آنرا در کتاب سنت پس نظر کن
 مر نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای
 جن و انس و بگردان قرآن و حدیث را نام خود و نظر کن در هر دو کار کن بآن هر دو و فریفته مشو
 بگفت و گو از خود و از مردم و از روزها گفته است خدای تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهکم
 عنه فانتھوا و اتقوا الله ولا تخافوه آنچه که بد شما را رسول خدا بگوید آنرا و آنچه که منع کند شما را

از آن بازمانید و تبرسید خدا را و محفلت کنید رسول را یا بگذارید کار کردن با آنچه آورده است از رسول
 و اختراع کنید برای خود علمی و عبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه
 راست رهبانیت ابتدا عوالم کتابها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب بهبانیت را بنوشتم بهبانیت را
 بر ایشان پس بدرستی که خدا پاک گردانیده است پیغمبر خود را و دور داشته است او را از باطل پس گفته است
 و تعالی ما بطلق عن الطوی ان هو الا وحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه و سلم بهوای نفس خود نیست
 منطوق وی مگر وحی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده است پس آن از جانب من است نه از
 خواهش نفس و دست پس پیروی کنید او را پیسته گفته است حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 یحببکم الله بگو اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را
 خدا پس ظاهر شد که راهیکه بان محبت مولی برسد اتباع پیغمبر است در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم گفت الاکتساب یعنی التوکل حالی کسب کردن سنت من است و توکل کردن حالت من است
 چنانچه گفته است پس تو میان سنت حالت و منی اگر سنت است ایان تو پس و طیفه تو کسب است که آن
 سنت است و اگر قوی است ایان تو پس طریقه تو توکل است که حالت است و سنت گفته است خدای تعالی
 و علی الله فتوکلوا بر خدا توکل کنید و نیز گفته و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند
 پس آن خدا کفایت او است و گفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را
 پس تحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی توکل را گایانید ترا بر دچنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس
 متابعت کن امرای خدا را و عملهای خود در نه آنها ر کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من
 عمل عمل الیس علیه امرنا فهو ریح ای کسیکه بکند عملی را که نیست بران حکم من پس آن مرد و راست
 آن حکم شامل است ذریقه را و گفتارها و کردارها را نیست ما را پیغمبر خیر محمد صلی الله علیه و سلم تا متابعت
 کنم آن پیغمبر را و نه کتابی جز قرآن پس عمل کنم بران پس بیرون میا از کتاب و سنت پس هلاک کند ترا
 و مگر که کند ترا بهوای تو و شیطان تو گفته است خدای تعالی ولا تتبع الا فیضنا عن سبیل الله سلامتی از آفات
 کتاب نیست است هلاکی است با غیر آن هر دو کتاب سنت ترقی میکنند بیده بسو حالت ولایت ابدانیت و غوثیت

مفتاح السعی و مفتاح فرمود رضی الله عنه چیست مرا که نمی بینم ترا ای مؤمن حسد کشته مرهم پیاپی
 خود را در طعام و می و شراب و می و در لباس و و نکاح او و سکونت او و دور گردیدن او در تو نگری
 و نعمتهای خداوند و در نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او امانی دانی که بدرستی که حسد
 ضعیف میکند ایمان ترا و می اندازد ترا در خشم خداوند تا تو دشمن میگردانی ترا بسوی او تعالی آری نشنیده
 حدیثی که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالى يقول المحسود عدو
 تعبتی ای بدرستی که خدا میگوید حسد دشمن نعمت من است تشنیده قول آنحضرت الحسد لیاکل
 الحساکت کما یاکل النار الحطب حسد هر آنینه میخورد و نیکیها را چنانکه میخورد آتش بهیزم را پستر
 بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که
 مراد او کرده آنچه مذکور است در قول او تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا الا لیه
 ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخرین آیت
 بتحقیق ظلم میکنی بر آن کس او شخصی است که میگوید در نعمت خداوند خود که فضل کرده است بآن نعمت
 برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را بر اس او و بگیرد انبیه است مزینج را که در آن نعمت
 نصیب و حظ است پس کیست ستمکار تر از تو و بخیل تر و احق و سبکساز تر و کم عقل تر از تو و اگر
 حسد میکنی بر قسمت خود پس بدرستی که نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بدرستی که قسمت تو داده شود
 جز ترا و نمیرود از تو بسوی وی پاکی است مر خدا را گفته است عز وجل حایب الذل القول الدی ما انا
 بظلام للعبید تبدیل داده میشود حکم نزد من نیست من ستم کننده بر بندگان بدرستی که خدا ستم
 نمیکند ترا پس بگیر و چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بدرستی که ترا پس این حسد
 جمل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو بر زمین را که جای بودن گنجا و الهاست از انواع
 زرد و نقره و گوهرها از آنچه فراهم آورده اند از ابادشاهان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری قیصر سوار ترا
 از حسد کردن تو بر برادر ترا نیست مانند تو مگر مانند شخصی که دید پادشاهی را با شوکت و بالشکر با وحشت او
 و بالملک او در زمینها آوردن حاصل مینماید که بیرون می آید از آن بسوی او و بر دشمنان او و کامرانی او

با انواع نعمتها و لذتها و شهوات پس حسد نمیکند آن مرد با دوشاه را برین اسباب پست و دید آن مرد گشتی
را که خدمت میکند سگ را از سگهای بادشاهی بر پا خود ایستاده میباشد این سگ مرگ بادشاه را و شب
میگذرانند و صبح میکند بوی پس اوده میشود این سگ از جای پختن طعام بادشاه باقی مانده طعام
و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را
و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ جانشین شدن او را در مقام می
از جهت خست طبع و ذرات همت نه بجست نفرت نه بجست رعایت دین و قناعت نمودن پس آری
میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر پستتر از بدانی توای مسکین چیزی را که نه دوست
که در یاب بهمسایه تو که محسود دست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکرده است
خدا را و چیزی که مالک کرده است او را از نعمت خود دور گردان حق خدا در آن نعمت و بجای آوردن امر او
و باز ماندن نمی او را در آن نعمت و یاری خواستن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از آنچه تمنا میکند
اینکه داده نمیشد در دنیا از آن ناز و نعمت ذره و نمیدهد نعمتی را روزی هرگز آیا نشنیده آنچه که آمده است

در حدیث از یقینین اقوام یوم القیمة ان یقرض لحومه یا لمقاد یض علیه و ن لا یصح
البلایه من الثواب بدستیکه هر آنکه آرزو خواهند کرد قومه را و قیامت که کاشک پاره پاره کرده باشد
گوشتهای ایشان در دنیا بمقراضها از آنچه می بیند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو برود
همسایه تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت آنچه می بیند از درازی حساب خود و وقت کردن در آن و
ایستادن وی پنجاه هزار سال در گرمی آفتاب روز قیامت برای آنچه که بهره مند گشته از آن از نعمتها
در دنیا و حال آنکه تو در گوشه باشی ازین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال
آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و درویشی وی و حاجتمندی سخت و تنگی از جهت اضی
بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزی که تدبیر و قضا کرده است از درویشی تو
و تو نگرانی غیر تو و بیماری تو و عافیت غیر تو و سستی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو بگرداند از خدا و ترا
از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند بر نعمتها و بگذاشتند و سپردند امر را بسوی رب زمین و آسمان

مقاله سی و هشتم - فرموده فی الله عنه کسیکه کار کند با خداوند خود رستی و خلوص و حشت گیرد
از آنچه که سوای اوست در شب و روز ای گروه طالبان دعوی نکنید تقاضای آن نیست آن مشمار و گمانند
حق را و شریک نگردانید و نشانه نشوید تیرهای قضا و قدر را میسر سدا این تیرها بشما بطریق خراش
نه بطریق گشتن و کسی که باشد در دین خدا و طلب و و هلاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض و
مقاله سی و نهم - فرموده فی الله عنه گرفتن با وجود هوای نفس بی امر الهی از راه راست گشتن بخلاف حق گشت
و گرفتن با مرید وجود هوای نفس موافقت سازگاری کردنست و گذشتن آن ریا و نفاق است
مقاله چهلیم - فرموده فی الله عنه امیدوارانیکه داخل شوی در گروه روحانیان تا آنکه بشوی از
همه وجود خود را و جدا شوی همه اندامها و جزوهای را و تنها شوی از هستی خود و از حرکات و سکنات خود
و از شنوائی و بینائی خود و اگر گرفتن بدست گرفتن بیای خود و از کار خود و از شنوائی و دانش خود و از
همه چیز باینکه هست از تو پیش از میدن روح در تو و بعد آن چیز که پیدا کرده شده است و در تو
پس از میدن روح زیر که این چیز با پرده تواند از پروردگار تو پس قتیکه شوی روح صرف
و سرالسر و غیب الغیب جدا از همه چیز و در سر خود از جهت اتصال سر بذات تعالی و گیرنده همه چیز
و دشمن پرده پرروی و تاریکی چنانکه گفته است ابراهیم علیه السلام فانصح حد ولی الابرار علیهم السلام
بر دستیک این بتان دشمن من اندر که پروردگار عالمیان گفت ابراهیم این را از برای بتان پس بگردان
توجه وجود و اجزای خود را بتان با همه خلق و اطاعت مکن چیز را که از وجود خلق است متابعت مکن انشانرا
بیکبارگی پس درین هنگام امین کرده شوی و محرم بر سرهای علوم لدنی و نادرات اینها و باز گردانیده میشود
بسوی تو موجود گردانیدن اشیا و پاره کردن عادتها که آن از قبیل قدرت است که میباشند مسلمانان را
در بهشت پس میباشی درین حالت گویا که تو زنده گردانیده شده پس از مردن در عالم آخرت پس میباشی
همه وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا می بینی بخدا و میگوئی بخدا و میگری بخدا و میروی بخدا و میکنی
بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس که میشوی از هر چیز یک جز را اوست و که میشوی از آن پس
نی بینی مرغی حق را و جودی با نگاهداشتن حد و شرع و لازم بودن امرها و نهیها پس اگر بریده گردد در تو چیزی

از هر دو شرع پس بد آنکه تو در قهقهه انداخته شده بازی کنندگان اند تو شیطانان پس باز گرد شوی از
حکم شرع و لازم شود آنرا و بال از خود بپوش و بر هر حقیقتی که گواهی ندهد او را شرع آن زندگانه است
مقتال چهل یکم - فرمود رضی الله عنه بزرگوار برای تو میشد را در حال تو نگری پس گوئیم آیمانی بینی
بادشاهی را که میدید مردم را از عوام ولایتی را بر شهر از شهر و خلعت می پوشاند بزرگی می بند
برای او علمای خرد و بزرگ او میدیدند او را کوس و دهل و لشکر پس میباشند آن مرد برین وضع مدتی دراز
تا وقتی که آرمیده شد بسوی این دو یقین کرد پایداری و ثبات ماندن آنرا و نیک پیدا است آنرا و
عجب رو کرد و فراموش کرد حالت نخستین او بے قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گمانی خود را
و راه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد او را دور کردن از عمل از جانب بادشاه در خوشتر و قهقهه از کار او
پستوار خسب کرد او را بادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر نهی بادشاه را و در گناهان
پس بند کرد ملک او را و در نگهترین بند ها و سخت ترین آن دراز شد زمانه بندوی و همیشه شد گردان
و خواری و درویشی آن و گداخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرو برد آتش هوای نفس او
و همه این در حضور بادشاه و دانش او است پستمره بانی کرد بادشاه بر او پس دهر بجانب او بخشم
بخشودن پس مرکز به بیرون آوردن او از بند و بیک گردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروی
و باز گردانیدن ولایت بسوی وی و باز گردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت
مر او را و پاینده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده شده و گوارا کرده شده و همچنین حال
مسلمان است چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود برگزیند او را می کشاید به روی و بخت و دل
وی در رحمت و نعمت و بخشش پس می بیند آن مؤمن بدل خود چیز را که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ
گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آومی از مطالبه کردن غیب از ملک آسمانها و زمینها و نزدیک
گردانیدن و بسختن پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن
و سخنانیکه فائده دهد دانش انداخته نشود انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بزرگان او با وجود
این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهر بدن او و اعضای او از خوردن و نوشیدن

و پوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بر وجه عزیمت و رخصت و نگاهداشت حدای دین و عبادت
 ظاهر پس همیشه میدارد و خدا این نعمتها را برای بنده مسلمان که کشیده شده است بجانب حق تعالی
 مدتی در ازا از زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد بهمشکی آنرا و کشاد
 خدای تعالی بران بنده درهای باران و گوناگون نعمتها را در ذات وی و در مال و کسان سراسر
 و فرزندان وی ببردن و مریض کردن پس گسسته میشود از و هر آنچه که بخشش کرده بود خدای تعالی
 بر و پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظواهر
 می بیند بخود چیزی را که برگرداند او را و اگر می بیند بجانب ل و باطن خود می بیند چیزی را که اندوختن
 کند او را و اگر میخواهد از خدا از کشادن چیزی که با و است از گزند می بیند اجابت را اگر میخواهد و عده
 خوش ابا ز می یابد آنرا و اگر و عده کرده شود بچیزه اطلاع کرده نمیشود برو فای آن و اگر می خواهد
 را ظرف داده نمیشود و تغییر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بگوید باز گشتن بسوی خلق نیاید
 بسوی باز گشت بخلق را به و اگر ظاهر شود مراد را رخصت پس کار کند بر رخصت نسبتا بندگان بسوی
 وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانهای ایشان بر آبروی وی و اگر بگوید برانیدن از آنچه
 بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت نخستین که پیش از برگزیدن دشت
 پذیرفته نشود و اگر بطلبد رضا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه با و است از بلاد و دهنی شود
 پس درین هنگام شروع میکند نفس در گذارش و هوای او در گم گشتن و خواهشها و آرزوهای او کوچ
 کردن و کونما در هست شدن پس همیشه میشود برای وی این گذارش بلکه افزون کرده میشود
 از جهت سختی نمودن و افزون و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبیهای انسانی و صفتهای
 بشریت پس میان روح مجردی شود آواز در باطن خود ارض بر جلاک هلاقت و شراب
 بزنی پامی خود را این آبی است که غسل میکنی بآن و خاک است و می نوشی از آن چنانچه گفته شده
 مرایوب را پس بباران خدا بر دل بنده دریا های مهربانی را و بخشودن و لطف و توفیق خود را پس بنده کو
 او را به با و نسیم و خوشبوی معرفت خود و دیدار انشای بار یک خود و بکشاد بروی درهای نعمت ظاهرا و ناز

و محبت خود را و بکشاد دستهای مردم البسوی او بدر با ختن و بخشیدن مال خدمت کردن در همه احوال
 و زبانه های مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پاهای مردم را بکبج کردن
 و رام و نوا گردانیدن برای وی گردنهارا و مسخر گردانیدن برای او بادشاهان و خداوندان دولت ایس
 کامل گردانیدن بر وی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود
 با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانیدن برای او این نعمتها تا وقت مرگ
 پستری در آید او را در چیز بیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ
 آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ إِلَّا عَفْوَ ظَمِنَ قَوْلَ عَيْنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ چنانچه گذشت
مقاله چهل و دوم - فرمود رضی الله عنه نفس مرا و دو حالت است که سوم نیست مر آن دورا
 یکے حالت عافیت و دیگرے حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بے صبری است
 و گله کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه
 رضا و نه موافقت خدا بلکه بے ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بخلوقات با سباب و کافر
 شدن است و قتیکه میباشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکبر کردن
 و پیروی شهوات و لذتها کردن هر گاه بیاید شهوتی را بجوید شهوتی دیگر را و خوار نپندارد آنچه نزد او
 از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عجب میکند پس بیرون
 می آرد نفس از این نعمتها عیسا و نقصانها را و طلب میکند نعمتهای بلند تر و روشن تر از آن از آنچه
 که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را
 در عنت و مشقت در از پس ترکب میگرد و سختیهای را و در می آید جای هلاکت را در مشقت در از
 نیست حد مر آنرا و نه نهایت مر او را در دنیا پستتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها
 جستن چیزیکه قسمت کرده شده است پس چون میباشد نفس در بلا آرزوئی برود جز دور شدن او را
 و فراموش میکند هر از نعمت و شهوت و لذت را و فی جویید چیز را از آن نعمتها پس چون عافیت
 داده شد نفس از آن بلیب باز میگردد بسوی سستی و گولوی و شادی و تکبر خود و روی گردانیدن وی

از طاعت پروردگاری و فرود رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموش سبک نفس آنچه که بود دران
از بلا و چیزے را که فرود آمده بود بنفس از سختی و هلاک پس باز گردانیده میشود بسوی سخت تر از آنچه بود
نفس بران از انواع بلاها و گزند از جهت عذاب کردن نفس از آنکه کسب کرده است از تکاب کرده
از گناهان عظیم و از جهت باز داشتن مراد او باز ایستادن از گناهان در زمان آئینده زیرا که نیک نمی آید
مرا این نفس عافیت و نعمت بلکه گناهانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگردد نفس ادب را نرزد
و در کردن بلا لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقسمت را که هر آینه نمی بود بهتر مراد او
در دنیا و آخرت پس میبود نفس که نمی یافت زیادتیی را در نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا
و خوشوقتی و توفیق و لطف را پس هر که خواهد سلامتی را در دنیا و آخرت پس بروی باد بصره کردن
و راضی بودن و گذشتن کلمه را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم
گرفتن طاعت او را و چشم داشتن کسادی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی و سیر که
وی تعالی بهتر است از غیر خود از همه خلق وی و نایافتن نعمت در حقیقت عطا است و عذاب کردن
او تعالی نعمت است بلا فرستادن وی و دوست بوعده کردن او نقد است و وعده او فرود از حالت
گفتن او کردن است نیست گفتن او فرمودن او چون خواهد چیزے را که پیدا کند مگر باین صفت که
بگوید شوی پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت است جز آنکه وی تعالی پیچیده است علم
مصلحتها از بندگان خود و تنهاست بآن دانش پس سزاوارتر مرسته را و لائق بحال می ارضی بودن
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امرها و نهیها و گردن نهادن در حکم خدا و مشغول
نشدن بوزم ربوبیت که آن علت وجود اقتدار است در عالم و محل روان شدن آنهاست و
علت اصول اقتدار است و لائق است خاموش بودن از آنکه گویند چرا چنین شده و چگونه شد و که
خواهد شد و از تمت نهادن بحق عزوجل در همه جنبشها و آراءهای خود تکیه میکنند این همه که گفته شد
اشاره است بسوی حدیث عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما و آن حدیثی است که روایت کرده شده
از عطاء ابن عباس بدستیکه گفت ابن عباس در آشنای آنکه من سوار بودم در سپین غلامی اللہ علیہ وسلم

ناکاه گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تحمك فاماك فاذا سالت فاسأل الله
 فاذا استعنت فاستعن بالله جفا لکم عاها هو کاش لو جهه العباد ان یفعلوا لشیء لم یقض الله
 لکم یقدر علیه لو جهه العباد ان یضروا لشیء لم یقض الله علیکم یقدر وانی استطعت ان یعمل الله
 بالصّدق فی الیقین فاعمل ان لم تستطع فان الصبر علی ما لیکه خیر اکثر اشیاء وکون کثیرا خذ الله البصر موده او
 تا نگاه دار و تکیا لی ترا و نگاه دار خدا را بر اقیه تا بیا بی او را پیش خود پس چون سوال کنی سوال کن خدا را
 چون یاری خواهی پس یاری جو بخدا خشک شد قلم با نچه بود از تقدیرات اگر کوشش کنی نزد بندگان اینک
 فائده رسانند ترا بجزیکه قضا نموده خدا آنرا بر اے تو قدرت نیابند بران و اگر کوشش کنند همه بندگان
 اینک گزند رسانند ترا بجزیکه قضا نموده است خدا آنرا بر تو توانائی نیابند پس اگر می توانی که کار کنی برای
 خدا راستی در یقین پس بکن آن کار را و اگر نتوانی کرد پس بدرستی که در صبر کردن بر آنچه تا خوشن آری
 نیکی بسیار است بدانکه بدرستی که یاری اوست حق بصیرت کشادگی با غم و اندوه است بدانکه با هر دشواری آسانی است
 پس سزاوارست هر مسلمانی که بگذراند این حدیث را آئینه برای دل خود و شعار و دثار خود و سخن حکایت خود پس بکن
 بدان در هر حرکت سکنات خود تا آنکه سلامت ماند در دنیا و آخرت و بیا بر عزت و دنیا و آخرت بجز خدا شعله
معتاله چهل و سوم - فرمود رضی الله عنه سوال نکردم و دم را هر که سوال کرد بگذراند از حجت نادانی و بختی الهی
 و سستی ایمان او و معرفت او و یقین او و کم صبری او و پارسائی نکردن سوال بکسی بسیار می علم او بخدای تعالی
 و قوت ایمان او و یقین او و زیادتى معرفت او و پروردگار خود در هر وقت بهیشت و بسببیم و شستن او از خدای عز و جل
معتاله چهل و چهارم - فرمود رضی الله عنه جز این نیست که قبول کرده نمی شود معرفت ابره سوال کنند
 از پروردگار خود و وفا کرده نمیشوند مرا و ابره عده تا آنکه غالب یابد بر وجه پس هلاک شود زیرا که نیست هیچ حال
 و مقام مگر آنکه او را خونی و رجاى است آن هر دو مثل و بازوی بریده است که تمام نمیشود بریدن او مگر آن بازو
 و همچنین حال مقام اند جز آنکه خوف بر هر حال رجا آن بجز نیست که لائق است آن حالت پس عارف
 نزدیک گردانیده شده است و حال مقام او اینست که نخواهد چیز را جز خدا و ایل نکند و آرام بگیرد بسوی بخیر او را نفس
 بغیر وی پس در خوشستن عارف قبول کردن حق دعای او را و فاکردن حق تمهیدی جز آن چیز نیست که عارف

در راه آنست پس او است بحال می پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بر وعده دو چیز است یکی
 آنست که تا غالب نیاید بر درجا و غافل شدن بکبر پروردگار خود پس بیخبر گردد از ایستادن باد پس
 هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نیست کسی موصوف در عالم
 بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف و وفا نمیکند مراد را
 تا سوال نکند بطریق عادت و نخواهد از رومی طبع نه از جبهت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت
 نکردن و وفا ننمودن بسبب چیزیکه در آن است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال
 قدما و مقاما و چون باشد سوال بامر پس آن از جنس چیز نیست که زیاده می کند قرب را
 مثل نماز و روزه و جز آن از فرضها و نفلها زیرا که میباشند عارف در سوال کردن بامر فرمانبردار امر را
مقاله چهل و پنجم - فرمود رضی الله عنه بدانکه بدرستی که آدمیان دو قسم مردانند و نیست
 که نعمت داده شده بروی و نمراد است مبتلا بسلائی که حکم کرده است پروردگار او بروی پس نعمت خالی نیست
 از تیرگی و بے صفای زندگی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است
 از آن انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها
 و در دوا و سختیها در نفس می مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد ازین جهت پس گویند که نعمت
 داده نشده بروی هرگز و فراموش میکنند آن نعمت را و حلاوت او را اگر چه تیرگی باقی است بحال
 و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویند بلا
 وجود ندارد و در حالت بلا گویند که نعمت وجود ندارد همه این تفاوت احوال از جهت نادانی او است
 بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند او کند است مرچیزیکه میخواهد و از حال بجا می برد و تبدیل
 میکند و شیرین میکند و تلخ میسازد و تو نگردد و درویش میگردد و بلند میگردد و پست میسازد
 و از جند میسازد و خواری میدارد و زنده میکند و میمیراند و پیش می آرد و پس می اندازد و پراکنده میسازد
 نمی گرفت بسوی چیزیکه باوست از نعمت و مغرور نمیکشت بآن و هر آئینه نا امید نمی شد از
 کسادگی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی او است بدینسانکه در دنیا سراسر بلا

وتیره گردانیدن و نادانی است و جانی تکلیفها و تیره گردانیدن عیش است و اصل نیابلاست عارض وی
 نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوه او تلخ است و پایان میوه او مثل شهد شیرین است
 نمیرسد مرد بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیاشامد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد مرد بشهد خوردن مگر بهر
 آشنامیدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مرد و زرد او
 مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و تنگ آمدن سینه و
 در رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس و پراوشکستن وی تعالی هوای نفس او را در خدمت آدمی
 که مانند است پس هرگاه که بیاشامد مرد این تلخینهارا همه از پس می آورد این تلخها خوشی طعام و
 ناخوشش را و میوه و پوششش و سرور را اگر چه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو کرانه بالا
 از شهد که در آوند هست آمیخته شده است بتلخی پس نمیرسد خورنده شهد بسوی قرارگاه آوند و
 خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانه بالا پس چون صبر کند بنده برگزاردن امر پاک
 خدا و نیهای او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود بسوی تقدیر و بیاشامد تلخینهای
 آنرا و بزور بردارد گرانیهای او را و نمیالفت کند هوای نفس خود را و بگذارد مرد خود را بسیار در خدای تعالی
 او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و ناز و آسایش و ارجمندی و متولی شود کار او را و خوشش به
 او را چنانکه خوشش داده نمیشود بچه شیر خوار از غیر شکر گلستان و بر دشتن بار او و محنت او و دنیا و آخرت
 چنانکه مزه میابد خورنده از طرف کرانه بالا از شهد بسبب خوردن شهد از ته آوند پس لائق است
 مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه این نشود مگر پروردگار خود را پس فریفته شود بدان جز نمی کند
 به همیشگی آن و پیغمبر گردد از شکر نعمت و هست کند بنده نعمت را بگذاشتن شکر آن گفته است
 نبی صلی الله علیه و سلم النعمه وحشی فقید و هابا لشکر ای نعمت وحشی است پس بند کند آنرا
 بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن است بآن مر نعمت دهنده و نگوئی کننده و آن خدا است
 عزوجل و حدیث کردن بآن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت مال بآن است
 که اظهار ملکیت نکند بر وجود مال و در نگذرد حد خدا را و مال و نگذارد امر خدا را و در آن بگذاردن

حقایق مال است از زکوة و کفاره و فدا و صدقه و فدا رسیدن مظلوم و یاری دادن و باز پرس
 احوال صاحبان حاجتیار و اهل حاجت را در سختی باز و گشتن از جلای بجای و تبدیل یافتن
 نیکبایه بدیها و مراد میدارم ازین زمانهای نعمت فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تنگدستی
 در اندامها و جزای بدن بیاری جستن است بآن و طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بدیها و گناهان
 و بزه های پس این شکر بند نعمتهاست از کوچ کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت بآلین
 شاخهای درخت او است و نیکو کردن میوه او و سبب شیرینی مزه او و سلامتی پایان او و
 خوش مزگی خائیدن او است و آسانی فرو بردن او است و از دنبال رسیدن عافیت میوه است
 و سبب زیاده شدن آن میوه است در بدن پست سبب پدید آمدن برکت آثار او است بر اندامها
 از گوناگون طاعتها و قربها و ذکرها پست جزای شکر در آمدن بنده است بعد از آن در آخرت
 در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشتها با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
 و نیکو رفیقان ایشان پس اگر نکند شکر و قریب خورد با آنچه پیدا است از آرایش دنیا و بچشد
 از خوش مزگی و آرام گیر و بسوی خوشش سراب او و با آنچه روشن میشود از خوبی وی مانند خشنین
 برق و آنچه نمی یابد و می وزد باد سرد در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند
 در باطن مثل پوست مار و کزدم و بخییر شود از زهرهای کشنده که نماده شده اند در خاک می و حیلهای
 وی و دامهای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افکندن وی و هلاک کردن
 وی پس گو که مبارکها و گفته شود او را بهلاکت و فراق افتادن در چاه تنزل و ادبار و تگبر گو که بشارت
 داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجی شتابی یا خواری و سبکساری در دنیا و بعد از آن پنهان
 در آتش دوزخ و زبانه او و اما شخصیکه مبتلا است بپلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بحسب عذاب
 کردن و برابر کردن گناه که کرده است آنرا و بیفرمانی که در زیده است آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود
 از برای پوشیدن گناهان و پاک ساختن از چرک بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی در جهنم
 و رسانیدن بمنزلهای بلند تا در یابد سبب آن بلا بخداوندان دانش از اهل عالم و مقامها آنکسانیکه

پیش گرفته است مرایشانرا لطف پروردگار خلق و بندگانشانرا در میدانهای بلاها بر پشت
مرکبها نرمی و لطفها و راحت بخشیده است ایشانرا بیاد نظر با و گوشهای چشم عنایت و جنتها و آزارها
زیرا که مبتلا نگردانیده است ایشانرا برای هلاک کردن و فرود افکندن در تنگنا و پایانهای دوزخ
لکن آزمایش کرده است ایشان را ببلایا از برای برگزیدن و بیرون آوردن بآن بلاها حقیقت
ایمان را و صاف گردانید حقیقت ایمان را و جدا گردانید آنرا از شرک خفی و دعوایا و نفاق باز کرد
برایشان نسبت ببلایا گو ناگون علمها و سرها و نورها پس هرگاه که خالص گردیدند از بلا و در ظاهر و باطن
و پاک شد سرهای ایشان گردانید ایشانرا از مخلصان خواصان از جمله کسانی که ملازمان درو
هم نشینان مجلس رحمان اند و دنیا و آخرت در دنیا بدلهای ایشان و در آخرت بهدنها
ایشان پس است بلایا پاک کننده مردلهای ایشانرا از حرکت شرک و او یحیثن بخلق و اسباب آرزو
و خواستهها و است بلایا سبب گدازفتن و ریختن نفس از دعوتهما و هووسما و جستن عوضا
بطاعتها از درجهها و منزلتهای عالی و فرودس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجه برابری
و عقوبتها کردن و صبر کردن است نزد بلایا و فریاد و شکوه کردن بسوی همه خلق و نشان ابتلا از جهت
پاک و خالص گردانیدن از خطایا یافتن صبر نیکو است بے گله کردن و ظاهرا کردن جزع بسوی
دوستان و همسایگان و ملول نشدن با دای امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت
بلندی درجه یا فتن رضا و موافقت است و آرام یافتن نفس بذكر و آرامیدن بفعل خدا که
خدای زمین و آسمان است و فنا شدن در آن تا وقت دور شدن بلا بگذشتن روزها و ساعتها
مسئله چهل و هشتم فرمود رضی الله عنه در قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود
من شغل ذکر عی عن عشیة افضل اعطاه انکین کیسه باز دارد آنکس از کین سوال
من بدهم اورا بهتر آنچه که بدهم سوال کنند گنوا آن از جنت آنست که بدستیکه مومن چون خواهد
خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن اورا روان میگردد اند اورا در حالتها و می آزماید اورا بگو ناگون
مختلها و بلایا و سختیها پس درویش میگردد اند خدا اورا پس از تو نگری و مضطر میگردد اند و بسو سوال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جانهای رزق بر و پستتر نگاه میدارد و از سوال خلق پس این بیچاره
 میگردد و اندواید بسوی و ام شدن از مردم پستتر نگاه میدارد و از سوال پس مضطر میکند و از بسوی کسب
 و آسان میکند کسب را بروی پس روزی میخورد و بسبب کسب که آن سنت است پس شوار میسازد
 کسب را بروی پس انعام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و میفرماید او را بسوال بامر
 باطن مومن میداند و می شناساند او را و میگردد و از عبادت او را در فرمان برداری امر و نافرمانی را
 در گذشتن او را و در گرد و بسبب آن هوای نفس و و نفسانیت او و این حالت ریاضت است
 پس میباشد سوال مومن بر وجه خبر نمودن نه بر وجه شرک بخدا پستتر نگاه میدارد و از سوال او را میکند
 بلام شدن از ایشان او را کردن بقطع درست نیست ترک آن پنج سوال کردن از خلق که پیش ازین
 امر کرده بود پستتر از جای میبرد و از قرض وی بردارد و از خلق پس میگردد اندر رزق او را در سوال کردن
 از وی پس سوال میکند بنده خدا را از آنچه که محتاج است بدان پس میدارد او را و می دهد او را اگر خاموش
 باشد و برگردد و از سوال کردن پستتر نقل میکند او را از سوال کردن بزبان بسوی سوال کردن بدل
 پس میطلبید او را از دل خود همه آنچه که محتاج است بدان پس میدارد او را اما اگر سوال کند او را از زبان
 خود ندید او را یا سوال کند از خلق پستتر فنا میکند او را از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدارد
 او را هر چه نیک میگردد و اندر حال او را و راست میگردد و بوی کجی از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و بهمه
 مصلحتهای بشری بے آنکه باشد او در آن حوائج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود او را و این
 است معنی گفتار وی تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب هو یتولی الصالحین پدر شیکه
 دوست من خدای است که فرستاده است کتاب او آن بر خود میگوید کار صالحان را پس ثابت میشود
 درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغل الذکر عن مسئلتی اعطیتها فاضل اعطی السائلین
 این حالت فنا است که آن نهایت احوال و لیا و ابدال است پستتر کرده میشود بسو و سو
 پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام آنچه که احتیاج کرده است بدان خدای تعالی باذن خدا و این
 پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا بن آدم انا لله کاله

الا نأقول للشئ كن فيكون اطعنى تقول للشئ كن فيكون اى پس آدم من حادى
يست خدا جز من مى گويم براى شئ شو پس ميشود اطاعت كن مرا گوى تو مر چيز را شو پس شود
مقاله چهل و هشتم - فرمود رضى الله عنه پسر مرا دى پسر را خواب چيزى كه نزدى جديك
آن بسو خدا پس گفتم مر تقر بآن از است انجام پس آن غاروى فرغ و تقوى است انجام وى رضا و تسليم و قبول
مقاله چهل و نهم - فرمود رضى الله عنه مى سزد مر سلمان را اينكه مشغول شو او لا بقر ارض
پس چون پسر را در مشغول شود بسنتها پسر مشغول شود بنفلهما و فضيلتها پس مادام كه پسر را در
از فرائض مشغول شدن بسنتها نشان چهل و نهم - و بخردى است پس اگر مشغول شود بسنتها و نفلهما
پيش از فرائض پذيرفته نشود از و بلكه خوار كرده شود مثل و مثل كسى است كه سنجاب را در اباد و شاه بخردت خود
پس نى يا پدر مرا راه بسوى او مى ايستد در خدمت اميريكه آن غلام با و شاه و چاكر او است و وزير است
قدرت و تصرف او است روايت است از على كرم الله وجهه كه گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ان مثل
المصلى النوافل و عليه فريضة مثل حبل حملت فلما رأت انفا سها اسقطت فلا هي ان حمل
و كراهه ذات و كراهه بدستيكه مثل خواننده نماز نوافل كه بروى فرض خدا است مثل زن باردار است
كه تمام شده است مر حمل و پس هرگاه كه نزديك شد وقت زائيدن وى انگنند بچه را و شكم پس
آن زن نه صاحب حمل است و نه صاحب لاوت و بچنين مصلى مذكور قبول نكند خدا را نماز نوافل اما آن كه
بجاء آرد فرض او مثل مصلى مذكور مانند سوداگر است حامل نميشود مر او را سود و در سود او آنكه بگيرد سر مال خود را
بچنين مشغول شونده نوافل پذيرفته نميشود مر او را نفل تا آنكه ادا كند فريضة او بچنين است حال كيسيكه
گذاشت سنتها را و مشغول شد بنفلهما كه راتبه دائمي نشده است يا فرائض و تصرف كرده نشده است
از جانب شايع بران و استوار نشده است نشان دى پس از جمله فرائض است گذاشتن آنچه كه حرام است
و شريك گردانيدن بخداى تعالى خلق او را و اعتراض كردن برود قضاء و قدر او و اجابت خلق و فرمانبردارى
كردن ايشان و روى گردانيدن از امر خدا و اطاعت وى گفته است صلى الله عليه وسلم لا طاعة
للمخلوق فى معصية الله روايت فرمايد روى كرون مخلوق را در بفرمانى خداى تعالى

مقاله چهل و نهم - فرمود رضی الله عنه هر که اختیار کند خواب را بر بیداری که آن بهیبت گاه سی
 است پس تحقیق بگزیند کمتر و فرود تر را و بیوستگی را به مردگان و غفلت از تمام کارهای نیک زیرا که خواب برادر
 مرگ است و از بخت روانیست خواب بر خدای تعالی از جهت دور بودن همه نقصانها از ذات مقدس چنین
 فرشتگان هر گاه که نزدیک اند از خواب قفس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان
 هر گاه که در بلندترین جاها و پاک تر و گرانمایه تر و بزرگترین جاها دور کرده شده است از ایشان خواب
 از جهت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در
 خواب و بختی از کارهای نیک است پس هر که میخورد بهوای نفس خود میخورد بسیار و بنوشد بسیار پس
 خواب میکند بسیار فوت میشود و او را نیکی بسیار و کسیکه میخورد اندک از طعام حرام میباشد در بسیاری
 خواب و غفلت همچو کسیکه میخورد بسیار از طعام حلال بهوای نفس خود زیرا که حرام خوردن می پوشد
 ایمان را و تار یک میگرداند و او را چنانکه شراب خوردن تار یک میگرداند عقل را و می پوشد آنرا پس
 چون تار یک شد ایمان پس نماز است و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسیکه بخورد از طعام حلال بسیار
 با امر آبی میباشد همچو کسیکه میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن بر آن پس
 حلال نور در نو است و حرام تاریکی و تاریکی هیچ نیکی نیست در آن پس کسیکه خورد حلال را
 بهوای نفس خود بغیر امر آبی گوید که خورد حرام را مجمل می کشد خواب را پس نیست نیکی در آن
مقاله پنجاهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از
 قرب بخدای نزدیک از دور رسیده با و پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و سستی تو
 از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه پسندیدگی بزرگ و سلامتی و تو نگرانی و نارسایی در دنیا
 و آخرت پس بر خیز و شتابی کن در پریدن بسوی او بدو باز روی خود کی از آن دو بازو بگذشتن
 لذتها و شهوات است خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسایشها و بازوی دیگر برداشتن از ار
 و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت تراز عمل و بیرون شدن از طلق و بهوای نفس و خواستن آرزو در
 دنیا و آخرت تا فیروزی یابی بر رسیدن بحق تعالی و قریب وی پس بیایی نزد این همه آنچه آرزو داری

حاصل گردد و مرتباً بزرگی و ارجمندی بزرگتر و اگر هستی از نزدیکان و رسیدگان بسوی حق از آن ساینکه
دریا قسم است ایشان را عنایت لطیف و قرار گرفته است ایشان را رعایت او و کشیده است
ایشان را دوست داشتن حق و دریافته است ایشان را مهربانی و بخشودن وی تعالی پس نیکو
نگاهدار ادب را و فریفته بشو بجا نیکه تو درانی پس کوتاهی کنی و بر خدمت او و بدین خدمت را و
میل کن بسوی سبکی صلی خود از نادانی و ستم کردن و شتابی نمودن در کارها چنانکه آمده است قول
وی تعالی و حمل الانسان انه كان ظلوماً جھولاً می برداشت امانت الهی را آدمی
بدستیکه هست آدمی ستم کننده بر خود و نادان بعافیت و قوله تعالی و كان الانسان عجولاً
هست آدمی سخت شتابی کننده نگاهدار دل خود را از میل کردن بسوی چیزیکه گزشتۀ آنرا
از خلق و بهوای نفس خواهش و اختیار کردن و تدبیر نمودن و گذشتن صبر و موافقت و خوشنودی
نزد خود آمدن بلکه افتادگی کن در پیش حق به سجود گوی در پیش سوا که میگردد از او را بچوگان خود و بچوده
و در دست شونده و بچو بچه بشیر خواهد در کنار مادر خود و دایه خود و کور سازی خود را از هر چه جز حق است پس
نه بینی جز حق او جودی و نریزان و زسود و نه دادن و نه مشغ کردن بگردان خلق و اسباب آنرا و از اینان
و بلا آمدن بچو تازیانه حق که میرند از ابدان نر زحمت دادن عطا نمودن بچو دست قدرت حق که قلم در دهان اینان در زبان
مقبالہ پیشا که یکم - فرمود رضی اللہ عنہ زاهد ثواب داده میشود بسبب قمتا و دیار نخست در
گذشتن دنیا پس نمیگیرد بهوای خود و موافقت نفس خود بلکه محض امر خدا میگیرد و آنرا پس چون
ثابت شد دشمنی زاهد نفس او مخالفت کردن او و مرهوائی را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و
ولایت و در آورده شود در گروه ابدال و عارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام
و آمیزش بدان زیرا که وی نصیب است که چاره نیست مراور از ان پیدا کرده نشده است آن
مرغیر او را و خشک شده است آن قلم و گذشتۀ است بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را
پس بگیرد آنرا تا واقف شود بعلم الهی پس آمیزش کند بدان از جهت روان شدن تقدیر و حکم
الهی در نشان وی آنکه باشد وی در میان نه آرزو نه بهوای نفس و نه قصد است ثواب داده میشود

سبب گرفتن انسانی به او دوم باز زیرا که وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن
 ناموافقست کننده است مرفعل حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بشوایان
 مرکب را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال عارفان
 که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبها
 و آرزوها و طلب عوضها بر عملها آن کسانیکه می بینند همه طاعتها و عبادت های خود را فعل از خدا
 و نکوئی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند
 و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حق را زیرا که او بذات خود جنبشهای آرامهای و کسبهای خود ملک
 مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه او نمی طلبد ثواب
 و نه عوض را بر کار خود و نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از بیکاران و مفلس ترین مفسدان
 از عملها گفته میشود در جواب راست گفتی جز آنکه خدای تعالی میرساند بنده را ثواب بفضل خود
 و نیاز پیدا دارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را با لطف خود بمهربانی و بخشایش و نیکو بزرگی
 خود زیرا که آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن خطای برای نفس
 که پاشیده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زبان از لب و می پوچد چپه شیر خوار است
 که نیست جنبش در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه نیاز داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا
 که ریزنده است بروی پرودوست پدر و مادر وی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که بود پروردگار
 از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید و لهای خلق را بروی و پدید اگر دانید بخشش و مهربانگی برای او
 در دلهات آنکه بر یک مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکوئی کند او را پس همچنین مهربانی راست از آنچه
 جز خدا است آن کس که نمی جنباند او را جز امر و عی و فعل و عی پیوند کرده شده بفضل خدا
 در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت دور گردانیده شده است از وی
 آزار متولی است کار او را گفته است ان ولی الله الذی نزل الکتاب هو یتولی الصالحین
 مقالہ پنجاه و دوم - فرمود رضی اللہ عنہ مبتلا نمیکرد اند خدا اگر و پس را از مسلمانان

سلام بر بندگان و مستورات از شکرانه کتاب آفاق بخیر و کامیابان را از خداوند

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشان را بسبب بلا بسو سوال کردن پس دوست میدارد سوال ایشان را پس چون سوال کند دوست میدارد قبول کردن دعای ایشان را تا بدر صفت کرم وجود را حق این دو صفت زیرا که این دو صفت باز حجت میکند خدا را نزد سوال کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از حجت باز باز داشتن از اجابت پس باید که ادب و رز و بنده زود فرو آمدن بلا و باید که کاوش کنند از گناهان خود در ناکردن امر یا نکردن نهیها آنچه پیدا است از گناهان و آنچه پنهان است منزع کردن در تقدیر زیرا که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود بسبلا مگر در مقابل گناه پس اگر کشاده شد بلا مقصود حاصل شد و اگر نه پس باید که میل کند بسوی دعا و خواری و عذر پس همیشه کند سوال از این جهت و او بدون آنکه باشد گرفتار شدن بسبب بلا برای آنکه سوال کند او را و تمت نهند بر خدا بسبب اجابت چنانچه میان کرد

مقاله پنجاه و سوم - فرمود رضی الله عنه بخوابید از خدا خوشنودمی را بقضایا فنا شدن در فعل خدا زیرا که فنا را حجت بزرگتر است و بهشت بلندتر ممتاز است در دنیا و اوست در در کردن درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بنده خود را که مومن است پس کیسه دوست دارد او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب قدس حق و رسیدن است بدرگاه وی و اگر ارم گرفتن است بوی و مشغول بشوید بچستن نصیبها و تمهات که قسمت نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن بچستن آن بیخردی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزی نیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که مشغول شدن بغیر خدا شرک است و طلب کننده حظار است گو نیست در محبت و ولایت خدا پس کیسه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهند عوض بر عسل خود اخلاص کننده نیست و صادق نیست در اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بحبت آنکه

پس اگر بیو و ذرا اینکه خوشنود می شدند بقضای آبی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند
طاعت خداوند را بر آینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا به رخ و بے مشقت
پستر برده میشدند بسوسه همسایگی خدا بلند تر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالی
هر خواست و آرزو را بگرداند و از خدای تعالی و شمار از ان کسای که راضی شد بقضا و گردانیدند
سوال خود را رضا و وفرا و نگاه داشتن حال را و توفیق را هر چیز را که دوست میداد آنرا راضی است از ان
مقاله پنجاه چهارم - فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزر بگذرد
در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزر بگذرد در آخرت پس بگذارد دنیا می خود را از بهمت
آخرت خود و آخرت خود را از بهمت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شهوتی است از شهوات
دنیا و مزه از مزه های آن و حبتن را حتن از راحت های آن از همه چیز باز خوردن و نوشیدن
و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت و ریاست در چه در علمی از گوناگون علما و فقه
که زیاده بر احکام عبادت های پنجگانه است روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن
قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن در روشی و یافتن تو نگری و رفتن بلا
و آمدن عافیت و مجمل آنست دور شدن زبان و رسیدن سود پس نیست این شخص زاهد
راست و درست زیرا که هر یک از این چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش
طبع است و دوست داشتن است مرا آنها را همه اینها از دنیا است و از جمله چیز است که دوست
میدارد و شخص نه گانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک از ان آرام و قرار بجای دنیا پس
می سزد این که کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را
بدور کردن آن و پیر کردن و بیخ آن و لازم گیر خوشنودی را به نیستی و بخر بودن و بد روشی
همیشه پس نماند در دل وی از محبت دنیا اندازد بکیدن خسته خرما تا خالص شود زهد او در دنیا پس
چون تمام گردد او را زهد دور گردد غمها و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بیاید آسایشها
و خوشی و آرام بخدا چنانکه گفته است **صلى الله عليه وسلم** الزهد في الدنيا يريح القلب والجسد

زهد کون در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس مادام که در دل وی چیز نیست از لذات و شهوات
 دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مردل او پرده
 از شهوات و قرب وی تعالی مطهر شوند و بر بهم نشینند است پس نیکشناید این پرده مانگر
 بدور شدن دوستی و دنیا تمام و به پریدن پیوند های تمام بعد از آن زهد کند در آخرت پس بخوابد
 در جهنم و منزلهای بزرگ او خود و ولدان را و سربازان و کوشکها و مرغها و حلقهها و زیورها
 و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها را آنچه آماده کرده است خدای تعالی مریدگان مؤمن خود را
 پس بخوابد بر عمل خود جزای آنجا را از خدا هرگز نه در دنیا و در آخرت پس درین هنگام میباشد
 پس میدهد وی تعالی جزای او را از جهنم نیکوئی کردن از خود و مریدانی نمودن پس نزدیک
 میگردد و اندر او از خود بغایت قرب و لطف میکند بوی و شناسائی میجوید بسوی خود بگو ناگون
 لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است بار سولان و پیشهبران خود و اولیا و خواص خود
 و با سائر دوستان خود و خداوندان علم بوی پس میباشد بنده هر روز در فریاد از کار خود تا زمان تنگانی
 خود بیشتر برود و بشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا دیده و نه هیچ گوش آنرا شنیده
 و نگذشته است بدل هیچ آدمی از آنچه تنگ است آنرا از در یافتن آن قضا و کوتاه میگردد و شفقت کردن آن عبادتها
 مقال است پنجاه و پنجم - فرمود رضی الله عنه که داشته میشود حظهای نفس سه بار نخستین آنست
 که میباشد بنده گزنده در تاریکی جمل خود و پیراهن و زنده در گذشتن خود تصرف کند و در کارها
 بطبع خود در همه حالهای خود بے بندگی کردن برای پروردگار خود و نه تعلقی به بازی و شریعت که باز دارد
 او را از تصرف و نه تقید بحدی از حدهای شریعت که بنهایت بنده بسوی آن از حکم طبع پس در آنجا
 آنکه آن بنده برین حال بود نمی بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد
 بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دو تا میگردد آن و اعظما را
 به واعظ ذات آن بنده پس فیروزی میباشد این هر دو واعظ نفس و طبع وی پس میکند
 این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس رستی زیرا که نفس در آن کار است از سوار شدن

ببارگی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس سوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلک
 ایستاده با شرع فانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شهیده آنرا و منتهای خلق را پس میگردد
 مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانه خود و در همه جاهای
 آنچه چاره نیست از آن تا نگاهبانی کند نهاده خانه تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت
 پروردگار و نیز تا تمام گیر نصیب خود را که قسمت کرده شده است مراد را آنچه نیز که در نیکبازد او را و
 نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از که رفتن آن و آمیزش بدان و تمام گرفتن آن
 پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی
 تا آستانه ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواستگان خدا
 اند پس میخورد بامر حق پس درین هنگام می نشیند از جانب حق از درون خود بگذارد نفس خود را
 و پیش آئی و بگذارد حظ را و خلق را اگر میخواهی پیدا کننده را و بیرون کن تعلیل خود را دنیای
 خود را و آخرت خود را و مجرد شواز همه کونها و هستیها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شو
 از همه کائنات و فانی شواز همه چیز و پاک و خوش شو به یگانگی حق و گذشتن دوگانگی و صدق
 ارادت بستر در آئی جای نهادن قدم بساط قرب را بآداب خاموش و سرفروا فکند نگاه مکن بجانب
 راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در
 مقام فنا و ثابت شد رسیدن باین مقام می آید او را حلقه از جانب حق و می پوشد او را نورهای
 سرفتها و علما و گوناگون فضل پس گفته میشود مراد را طاعت کن بختها و فضل و بی ادبی مکن نزد
 کردن این حکم و گذشتن این طاعت زیرا که در رد کردن نعمت بادشاه توانائی است بر بادشاه و
 سبک داشتن است در حضرت را پس درین هنگام آمیزش میکند بنده بفضیل حق و قسمت او به آنکه
 باشد بنده موجود درین آمیزش و پیش از آن بود که آمیزش میکرد به هوای خود و نفس خود و هرگاه که
 فرو آمد منزله را تغییر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و قسمتها حالت
 اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است حالت سوم

بامرأطن است این حالت ولایت گذشتن هوای نفس است و حالت چهارم بحض فضل آبی است
و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیته است و بودن او است مراد ایستاده با قدر
که آن فعل حق است این حالت علم است و موصوف شدن بصالح است پس ناسیده نیشود صلاح
بر وجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولی الله الذ
نزل الکتاب هو یؤدی الصالحین پس او است بنده که باز گرفته شده است دست و از کشیدن
مصاحبه های او و منفعت های او و از باز گردانیدن مضرت های او و مفسده های او بچیز شیرین و بار بار
و موهبته شده باشد پس متولی میشود دست تقدیر پرورش او را بآنکه باشد مراد اختیار
و تدبیر فانی از جهل نیست حال و نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بقدر آبی است گاهی بسط میکند
او را گاهی قبض میکند او را و گاهی توکل میکند و گاهی درویش میگردد و انداختن ری کند و بی آرزو میکند
دور شدن آن حالت را و تغییر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این
آخر چیز نیست که منتی نمی شود بآن احوال اولیا و ابدال

معتاله پنجاه و ششم - فرمود رضی الله عنه چون فانی شود بنده از خلق و هوا و خواهش
نفس و آرزو و دنیا و آخرت نخواهد کرد خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی بهتر شد
بحق و بر میگزیند حق تعالی او را و دوست میدارد او را و محبوب میگردد اندام او را از خلق خود و میگردد
حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و دوست میدارد و قرب او را و نعمت می بخشد
خدا و میگوید در نعمت های وی تعالی و میکشاید خدا بروی درهای خفتش خود را و نوبت میدهد آن بنده را
که منع کند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست
میکند بخواست خدا و تدبیر میکند تدبیر او و مشیت میکند مشیت او و راضی میشود بر رضای او
و فرمانبرداری میکند امر او را و اندام غیر او را و نمی بیند غیر خدا را و مستقیم و نه فعلی پس درین هنگام
رواست که وعده کند او را خدا بوعده پست و ظاهر نشود مر بنده را و قاربان و وعده در رسد او را چیزی
که تحقیق تو هم کرده است بنده آنرا از آن وعده که وفای آن باشد زیرا که غیرت تحقیق تو و زنده است

بدو رشتن بهوای نفس خواست و بستن خطما پس گشت بنده در ذات خود فعل خدا و اراده وی مخیر
 وی پس نسبت کرده نشود بسوی بنده و وعده و نه خلاف آن زیرا که این صفت کسی است که او را
 بهو او اراده است پس میگردد وعده در حق بنده با خدا همچو فعل مردیکه عزم کرد برکردن چیزی در ذات
 خود و نیت کرد آنرا بعد از آن گردانید عزم را بسوی جز آن کار و همچو ناسخ و منسوخ در آنچه وحی
 فرستاده است خدا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قوله فانسیخ من اياته و انسیخها نأت بحیث منھا
 او مثلھا الله تعلم ان الله علی کل شیء قدیر آنچه منسوخ میگردد اینم آیتت را یا فراموش میکنم آنرا
 می آیم بهتر از آن یا مانند آن آیا میدانی که خدا قادر است هر گاه که یوسف پیغمبر علیه السلام کشیده شده بود
 نفس اراده خیر در جای که ذکر کرده است آنها را خدا در قرآن از بند کردن کفار در روز و در چیز آن آنحضرت
 مراد حق و محبوب او بود و نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک عده بلکه بر حق تعالی او را یکا تقدیر
 پس با کرد و عیان تقدیر را بسوی آنحضرت پس بگردانید او را از حلالی بحالی در احکام و آگاهانید او را بقول حق
 الله تعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی تو در دیای قدر آئی هستی میگرداند ترا موجهای آن در یکباری
 چنین و بار دیگر چنین پس نهایت کار و بی ابتدائی کار یعنی است نیست بعد از درجات و ولایت
 و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چه عجب نیک و کامل تر و پسندید که گردانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مقاله پنجاه و هفتم فرمود رضی الله عنه احوال همه قبض است زیرا که امر کرده میشود بی بجا گذاشتن
 آن و هر چیز که امر کرده شود بجا گذاشت و پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است زیرا که
 نیست آنجا چیزی که امر کرده شود و بجز آن جز بودن او موجود در قدر پس لازم است بروی که نزاع نکند در
 تقدیر بلکه موافقت کند و نکشاش نکند در هر چه که میرود بروی از آنچه شیرین تلخ میکند احوال محدود داند
 پس امر کرده شد بجا گذاشت حدود آن و فعل آئی که آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکه محالقت کرده شود
 و نشان آنکه بنده در آید در مقام قدر و فعل بسط نیست که وی گاهی امر کرده میشود بمسئول کردن خطمای
 نفس بعد از آنکه امر کرده شده است بگذشتن خطما و نیز بکردن در آن زیرا که هر گاه که تمی شد درون وی از خطما
 و باقی ماند روی جز پروردگار بسط کرده شد بمسئول خطما و شهود و طلب کردن خیر تا که آن قسمت نمایی بوده

و چاره نیست از گرفتن آن و رسیدن بسوی آنها بسؤال وی تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد
 خدا و مرتبه او و منت نهادن حق بر وی با جابت کردن وی بسوی آن و برپا کردن بنده را بسؤال
 کردن در دادن عظمای از پیشترین نشانهای بسط بعد قضیست و از نشانهای بسط بفرین آوردن
 بنده است از بنده احوال و مقامها و از تکلف کردن در نگاها داشت جدا پس اگر گفته شود این کلام دلائل
 میکند بر دور شدن تکلیف شرعی و بر زندگه و بیرون آمدن از اسلام و بر رد قول خدای تعالی اعجب
 ربك حتى یأتیك البقین پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت جواب نکه دلائل
 نمیکند این کلام بر آنچه که تو گفتی و نمیرساند بآن بلکه خدای تعالی بزرگتر است و ولی اگر گرامی تر است بر وی
 از آنکه در آرد او را در مقام کثرت در شرع و دین خود بلکه گاه میدارد او را از همه آنچه که ذکر کرده شد
 و باز میگردد او را از وی و گاه میدارد او را وی آگاهانند او را و درست میگردد او را برای نگاها داشت
 حدای شرع پس حاصل میشود نگاها داشت از گناهای محفوظ میماند حدای شرع به زور کشیدن و سختی
 کشیدن از وی و آن ولی از حصول این اوصاف غائب است و در قرب پروردگار خود گفته است
 خدای تعالی كَذَلِكَ لَصَوْرَةُ الْغَشَاءِ همچنین باز داریم از یوسف بدی را زیرا که او از
 بندگان ماست که خالص گردانیده شدند و نیز گفته است خدای تعالی اِنْ عِبَادِي لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ
 سُلْطَانٌ بَرِّئَ سَیْئَاتِهِمْ مِنَ النَّارِ و نیز گفته است لا عِبادَ لَیَّ
 الْخَالِصِینَ اِیْ گمراه میکنی مگر بندگان ما را که خالص گردانیده شدند و بر داشته شده
 پروردگارند و آن مراد حضرت وی تعالی می پردازد و در کنار فرجه و لطف خود از کجا برسد شیطان نزد وی
 و چگونه راه یابد بدیدها و ناخوتیهادر شرع بجانبی ابعاد التَّخَفُّةِ و اعظمت القریة دور دشتی
 طعام و شراب را و بزرگ گردانیدی قرب را این مثل است که زده میشود در جایی که کسی تعظیم کند اما حق را
 ادانگفته گفتی تو مرد ولی را سختی شنیع بولناک زیان باد مر این همتای فرومایه ناکس را و این عقلمایه
 ناقص دور از کار را و راهیای تباہ خلل پذیر را پناه و هدایت خدا و برادران را از گمراهیهای مخالف بقدر خوش
 که مثل است همه او بلطفها که کامل اند و بهرانی که فراموش است و پوشانند از پردای خود که تمام ندیده و منع کنند

و گاه در انداز گناهان و پیرورش کنایه باران نعمتهای خود که تمام اند و بفضلها و فروزی گرم خود که همیشه اند
مقاله پنجاه و هشتم - فرموده فی الله عنه کور ساز خود را از همه سود چشم مکشایر چیز از آن
 پس تا آنکه می بینی بسوی چیز از آن کشته نمی شود مرترا را پس بسوی فضل خدا و نزدیکی او پس بند
 همه جانها یکی و نیستن تو و محو گردانیدن نفس ترا پست برهانی شدن تو و محو شدن تو و نیستن ترا پس
 درین هنگام کشته شده شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم
 سر تو درین وقت بشمع روشن دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگردد نزد آن حال نور
 از درون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانه تاریک است و در شب تاریک پیدا میگردد و روشنائی از
 روزنهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه بر روشنائی درون خانه پس امید میشود
 نفس و جوارح بسوی وعده خدا و بخشش او از بخشش جز خدا و وعده جزوی مهربانی کن نفس خود را
 و تمکن بروی و پیدا او را در تاریکیهای نادانی خود و مست رانی خود پس نظر کنی بجانها بسوی خلق
 و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بر آن پس بسته گردان تو حجتها و کشته نشود
 مرترا به فضل خدا از حجت عذاب کردن و در برابر کردن بشرک تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس
 و قتی که بیانی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امید داری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از
 هر چیزی که جز او است نزدیک گردان ترا و بسیار نزدیک گردان ترا از خود و مهربانی کند ترا و پیرورش کند ترا
 و بخواند ترا و بپوشاند ترا و وار کند ترا و سترتی بخشد ترا و خشتها کند ترا و تو انگرددان ترا و یاری دهد ترا
 و دوست گردان ترا پستتر محو کند ترا از تعلق بخلق و از نفس و فنا کند ترا پس بینی بعد از آن به روشنی خود و تو نگردد ترا
مقاله پنجاه و نهم - فرموده فی الله عنه خالی نیست حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا
 نعمت پس اگر حالت بلا است پس مطالبه کرده میشود و آن بشکیبائی کردن بر و بر و صبر کردن بر و قوت
 است و صبر کردن بالاتر است از آن پستتر بر اضی بودن و موافقت نمودن پستتر برهانی شدن و فنا مر
 ابدال را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشند حالت نعمت پس باز حجت کرده میشود بفرمان
 بران و شکر میباشد بر زبان و بیل و جوارح اما شکر بر زبان پس یا قوت کردن نعمت است که آن از خدا است

و نسبت نکردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و کسب خود و نه نسبت کنی
 بسوی جز تو از ان کسانی که روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که تو و ایشان سببها
 و وسیلهها و دست افرازند نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پدید کننده آن
 و کار کننده در آن و سبب سازنده مرزهای خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است روان کننده
 اوست و پدید کننده اوست پس وی تعالی سزاوارتر است بشکرگزاری کردن از جزوی نیست نظر
 بسوی غلام بردارنده مرید را نیست نظر مگر بسوی خداوند وی که روان کننده و نعمت دهنده است
 بآن مرید گفته است خدای تعالی در باب کسی که گم کرده است این نظر را یعلمون ظاهر من الحیوة
 الدنیا و هم عن الاخری هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی
 آخرت بیخبر اند پس کسی که نظر کند بظاهر و بسبب و بگذارد و دانش و شناخت او را بحقیقت حال
 و مشیت پس اوست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را نمیگویند عاقل مگر بسبب نظر کردن
 او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس بیفتن و دانستن است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار
 که همه آنچه باقیست از نعمتها و منفعتها و لذتها در ظاهر و باطن در حرکات و سکات تو از جانب خدا است
 نه از جزوی باشد شکر گفتن تو زبان تو بیان کننده از چیز نیست که در دل تست گفته است خدای تعالی
 و ما بکرم نعمة فمن الله آنچه که با شماست از نعمت پس از جانب خدا است گفته است اسبغ
 علیکم نعمة ظاهرة و باطنة تا تم نازل دانیده است بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را و نیز گفته است
 وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر شما را کنید نعمت خدا را ضبط نتوانید کرد آنرا پس با ثبوت
 این معنی باقی نمی ماند مومن را نعمت دهنده جز خدا و اما شکر کردن بجوایح پس بآنست که جنبانی
 و در کار داری آنها را و طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندی کسی را از خلق در چیزی که
 روگردانیده است از خدا و در آن و خلق شامل است نفس او و هوا او و خواهرشها و آرزوهای او و تمامی
 مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل پیروی کرده نشده و پیشوا و جزا و ارفع و پیر و و پس
 رو پس اگر یکی جز این کار را میباشی مکننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکم دی که موضوع است

مریدگان او را که مسلمان اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی و من
 له بحکم عا نزل الله فاولئك هم الکافرون ای آن کسانی که حکم نکنند بر خلق بچیزیکه فرو فرستاده است
 خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیت دیگر و من له بحکم عا نزل الله فاولئك هم الظالمون
 هر که حکم نکند آنچه فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کنندگان اند و در آیتی دیگر هم الفاسقون ای
 اوشان فسق کنندگان اند پس میباشند نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزیه آن آدمیان اند و سنگها
 و تو صبر توانی کرد بر تب یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجهد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه
 بودن در آتش و در رخ با و در خیال النجا النجا الواحدا الواحدا بگیر از ان الله الله لازم گیر خدا را انگار بار
 هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که بدستیکه تویی نیستی در همه خودانی که ازین دو یا بلاست یا نعمت
 پس بده هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بر آن و چیزی که بیان کردم برای تو پس گفتم مکن
 در حالت بلا بسوی هیچ یک از خلق خدا و پس را مکن به تنگ آمدن خود را هر هیچ یک را و تمت مکن پروردگار
 خود را در باطن خود و شک مکن در حکمت وی در برگزیدن حق آنچه نیکوتر است مرزا در بنیای تو و آخرت تو
 پس میر حاجت خود را بسوی هیچ یک از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک است در دن هست از تو
 بخدا مالک نیست با خدا در ملک و کسی هیچ چیزی را نیست کسی که زنده را ساند و نه سود و نه دهنده
 و نه بازگرداننده بلا و نه بازکننده عطا و نه بیمار سازنده و نه بلا سازنده و نه تندرستی دهنده و نه بیمار سازنده
 جز خدای تعالی پس مشغول نشو بخلق نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که بدستیکه ایشان برگزیده نیاز نکنند
 از آنچه خواسته است خدا از قضای وی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و قناراد فعل خدا
 که در تو کند پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد بحد و خواستن بسوی او و زاری نمودن
 و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانگی منتن و نعمت دان
 و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است
 خود را پس و در شود بلا و بکشتایدانده و بسیار نعمت و فراخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق
 پیغمبر خدا الیوب علیه السلام چنانچه میروسیا پس شب و می آید و شنائی روز و میرود و سردی از رستان می آید

باد نرم تابستان و خوشی اوزیر که هر چیزی را ضد و مخالف است و نهایت قدرت معین است
 و جای اینها پس صبر کلیه کشتنش است تا غار او و نهایت او و خوبی او است چنانچه آمده است در حدیث
 الصابون الايمان كالاس من الجسد صبر از جزایمان است چنانچه سرازتن و در لفظ و دیگر الصبر
 الايمان كله صبر همه ایمان است و گاهی بیباشش شکر همین ملا بست بختها و آن نعمت بخشها است
 که قسمت کرده شده براس تو پس شکر گفتن تو آمیزش تست بآن نعمت در حال
 فنا تو و دور شدن هوای نفس در حال پیداییز کردن و نگاه داشتن شرع و این حالت
 ابدال است و جای نهایت است عبرت گیر چنانچه دیگر کردم برای تو تاراه نموده شوی نشاء الله تعالی
مقاله ششم - فرمود رضی الله عنه آغاز کار بیرون آمدن است از معهود طبع بسوی چیستی که
 حکم کرده بدان شرع پست بسوی تقدیر بعد از آن باز گشتن به آن که معهود طبع بود بیشتر نگاهداشت
 حد های شرع پس بیرون می آئی از معهود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح کردن
 و خانه که حکم طبع بود بسوی امر شرع و نمی آوی پس بیروی میکنی کتاب خدا و سنت رسول و چنانچه
 گفته است خدای تعالی ما انشکوا الرسول فحذوه و ما نهکوا عنه فانتهوا انچه بد شما را
 رسول بگیرد آنرا از آنچه باز دارد شما را از آن پس باز نایند و گفته است قل ان کفتم فحببوا الله
 فاتبعونی بحب که الله بگوای محمد علیه السلام اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس بیروی
 کنید مرا دوست دار و شما را خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و
 سیکه های تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یک انگلی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا
 و عبادت او از آنچه فرموده نمی کرده پس باشد این پیشینه تو و شعار دد تا تو در حرکت تو و آرام تو
 در شب تو و در روز تو و در سفر تو و در حضر تو و در سختی تو و در نرمی تو و در تندستی تو و در بیاری تو و در احوال تو پست
 برداشته شوی بسوی وادی تقدیر پس تصرف کند در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش
 و شقت خود و جمل خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتها بیکه خشک شده است بآن قلم
 و گذشته است بآن علم آبی پس آمیزش کرده شوی بآن اقسام و داده میشوی در گرفتن آن نگاهداشت

و سلامتی پس نگاه داشته میشود در آن حد های شرع و حاصل میشود در آن موافقت مفعول خداوند را و
 پاره نمیشود حکم شرع بسوی کفر و کجی و مباح گردانیدن آنچه حرام کرده شده است و خوار داشتن
 چیزی را که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی اننا نحن نزلنا الذکر و ان الله لحافظون ما فوود
 فرستادم ذکر را که قرآن است و بدرستی که ما نگاه دارنده ایم و نیز گفت لکن لا تلتصقوا به عند التسويع
 و انما انتم من عبادنا المتخلصین همچنین برگردانیدم از یوسف بری را بود او از بندگان ما
 که خلاص کرده شده اند پس مصاحب میباشد آنکس را نگاه داشت و پرپر نیز تا وقت موت بر حمت خدا
 و نیست این محمود طبع گفته های تو که آمده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو در حال
 سیر کردن تو در راه حق و رفتن تو در صحرا های طبیعت و بیابانهای هوا و محمود طبع زیرا که این محمود
 طبع گرانمایا و بارهاست پس دور کرده شدند از تو تا اگر آن نسا از نزد ترا پس سست گردانید ترا و باز
 گردانید ترا از جای قصد تو و مطلوب تو تا هنگام رسیدن باستانه فنا و فنا رسیدن است بقرب حق
 و شناسایی با و مخصوص گشتن بسیرایو علمهای لدنی و در آمدن در دریای نور از جهت آنکه زیان
 نمیکند تاریکی طبیعتها آن نور را پس طبع باقی است تا وقتیکه جدائی کند روح تن را از برای تمام
 گرفتن قسمتها زیرا که اگر دور شود طبع از آدمی هر آنکه نه پیوند و بفرشتگان و پاره گردد انتظام باطل
 شود و حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها و حظها را پس می باشد بقاء طبع
 چنانچه فرموده است صلوات الله علیه و سلم حبيب الی من دنیا کذا قلت الی اخره پس هرگاه که
 فانی شد پیغمبر صلوات الله علیه سلم از دنیا و آنچه در آن است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای فی
 که باز داشته شده بود از وی در حال سیروی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت نفی
 کردن هر پروردگار خود را و ارضی بودن بفضل پروردگار خود و فرمانبرداری نمودن
 مراد او را پاک است نامهای او و عام است رحمت او و شامل است فضل او و مراد او و انبیاء او را
 پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوی قسمتها و حظها بعد
 فنا با نگاه داشتن حد های شرع پس این باز گشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقاله شخصیت یکم - فرموده‌ی الهی علیه السلام تکلیف داده شده است به توقف کردن
و کاهش نمودن نزد حاضر شدن قسمت‌ها از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گاهی و هر مروری حکم شرع
مباح بودن آن و علم لائق قسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم المؤمن
فما شرع المنافق نفاق مسلماً تفتیش کننده است منافق در گیرنده است به تفتیش و نیز
گفته است المؤمن و قاف مسلماً توقف کننده است و گفته است علیه السلام مع ما یزیک
الیک لا یزیک بکلاً چیزی را که در شک می اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد ترا پس مؤمن
توقف میکند و در قسمت از خوردن و پوشیدن و نکاح و همه چیز را که کشاده میشود برای او
پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن
در حالت تقوی یا تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن امر باطن و قتی که باشد مؤمن در حالت ابدیت
یا تا آنکه حکم کند امر او را علم بتقدیر الهی و قتی که باشد در حالت ابدیت و غوثیت یا حکم کند فعل الهی که آنقدر
محض است و این حالت بدلیت و غوثیت حالت فناست پستری آید و من را حالت دیگر و آن
اینست که میگردد هر چیزیکه بسیار او را کشاده شود برای او بے آنکه مقید شود با هر دو علم با دوام که هر
کسند بر وی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یک از این سه چیز بازمی آید
اگر گرفتن وی مانند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب
بر وی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر او گرفتن و محاطات است با آنچه کشاده شده است
پستری آید حالت سوم پس در وی گرفتن محض است آینه‌اش بچیزیکه کشاده میشود از نعمتها
بے وجود اعتراض یک از این سه چیز و این حالت حقیقت فناست پس می باشد مؤمن در آن محفوظ
از آفتها و پاره کردن حدای شرع نگاه داشته شده و برگردانیده شده از وی بدیدار گفته است خدای تعالی
کذلک تصرف عند السوء الی آخره پس میگردد بنده با نگاه داشتن از پاره کردن حدای شرع
بچو بنده که سپرد شده است کار با بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق
کرده شده از قید با در مباح گردانیدن چیز را آسان گردانیده شده برای وی نیکی پس به نچو آید مؤمن

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد در دنیا و آخرت موافق خواست خدا و امر رضا
 و فعل او را نیست هیچ حالت بر بالای این حالت و اینست نهایت کار و این حالت بهترین و زیاده
 که بزرگ اند و صاف به شوق او ندان بر آنکه اینک مشرب شده اند برستانه احوال پیغمبر ﷺ علیهم السلام
 مقالہ شخصیت دوم - فرمود خدای تعالی چه عجب بسیار است که میگوئی نزدیک گردانیده شده
 بحسرت فلان بود و گردیده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و تو نگردد شده فلان
 و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد
 فلان و خوار گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نگو سپیده شدم من و راست گو کرده شد فلان
 و دروغ گو ساخته شدم من یا نپنداری که برستیکه خدای تعالی یکلیست دو واحد و دوست میدارد یگانگی را
 در محبت وی و قتیکه نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بر آیه خیر خود کم گردد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود
 زیرا که بسیار است در آید در تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بر دست و
 پس کم میگرد و محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرت ناک است دوست نپندارد شریک این زیادت
 در دستهای خیر خود را از تو بمواصلت کردن و زبان ایشان را از ستودن و ستایش کردن تو و پایهای را
 از رفتن بسوی تو یا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جملت
 القلوب علی حب من احسن الیهما و بعض من اساء الیهما پیدا کرده شده اند لها بدوست داشتن
 کیسکه نیکی کرده است بجانب آنها دشمن داشتن کیسکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالی
 باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر دو و هر سو تا آنکه یگانگی گروانی او را و دوست داری آنرا و گردی
 مر خدا را از هر وجه بظاہر خود و باطن خود و حرکات خود و سکناات خود پس نمی بینی نیکی را مگر از خدا و نه بدی را
 مگر از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خدا است بعد از آن
 رها کرده میشو و دستها بسوی تو بفرار کن کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانها بستودن و ستایش
 کردن پس بنابر نعمت می دارد و خدا را همیشه در دنیا پیوسته در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن
 به گاه داشت ادب بسوی کیسکه نظر میکنند بسوی تو که پروردگار است در روی آبر بر کیسکه روا آورده است

بر تو دوست دار که دوست میدارد ترا حاجت کن کسی که میخواهد ترا دیده دست خود را بکسی که
 ثابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون نمی آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میسر کند ترا از هلاک شدن تو
 و می شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میگرداند ترا از چرکها و ریهائی تو و خلاص میگرداند ترا از مروری
 و بد بونی تو و از قصد های تباه تو و نفس تو که امر کننده است به بدی و پیوستگان که گمراهان تو گمراه
 کننده گان اند شیاطین تو و بهوای تو اند و دوستان تو که جاهلان اند و راهنزان راه حق و در میان
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از چند تا کی تقید بقید عادت تا کی گرفتاری
 بخلق تا کی متابعت نفس تا کی رعزت تا کی خواهش دنیا تا کی خواهش آخرت تا کی تو با آنچه جز سولی
 است بجائی تو از پیداکنده همه چیز و هست کننده همه و اول همه و آخر همه ظاهر و باطن است خدا
 که بازگشت همه بسوی او است مراد او است دلها و آرام جانها و فرد آمدن بار او است بخشش منت نهادن
مقاله شصت و سوم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گویا که من میگویم اے
 شرک آرنده پروردگار خود در باطن خود نفس خود و ظاهر خود بخلق و سوسه و در عمل خود بخواست
 خود پس گفت مردی که در چلوئی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است
مقاله شصت و چهارم - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که
 نیست در آن زندگی و زندگی را که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی و روی مردن است
 از جنس خود و از خلق پس نه بیم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوا و خود
 و اراده و آرزوی خود و در دنیا می خود و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا دیاقته نشوم هستی اما
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است بفعل پروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواهشی که خواهم آنرا از انوقت که عقل یافته ام
مقاله شصت و پنجم - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

تاخیر کردن اجابت دعا میگوئی حرام که برین سوال کردن خلق را واجب گردانید برین سوال کردن
 مراد از عروج و جل و دن میخواستیم اورا او جواب نمیدهد و این گفته میشود متر آیا ازادی تو یابنده پس گوی که
 من آزادم پس تو کافری و اگر میگوئی من بنده ام پس گفته میشود متر آیا تمت می نمی تو مر خداوند خود را در تاخیر اجابت
 دعای تو و تشک کننده در حکمت دی و مهربانی وی با تو و با همه خلق وی و در دشمنی وی احوال
 خلق را یا تمت ننهد نه مراد از این اگر هستی تو تمت ننهد مراد را و اقرار کننده در حکمت اورا
 و اراده و مصلحت اورا برای تو در تاخیر کردن اجابت دعای پس بر تو باد تشکر گفتن مراد از این که
 وی شاید که برگزیده باشد برای تو آنچه که نیکوتر است و تمت است و در کردن تنهایی را و اگر هستی
 تو تمت کننده مراد از این پس تو کافری بسبب تمت کردن تو مراد از این که تو بسبب آن تمت
 کردن نسبت کردی مراد از این بسوی ظلم کردن و حال آنکه او نیست ستم کننده مراد از این پذیرد ظلم را
 و محال است بر تو که ظلم کنی زیرا که وی مالک است و مالک هر چیز است و مالک مراد از این گردانیدن
 از حال بجای در ملک خود هر چه که نخواهد پس اطلاق کرده نمیشود بروی نام ظلم و نیست ظالم مگر
 کسی که تصرف کند در ملک غیر خود بی دستور می غیر پس بر بند بر خود راه یا خوشنودی ابروی تشکر
 در کار کردن وی در تو بچیزیکه مخالف طبع و شهوت نفس است و اگر چه باشد در ظاهر حال خلاص
 مصلحت مراد از این بر تو باد تشکر کردن و صبر نمودن و موافقت کردن و راضی بودن گذشتن
 اظهار ناخوشنودی و تمت را و ایستادن یا رعونت نفس او بهوای او را که گمراه میکند از راه
 خدا و بر تو باد همیشه دعا کردن و بر راستی پناه بستن و گمان نیک داشتن سپردن کار خود و چشم
 دشمن کشادگی را از روی و راست داشتن بوعده وی و شرم داشتن از روی و سازگاری کردن
 مراد اورا بر تو باد تشکر داشت توحید را و تشکر از او کردن و تشکر از او را و تمتی کردن در
 کردن گناهان که نمی کرده است و مرده انکار داشتن نزد خود آمدن و تصدق و قوری بر تو و فعل او در تو
 و اگر هست شان اینک چاره نیست از این که تمت کنی و بدگمانی کنی پس نفس تو که امر کننده است بدی
 و گناه کننده است مراد از این که خود را بهتر است تمت کردن و بدگمان شدن تو از وی تعالی

و نسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس سزاوارتر است از خداوند تو پس بپرسیز موافقت نفس او دوست
 گرفتن او را و خرسند بودن بفعال وی و سخن وی و در همه احوال زیر که نفس دشمن خدا است دشمن نسبت
 و دوست است مرد دشمن خدا را دشمن ترا که شیطان را ندیده شده است نفس جان نشین شیطان است و
 جاسوس او و دوست صافی او است الله الله تعالی که پیر می کن خدا را الحمد للحد و تبرک النجا النجا
 زود بشتاب تمسک کن نفس او نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر او این قول خدا را ما یفعل الله
 بعد از آنکه ان شکرتم و امنتم چه کار دارد خدا بعد از آنکه ان شکرتم و امنتم چه کار دارد خدا بعد از آنکه ان شکرتم و امنتم
 خدا را ذلک بما قلتمت ایدایکم وان الله لیس بظلام للعیبد عذاب بیب علم است که پیش رویت
 کرده اید شما و برستی که خدا نیست ستم کننده مریدان را و این قول الله لا یظلم الناس شیئاً
 ولكن الناس انفسهم یظلمون بدرستی که خدا ستم نمیکند چیزی را لیکن مردم نفسهای خود را ستم
 میکنند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش پیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مراد را
 از جانب خدا و جنگ کننده دشمن و دشمنه برای خدا و صاحب چشم و لشکر خدا زیرا که بدرستی که نفس دشمن
 ترین دشمن خدا است گفته است خدای تعالی یا داود الهی هو العاقبة فانه کما نزع عینا نزع فی ملک غیر الهی و او
 جدائی کن هوای نفس خود را زیرا که بدرستی که شان اینک نیست نزع کننده که نزع کند او ملک من جز هوای نفس
 مقالة شصت و ششم فرمود رضی الله عنه بگوید عا بکنم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم
 او را قسمت کرده شده برای من پس زود است که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال نکنم او را و اگر هست
 آن که قسمت کرده نشده است پس بنمیدم مرا سوال کردن من بلکه سوال بکن خدا را هر چه میخواهی
 و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت ما و امیکه نباشد در رسول چیزی حرام کرده شده
 و آنچه در مصلحت نیست در آن زیرا که بدرستی که خدا امر کرده است بسوال کردن و برانگیخته است این
 و گفته است ادعونی استجب لکم دعا کنید مرا قبول کنم برای شما و گفته است واسالوا الله من
 فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته است پیغمبر علیه السلام اسألو الله و انتم موثقون بالاجابة
 سوال کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگان اید یا جابت و نیز گفته است علیه السلام اسألو الله

بیطون الکفکه سوال کنید خدا را بباطن کفهای خود و جز آن از حیرتها و مگو که من بسیار سوال میکنم
پس ننید هر دو این هنگام سوال نخواهم کرد و او را بلکه همیشه باش بدعا کردن وی زیرا که بد رستی که
اگر هست آن قسمت کرده شده میراند آنرا بسوی تو پس از آن که سوال میکنی و او را پس باید میکنند
تر این دادن بعد سوال ایان را و یقین و توحید را و گذاشتن سوال خلق را و باز گشتن بسوی
او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد
خدای تعالی ترا تو نگر می از آن و راضی بودن از وی تعالی با اختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و
و مرض راضی میگردد و ترا بآن هر دو اگر هست و اعی بر میگردد و اند دل صاحب ام را از بدی مطالبه
بسوی نرمی نمودن به تو و پس افگندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فرخی تو یا افگندن و ام
از تو ناکم کردن و ام پس اگر بیفکند و ام را از تو بگیرد داشت از آن در دنیا میدهد ترا خدای تعالی در آخرت
ثواب بسیار را عرض آنچه ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و به نیاز و بسیار مهربان
پس نا امید نگردد مسائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فائده و عطا

یا زو یا ویر و تحقیق آمده است در حدیث ان المؤمن یروی فی صحیفته یوم القیمه حسنات

لذی صلا و لم یدلها فیقال انظر فیها فیقول اعرفها من ایله فیقال انظر فیها فیقول اعرفها من ایله
سألتهم انی اذا لدنیا بدرتیکه مؤمن خواهد دید روز قیامت در نامه خود نیکبیارا که نکرده است آنها را
و در نیافته آنها را پس گفته میشود و او را آیا میشناسی آنها را پس میگوید مؤمن نمی شناسم اینها را که
از کجاست مرا این نیکبیا پس گفته میشود و مرا که این نیکبیا بدل سوال کردن تست که کرده بودی
آزاد رسرای دنیا و این ثواب دادن در آخرت بجهت آنست که وی بسبب سوال کردن و خدا را
بود و اگر و یگانه داننده و نهنده چیزی را و در جای او و دهنده حق را با اهل وی و بیزار شونده از حول و
قوت خود و ترک کننده ننگ نام و بزرگی را همه و اینها علمای نیک اند و آنها را ثواب بسیار است نزد خدا
مقاله شصت و هفتم - فرمود رضی الله عنه هرگاه که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی
بر وی و بخشی آنرا بشمشیر مخالفت زنده میگردد و آن نفس خدای تعالی و نزع میکند ترا نفسی سچوید

از تو شتو تما و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تا باز گردی بسوی مجاهده کردن و پیشی نمودن
در آن تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه او این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام و سبحنا
من الجهاد الا صغر الى الجهاد الا کبر باز گشتیم از کارزار کردن خرد که با کافران است بسوی
کارزار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شتو تما و لذتها و
فرو رفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين
پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا مر پیغمبر خود را علیه السلام بعبادت خود
و آن مخالفت نفس است و پیچیدن نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود
چگونه ابا آورد نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم عبادت را و حال آنکه وی علیه السلام نیست هوای نفس
مر او را گفته شد خدای تعالی و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى نیکوید آن حضرت
از هوای نفس خود نیست آن سخن مروی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستی که
خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشد آن حکم فراینده بیان
است وی تا آنکه بر پا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را توانایی بر نفس و هوا
تا آنکه زیان نکند او را و نیازمند نگردد بسوی مجاهده بخلاف امت وی پس چون همیشه باشد
مسلمان بر مجاهده نفس تا آنکه بیاید او را موت و به پیوند و پیرو کار خود بشمشیر آهسته آورده
بخون نفس و هوامید خدا او را چیز بزرگ ضامن شده است برای وی از بهشت از جهت گفته و
تعالی اما من خاف مقام ربه و نهي النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى اما کسیکه بتر
پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوای پس بدرستی که بهشت جای اوست پس چون در آرد خدا
مسلمانان از بهشت و بگرداند بهشت را سرای وی و آرام جای وی و باز گشت وی ایمن گردد از
برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از باز گشتن بسوی سرای دنیا نو میگرداند
برای وی هر روز و هر ساعت از گوناگون نعمتها و متغیر میگرد و بروی از گوناگون خلها و زیور صا
تا خیر است که نیست آخر مر آنرا و نه سپری شدن چنانکه نو میگرداند مؤمن در دنیا هر روز و بهشت

و لحظه مجاهده نفس هو را اما کافر و منافق و گناهکار هر گاه که گذاشتند مجاهده نفس هو را و در دنیا
و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاط کردند و گوناگون گشتان از کفر و
شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آمد ایشانرا مرگ بجا سلام و بی تو به در آور و ایشان را
خدا در آتش که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی و اتقوا النار التي عدت للكافرين
بر سبب نکران آتش را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آرد خدای تعالی ایشان را
در آتش و بگرداند آتش را آرا مگاه و جای باش ایشان و ما وای ایشان بسوزد آتش پوستها و
گوشتهای ایشان نو میگرداند خدا پوستها و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عز وجل کما اخرجت
جلودهم و بدل لناهم جلودا غیرها هر گاه که بخت میشود پوستهای تبدیل میکند مر ایشانرا پوستهای
جز آن میکند خدای تعالی با ایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هواهای خود را
در دنیا در گناهان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدا مر ایشانرا در هر وقت پوستها و گوشتها را از سر
رسانیدن عذاب و در دایه بسوی ایشان و بشتیان نو میگرداند مر ایشانرا هر وقت نعمت را
تا و چند گردد و لذتها و شهوات را ایشان و سبب آن مجاهده نفس و موافقت اوست در
سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنيا هن دعة الاخرة دنیا کشت را از آخرت است
مقاله شصت و هشتم - فرمود رضی الله عنه وقتیکه اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده
آنرا و بد بد بنده را آنچه طلبید آنرا بآرد و نیشود بجهت آن اراده حق و آنچه خشک شده است بآن قلم
و پیش رفته است بآن علم آتی لیکن موافق می افتد سوال بنده را و پروردگار را در وقت خود پس
حاصل میشود اجابت و قضا شدن حاجت در وقتیکه تقدیر کرده شده است برای او در سابق از جهت
رسیدن قدر و وقت خود را چنانکه گفته اند اهل علم در قول خدای تعالی کل يوم هو في نشان ای در
هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسی را چیزی را در
دنیا بجز و دعا کردن او همچنین بر میگرداند از وی چیزی را بدجائی کردن وی تنها و آنچه وارفته است
در حدیث کایرد القضاء الا الله علم ای باز میگرداند قضای آتی را مگر دعا گفته شده است

که مراد از آن آنست مگر دعائیکه در قضا رفته است اینکه رو کند قضا را و همچنین ندر آید کسی بهشت را
 و آخرت بعمل خود بلکه بر حمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهند گنازاد بهشت در جهاب را اندازد
 علمای ایشان و تحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها
 پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دید اخل احد الجنة بعلمه فقال لا الی اخره چنانچه گذشته است این در آمد
 بعمل خود از آنکه واجب نیست بر خدای تعالی هر چه یکبار حق لازم نیست او را وفا کردن بعد بلکه میکنند
 هر چه میخواهد عذاب میکند هر که میخواهد و می آید هر که میخواهد و می آید هر که میخواهد و می آید
 میخواهند است هر چیز را که میخواهد پرسیده میشود از آنچه میکنند و بندگان پرسیده شود روزی میدهند
 هر که میخواهد به شمار بفضل رحمت و منت خود و منع میکنند هر که خواهد بعدل خود چگونه نباشد چنین حال آنکه
 خلق از نزد عرش تحت اثری که آن زمین بهنتم پایان است ملک اوست و کاریگری اوست نیست
 مالک مریدگان را جز او نیست پیرا کننده مرایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هکلی
 من خالق غیر الله آیا هست هیچ پیرا کننده جز خدا الله مع الله آیا خدا دیگریست یا خدا هکلی
 تعلمه منبأ آیا میدانی مراد را هکلی الله ملک الملک توفی الملک من تشاء الی اخره بهر چنان
 مقاله شصت و نهم فرمود رضی الله عنه خواه هرگز از خدا چیزی را جز آنکه میدن مرگناهان گذشته را
 و نگاه داشتن از گناهان در روزهای آینده رسیده و توفیق دادن او نه نیک کردن طاعت فرمانبرداری
 کردن امر او را باز آمدن از نهیها و راضی بودن بتلخی قضا و تنگیسانی نمودن بر بلاءهای سخت شکر کردن
 بر نعمتهای بسیار و عطای او بعد از آن وفات کردن بخاتم خیر و لاحق شدن به پیغمبران و صدیقان
 شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و خواه از خدا و نیار او نه کشادن فقر او بلاء را بسوی
 تو نگری و سلامتی بلکه خواه راضی بودن با آنچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را هنگام داشت
 همیشه ابر حالیکه ایستاده ترا در آن و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه بر داور ترا
 از آن بسوی جزآن و صد آن زیرا که تو میدانی نیکی را که در کدام یکی ازین دو حالت است در فقر و یا
 در غنا و بلاء یا در عافیت یا بچسبیده است از تو علم خیر یا و یگانه است وی تعالی بعلم صلی الله علیه و آله و سلم

بتحقیق وارد شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است که ابا بلی علی ای حال اصبح
 علی ما کره او علی ما احب لا فی کلا و لا یخیر فی ایها باک نمیدارم که برگردم حال صبح کنم چراغیکه مکرده
 میدارم آنرا یا برگذیرم دوست میدارم زیرا که بدرستی که من نمیدانم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را
 عمر رضی الله عنه از جهت نیک بودن خوشنودی او بتدبیر خدا آرام یافتن برگزیدن و قضای او تنگنا
 گفته است کتب علیکم القتال و هو کوره لکمالی اخره چنانچه گذشت باش برین حال تا آن زمان
 که برو دهرهای تو و شکسته شو نفس تو پس گردد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پیستر
 و در شود خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آید کائنات از دل تو پس باقی مانده در دل تو هیچ
 چیز جز خدا پس برپیشود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو و طلب خدا پس رد کرده میشود
 بسوی تو اوارده بامر خدا بچستن خطه از حفظ دنیاوی باشد یا اخروی پس درین هنگام سوال میکنی
 او را عزوجل این حظ را و بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بر داده هر امر او را موافقت نمائده مرا و اگر
 میداد ترا شکر میکنی او را و آینه شکر میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمی گیری برو و متغیر نمی شوی
 بروی تعالی در باطن خود تهمت نمیکنی او را در منع زیرا که بدرستی که تو خواسته آنرا بهوای نفس خود خواسته
 زیرا که تویی از ان اراده نمکنده مرا و اینکه فرمان برداری کننده مرا امر او را بسوال کن و اسلام
 هست اله بهشت آدم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خویشستن بینی در علمای خود
 دیدن مرحول نفس را در اعمال و چستن عرصه با بر علمای و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است یاری کردن
 و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده ناکردن گناه پس نه نگاه داشتن او است عزوجل
 و پرستیز فرمودن او تعالی بجائی تو از شکر گفتن بران نگاهداشت اقرار کردن باین نعمت که داده است
 ترا آنرا چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی بهیسی نمودن جز تو و سخاوت او و بدربار چستن او
 مال خود را و قتی که نباشی تو کننده دشمن خود را اگر بعد یاری دادن شجاع که خشم زد در دشمن تو پیستر
 تمام کردی کشتن او را اگر نبودی آن شجاعی بودی نگنده شده بجای دشمن بدل می وقتیکه باشی بدل
 کننده پاره از مال خود را بگر ضامن شدن شخص است گو جانم و امانت دار پذیرفته است برای تو

عوض آن مال و جزای آن مال اگر نمی بود گفتن آن شخص امید داشتن تو در آنچه ضامن شده آن شخص
 برای تو بذل نمیکردی تو یکدانه از مال خود چگونگی خویشتن میکنی به تنها فعل خود بهترین حال تو شک و پس
 است بر یاری می دهند و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال گردیدی گناهان
 و کار و امات پس بدرستی که تو نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس را بسوی ستم و بی ادبی و تمس
 کنی او را پس نفس را از ترست بآن زیرا که بدرستی که او جای باش هر بدی است و امر کننده است هر بدی
 و کار خست اگر چه هست خدایا پدید کننده تو با وجود کسبی توئی گسب کننده و دوست پدید کننده چنانکه گفته است بعضی
 علماء بخدای آید فعل تو و چاره نیست از تو بچو تو ان فی غیر علیہ السلام اعما و اوقاد و او سدا و عمل کنی تو قرب جوید
 بر وجه صواب راستی پس هر یک آسان گردانیده شده است برای عملی که پدید آورده شده است برای آن
 مقتضای مقتضای و حکیم فرمود خدای تعالی نیستی ازین که یا می پدید هستی یا مرد پس اگر هستی
 مرد پس تو بار را گردانیده شده و بسیار بار بردارنده که بر سیداری با بر گران و سخت ازیر که بدستی که
 تو طالبی و هر طالب شقت انداخته شده است بروی و رنج کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب و فی ذری
 باید مجبوب خود و در یابد مقصد خود را نمی سازد که بگریزی از بلائیکه فرو می آید و تیر و زنا و مال و اولاد و فرزند
 تا آنکه فرو گرفته شود از تو بار ها و دور شود از تو گر اینها و برداشته شود از تو در دها و زائل کرده از تو رنج
 و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرو ما گیسها و در میا و چرا و سستیها و بیمار و در دها و محتاج
 شدن بسوی خلق و آفریدگان پس در آورده شوی در گروه محبوبان که نیاز و نعمت داشته شده اند و خواسته
 شده گان در گاه اند و اگر هستی مراد پس هر آینه تمت مکن حق را عز و جل در فرو و فرستادن برابر تو نیز و شک
 مکن هرگز در مرتبه و قدر خود برخیز زیرا که بدستی که خدا در بلا می اندازد ترا یا برساند ترا بجائی که مردان این راه
 می رسند و بلند گردانند مرتبه اولیا و ابدال آید و دوست داری که فرو انداخته شود مرتبه تو از مرتبه های ایشان
 و پایه تو از پایه های ایشان و اینکه باشد خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو و کمالات تو از کمالات مردان راست پس
 اگر خرسند شوی تو به پستی مرتبه پس حق تعالی را صبر نمیشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی والله
 یعلم و انهم لا یعلمون خدا میداند و شما نمیدانید احتیاج میکنند برای تو اینها علی و بهتر و بلند تر و نیک تر است

و تو با داری ازان پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی
 با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بنابر نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود
 در جواب ذکر کردیم او را غالب تر را و حکایت کردیم نایب آنچه نادر و ممکن است هیچ خلاف نیست و آنکه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد
 اخفت فی الله کلا یخاف احد و لقد اودیت فی الله ماله و قد احد تحقیق تر رسانیده شدم در
 دین خدا آنچه ترسانیده نشده است هیچ یک و تحقیق آزار داده شدم در دین خدا آنچه آزار داده نشده است
 هیچ یک و فرمود لقد آتی علی ثلاثون من یوم و لیلة و مالنا طعام الا شئ یؤازیه ابطل لال
 بدرستی که آمده بر من سی روز و شب و نبود ما یان را خوراک مگر چیزی که میپوشد از بغل بلال و تحقیق
 گفته است انما معاشه الانبیاء انشد الناس بلا و تم الا مثل فالا مثل ما کرده پیغمبران سخت ترین
 مردم از روی بلا پیغمبر و افق مرتبه و نیز گفته است اما اعرفکم بالله و انشد که من خوف من
 عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما ام از خدا از روی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود و محبوب
 و ترسانیده میشود و آنکه بنابر نعمت پرورده شده است و مراد است نیست آن ابتلا مگر از رحمت
 آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن بهر تهای بلند در بهشت زیرا که بدرستی که نمره ها در بهشت
 برافزاشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر بجهلمانی که در دنیا کرده اند دنیا گشت را آخرت است و علمهای
 پیغمبران و اولیا بعد گذاردن امر با و باز ماندن از نهیها شکیبائی و خوشنودی و موافقت نمودن است
 و حالت بلا بعد از آن کشاده میشود از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشود نعمت و فضل نازنا رسیدن برگاه حق
 مقتدا و دووم - فرمود رضی الله عنہ آن کسانی که درمی آیند باز از باران ازلین عباد
 در وقت برآمدن ایشان بسوی گذاردن امر بای خدا از نماز جمعه و جماعت های نماز و برای واکردن
 حاجتها که عارض میگردد و مرایشان از بار بار هر چند گونه اند بعضی از ایشان کسی است که چون می آید
 باز از روی بنده در وی گوناگون شهوتها و لذتها بند میشود بآن و می آید و آن شهوات بدل می
 پس در نشئه می آید و میگردان آن بدید و شکس و سبب گذارستن دین و می و عبادت و می و سبب

بازگشت وی بسوی موافقت طبع و پیروی کردن هوای او را اگر آنکه در یاد او خدا بمربانی
 و نگاه داشتن خود و صابر گردانیدن او را از ان شهوات پس سلامت بیناید و بعضی از ایشان کسی است
 که چون بر بیند اینها را باز میگردد بسوی عقل خود و دین خود برزور صبر میکند و تکلیف میکند وی آشنای
 گذشتن شهوات را پس آنکس بچو مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی
 و طبع وی و هوای وی و شهوت وی وی نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در
 بعضی حدیثها از پیغمبر علیهم السلام انه قال لکتاب المؤمن بترک کل شهوة عند العجز او عند القلة
 علیها سبعون حسنة بدرستیکه آنحضرت فرموده است نوشته میشود و مرسل از ابوبکر شستن بر شهوات
 نفس نزد در ماندگی یا نزد توانائی وی بران هفتاد نیکی یا بهیاتی که فرموده است و بعضی از ایشان
 کس است که میگردد آن شهوات و آینه نش میکند بآن و حاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد
 اوست از فراخی دنیا و مال و شکر میکند خدا را بران شهوات و بعضی از ایشان کسی است که نمی بیند
 شهوات را و شعور نمیدارد از ان پس آنکس باینهاست از هر چه چیز خداست پس نمی بیند جز او را
 و کس است از هر چه جز او است پس نمی شنود از جزوی نزد آنکس شغفه است از نظر کردن بسوی غیر محبوب
 و از خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم دران است پس چون به بینی آنرا و حال آنکه
 بتحقیق در آمده است بازار را پس پیروی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزی را
 آدمی بتحقیق دیده است آن چیز را را لیکن دیده است آنها را بچشم سر خود و بچشم دل خود نگاه کرده است
 بآن نگاه ناگمانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر ندیدن باطن پس بظاهر خود
 می بیند بسوی چیزیکه در بازار است و بدل خود بسوی صبح پروردگار خود گم بسوی جلال و بزرگی بسوی
 جمال او و بعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را پیغمبر و دل او بخواهد از روی مهر با بانی مرامل
 بازار را پس باز میدارد و مربانی مرایشان را از نگاه کردن بسوی چیزیکه مرایشان را و در پیش ایشان است
 پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در دعا کردن است و استغفار کردن و درخواست نگاه
 اهل بازار را و در شفقت کردن و مربانی نمودن مرایشان را پس فلان مرد سوزنده است برایشان

و برای ایشان چشم می اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در ستایش و ستودن
 مرخضای را بسبب عطا کردن حق همه بازاری از نعمتها و فضلهائی خود پس این شخص نامیده میشود
 شخصی شهر باوندگان و اگر خواهی نام کن این مرد در اعراض و بدل زاهد و عالم از روی معاینه
 و دست بدست و مستحضر باشد و محبوب و مراد نائب در زمین بر بندگان خدا و میانی میان حق
 و خلق و مجتهد و هادی و مهدی و مرشد و رہنمای پس این شخص گوگرد سبز است و بضیعه تحقق است
 رضای خدا و رحمتا بروی باد و بر هر مسلمانی که طالب است مرخضارا و رسیده است به نهایت مقام
 مقالیه مفتاد و سوم - فرود رضی الله عنه گاهی مطلع میگردد اندکضای تعالی فی خود را
 بر عیبهای شخصی و بگوید دروغ گوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او
 و نیت او پس بغیر میکند این فی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد خوشتر
 ولی در باطنش پشیمانی و غم و غمی که خود را با وجود بیماری و دردهای
 درونی و بیرونی و چگونه دعوی کرده شود تو حید با وجود شرک و کفر است و در اندازنده از جناب
 خداوند این صفت دشمن خداست که شیطان لعین است و صفت منافقان که سقین حکم
 کرده شده است برای ایشان باین اختن در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن در آن پس و آن
 میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی کارهای بلند وی و غایت بی شرمی او بر عوالمی او
 و دعوی کردن او احوال صدیقان را و فراموش کردن او با وجود بقای نفس مرغانی شدگان و قدر
 خدا و فعل وی را و جویان را بر وجه غیرت کردن دلی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مراد او گاهی
 بطور پند دادن مراد او گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و او را و او سختی خشم بران در دنگ و دروغ
 کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکنند
 ولی و حال آنکه او منع میکند از آن و آیا ذکر میکنند ولی کسی را که غائب است یا حاضر بعید میانی که پیدا
 نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالی
 آنچه را که بکرم نفعها گناه شراب و قمار ریزد گستر است از نفع آن هنوز در ظاهر حال انکار امری

بدست در باطن در خوش آوردن پروردگار است و اعتراض کردن است بر و پس میگردد حالت
 منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر در آن خاموش بودن و تسلیم نمودن سختن تاویل مراکز
 در شرح و صورت رو بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار و بر ولی که طعن کننده است مراعاتی
 آن مدعی و دروغ او را اوگا می میگردد آن ذکر کردن و به سبب برکنیدن او و توبه کردن او از آن
 و بازگشتن او از جل خود و حیرت خود پس میباشد یک مرتبه مردی را سبب نفع این مغرور که پاک
 شونده است بغیر خود و بسکی خود خدای تعالی را استغاثی می کند کسی را میخواهد بسوی راه راست
مقاله بیفتاد و چهارم - فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در وصف ذات خود است
 بعد از آن در جمیع مخلوقات نمیدیدند گان پس دلیل بگیرد بسبب این بر وجود آفریدگار و نمیدید
 آفرنده ایشان زیرا که در پیشه ولایت است بر پیشه و در وجود مقدورات که استوارانند نشان
 بر فاعل حکیم زیرا که بدستیکه همه چیز موجود است باد معنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله
 ابن عباس رضی الله عنه و تفسیر قول خدای تعالی و سخن لکم فانی السموات فانی الارض
 جمیعاً منه را م کرده است خدا برای شما هر چیزی را که در آسمانهاست و چیزی را که در زمین است
 از خود پس گفته است ابن عباس در هر چیز نامی است از نامهای خدا و نام هر شیئی اثر نیست از نام
 وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او و صفات او و افعال او پوشیده در قدرت و پیدار
 حکمت وی ظاهر است حق تعالی بصفت خود و باطن است بذات خود پوشیده ذات خود را بصفت
 و پوشیده است صفات را بافعال و کشاده است علم را باراده و پدید گردانید اراده را بحکمت
 و پنهان کرد کردگار خود را و کار کردن را پدید گردانید و صفات را باراده خود وی تعالی باطن است
 و رغب خود و ظاهر است حکمت و قدرت خود نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوا و بینا
 و تحقیق ظاهر کرده است ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نگردد مگر از سینه که
 در وی دل روشن است نشان ابن عباس بر داشتن دست محضت حضرت صلی الله علیه و سلم
 است بدعا که فرمود اللهم فقه فی الدین و علمه التاویل الی فقیه گردان او را در دین

و بدنانان اورا تاویل عطا کند بار خدای تعالی بر کتبه‌های این قوم را و بر انگیزانند اراد در گروه ایشان
مقاله هفتم و پنجم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعت
 و سلامتی سینه و جوامردی نفس و ناز و روی و در با ختن چیزیکه نشان او عطا کردن است باز داشتن
 آزار را و برداشتن آزار را و درویشی را و نگا برداشتن حرمت پیران و نیک اندگانی بابرادران اندرز
 کردن مفرودان را و گذشتن خصومت و دفعه‌ها و لازم گرفتن ایشار و برکرانه بودن از ذخیره کردن
 مال و گذشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت
 فقر است که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند است و حقیقت تو نگرانی است که بے نیاز
 شوی ازین که او مانند است و تصوف گرفته نشده است از گفتگوی علم لیکن گرفته شده است
 از سنگی و بریدن چیزهاییکه الفت گرفته شده است و نیک پنداشته شده و ابتدا کن فقیر را بعلم
 ابتدا کن او را بنهری زیرا که علم در وحشت می‌اندازد او را و نرمی کردن انس می‌آرد او را و تصوف
 بنا کرده شده است بر پشت خصلت سخاوتی که بر ایم را بود رضا که اسحاق را بود صبر که
 ایوب را است و اشاره و مناجات که زکریا را است و محبت و تمنائی که یحیی را است و خرقه پوشی
 که موسی را است و شیاجی که عیسی را است و درویشی که محمد را بود صلی الله علیه و علیه و سلم
مقاله هفتم و هشتم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تو نگران
 بعزت و بزرگی نمودن و درویشان را بخواری نمودن و رام شدن و بر تو یاد بخواری نمودن
 و خالص شدن از ریا و آن همیشه دیدن خالق است و تمت مکن خدا را در اسباب مسکینی آرزو
 خدا در همه احوال مضاعف مکن حتی برادر خود را از رحمت اعتماد کردن بر آنچه میان تو و او است از دوستی
 و بر تو یاد صحبت کردن با فقرا بفرقتی و ادب نیک جوامردی نمودن و بمیران نفس خود را تا آنکه
 زنده شود و نزدیکیترین مردم از خدای تعالی فراخ‌ترین مردم است از روی خلق و بهترین علما
 نگا برداشتن باطن است از التفات کردن بسوی چیزیکه جز او است و بر تو یاد نصیحت کردن
 بر عایت حق نمودن و صبر کردن بس است ترا صحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس است

که غنا بخوید هیچ چیز جز خدا و حمله کردن بر کسیکه فرد دست ویر کسیکه بالاتر از تست شوخی؟ بشیری
است و بر کسیکه آن مانند تست بد خلقی است فقر و تصوف همه کوشش است میان کوشش را
بهیچ چیز از منزل توفیق و بهر خدای تعالی ما را و شمارای دوست من بر تو باد بزرگ کردن خدا در همه
حال زیرا که آن مریکی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بعمد خدا زیرا که این زیانها را دور
کننده است و بر تو باد بساختگی کردن از برای پیش آمدن بر جایهای قضا زیرا که قضا واقع
شدنی است و بدانکه تو پیر سیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش
بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و دور در خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری
کردن خدا و رسول و و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و داد کن بسوی او حق او را و بادت
نکن او را با پنجه واجب است بروی و دعا کن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک
کردن نیت بایشان و سعی کردن در میان ایشان در هر نیکی و شب نیکنی در حال آنکه هیچ یک را در دل
تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی مگر کسی را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا
را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا در آنچه نمیدانی و بر تو باد سجا کردن از خدا
و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار مگر کسی را که جز خدا است بلا حفظ صحبت خدا
و صدقه کن هر بامداد ببال منال خود و چون شبانگاه کنی پس بگذار نماز جنازه بر هر مسلمانی که
مرده است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذار نماز استخاره و بگو
در بامداد و شبانگاه هفت بار اللهم اجعلنا من الصادقین و محافظت کن بر خواندن اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ الشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ تَأْخِرُ سَوْءَهُ حَشَرُ
خدای تعالی توفیق دهنده و یاری بخشیده است زیرا که نیست حول و نه قوت مگر خدای بزرگ
معتاله مفتا و مفتوم - فرمود رضی الله عنه باش با خدا گویا که نیست خلق موجود پس
چون باشی با خدایی وجود خلق بسیاری خدا و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس
عدل میکنی و استقامت می ورزی بر حق و از عاقبت بد سلامت می فانی بگذار همه ابر و در خلوت

و در آئی در خلوت تنها تا به بینی انس نرسند خود را در خلوت خود بچشم باطن خود و مشاهده کنی
 چیزه را که در ای اعیان است و دور گرد نفس بیاید بجای او امر خداوند یکی اولین بین هنگام
 نادانی تو علم است و دوری تو نزدیکی است و خاموشی تو یا دست و وحشت تو انس است ای شخص
 نیست در مقام عبودیت مگر خلق و خالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقا نرا که بدستیکه
 ایشان دشمن اند مرا اگر پروردگار عالمیان بپستر گفت رضی الله عنه کسیکه بپشت این کار را بپشت
 آنرا پس گفته شد مرا بپشت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرا می او چگونه در یاد شیرینی ذوق
 را پس فرمود کار کند و دور کردن شهوتها از جانب خود بقصد تکلف مسلمان چون کرد و انیک
 کند پیر گردد نفس او قلب پستریگر دو قلب او سر پستریگر و در سر از حلالی بجای پستریگر و فنا
 پس میشود فنا و وجود پستریگر فرمود و دوستان می گنجاند ایشانرا بر روی مر و فنا معدوم گردانیدن
 خلایق است و برگشتن طبع تست بسوی طبع ملائکه پستری فانی شدن است از طبع ملائکه پستری
 بیچون است پیراهن نخست درین هنگام آب میدهد ترا پروردگار تو چنانکه میخواهد آب هر ترا و میر و یاند
 در تو آنچه میر و یاند اگر میخواهی این را پس بر تو یا و مسلمان شدن پستری تسلیم شدن بقضا پستری و نابودن
 بخدا پستری شناسا گشتن با و پستری وجود حق یا فتن چون باشد و وجود تو مر حق را باشد همه چیز مر
 او را ز هر کار یک ساعت است و پیر پستری کاری کار دو ساعت است معرفت کار همیشه است
 معتاله هفتاد و هشتتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده و محاسبه او صاحبان غم
 را در خلوت است که در خود ساختند آنرا پس چون بر پا دارند آنها را و استوار گردانند آنها را حکم
 خدا بر بند بجای بزرگ اول آنست که سوگند خورد و بنده بخدا در دست نذر رخ نه بقصد و نه سهو زیرا که چون
 استوار گردانند بنده آنرا از نفس خود و عادت کرد زبان خود را بر سیدار او را این عادت بسوی نذر شستن
 سوگند را بخلقت و بقصد پس چون عادت کرد آنرا میکشاید خدای تعالی برای او دوری از نورهای خود
 شناسد سود آنرا در دل خود و بلند می او را در وجه خود و توانائی را در قصد خود و صبر خود و ستودگی نزد
 بادران و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کنند بوی کسیکه می شناسد او را و میرسد او را کسیکه

می بیند او را آدم است که پیرمیز کند دروغ گفتن را بهزل و بجد زیرا که چون چنین کند و استوار کند
 آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینه او را روشن گرداند
 آن علم او را گوید که نمی شناسد دروغ را و چون بپوشد آنرا از دیگری حجب گیرد آنرا بر روی سترش کند
 آن دروغ گو را بسبب آن در دل خود و اگر دعا کند مر او را بدور شدن این صفت باشد مر او را
 ثواب سوم آنست که پیرمیز دازینکه وعده کند کسی را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگوید
 وعده کردن را البته زیرا که این قوی ترست مکر را و را میانه رونده ترست او را زیرا که خلاف
 و عداوتی از دروغ است پس چون بکند آنرا کشاده میشود برای او در سخا و پای حیا داده شود او را
 دوستی و صداقتان و بلند می مرتبه نزد خدا چهارم آنست پیرمیز دازینکه لعنت کند چیزی را
 از خلق یا بر بخاند مقدار ذره پس بالای آن زیرا که این خصلت از خوبیهای نیکان و صدیقان
 است و مرا نکس اعاقبت کار نیکوست در نگاهداشت خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکند
 او را نزد خود و در جهای و میرساند او را از جایهای انداختن که در آن هلاک شود و سلامت میداد او را
 از خلق و روزی میکند او را مهربانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی بیختم آنست که پیرمیز دازینکه
 دعای بد کند بر کسی از خلق اگر چه مستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بر زبان خود و مکافات
 نکند او با فعال او و پرور داند آنرا برای خدا و مکافات نکند او را بگفتار و کردار او زیرا که این صفت
 بر سیدار و صاحبش را بدرجهای بلند و قتیکی نگا دارد و خدا را باین صفت می یابد مرتبه بزرگ دنیا
 و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیک دور و قبول شدن دعاها و بلند می قدر و رتبه
 و از جندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر آنچه یکبار از خلق از اهل قبله بشکرت بگذرد و ببقا
 زیرا که بدستیکه این نزدیکترست بر حمت و بلند ترست در درجه و این ششم است و دور ترست از در آن
 و علم خدا بکفرش و دور ترست از دشمن دشمن خدا و نزدیکترست بسوئی رضای خدای تعالی و رحمت
 وی پس بدستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه میدهد بنده را مهربانی کردن خلق
 همه به تقم آنکه پیرمیز کند نظر کردن را بخیر و از گناهان در بیرون و درون و باز دار دازان اعضا را

زیرا که بدستیکه نظر نکردن از شتاب ترین علماست از روی ثواب در دل و اعضا درین جهان
 با آنچه می نمود خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنم خدا را که سنت نهد بر ما همه عمل کردن
 باین خصلتها و بیرون آوردن شهواتهای ما را از دلها می ما هشتم آنست که پرهیز کند از اینکه گرداند بزیج
 یکبار از مردم از خود برای آنکه خرد نه بزرگ بلکه بردارد و بار خود را از همه مردم از آنچه نیازمندست بآن و از آنچه
 به نیاز است از آن زیرا که این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پرهیزگاران است بیان
 عمل قوی میشود و در آنکه اگر متعز و ناهمی نکر باشد و می باشد خلق نزد وی همه در یک مرتبه پس چون باشد
 کس به چنین می بردارد خدای تعالی بسوی به نیازی و یقین و استواری و شهنش بخدا و بلند
 نگرداند کس را بهوای نفس خود باشد خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند
 باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پرهیزگاران است و این نزدیک
 ترین دری است برای اخلاص نهم آنست اینکه می سرور و را
 که بیرون طمع خود را از آدمیان و در طمع نیستند از نفس خود را و آنچه
 در دستهای ایشان است پس بدستیکه این عزت بزرگ تر است
 و تو نگری خالص است و پادشاهی بزرگ است و نازیدن بزرگ و یقین
 صافی و توکل شافی و هویدا است و این دری است از درهای اعتماد
 بر خدا و دری است از درهای زهد و بوی گرفته میشود پرهیزگاری
 و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانه های کسانی است که بیدگان اند بسوی خدا و تمام تواضع است
 زیرا که بدستیکه تواضع بر او داشته میشود محل عابد و بلند میگردد و مرتبه او و کامل میشود عزت و بلندی
 نزد خدا و نزد خلق و قادر میگردد بر چیزیکه سخاوته از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعتها
 است و شلخ آنها و کمال آنها و باین در میاید بنده منزلهای صالحان را که خوشنودانند خدا و در
 حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی است و تواضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یک از مردم

و نگویید نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید
این شخص گناه نکرده است خدا را و من بتحقیق گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من
و اگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را پیش از من و اگر باشد عالم بگوید آن را
داده شده است چیزی که نرسیده ام من بآن و یافته است چیزی را که نیافته ام من و دانسته است
چیزی را که ندانسته ام من وی عمل میکند با علم و اگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنا دانی
و من گناه کرده ام او را بعلم و نسیانم بجهنم خاتم من شود و بجهنم خاتم وی شود و اگر باشد کافر بگوید که
نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مرا و اهل بعل نیک و نزدیک است که کافر
شوم پس ختم کرده شود مرا بعل بد و این باب مهربانی کردن است و ترسیدن و سزاوارترین چیز نیست
که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین
صفت سلامت دارد او را خدا از حادثها و برساند او را بمنزلهما بصحبت کردن خدا را و باشد از
برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی باشد از دشمنان شیطان لغت الله که دشمن خدا است
و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که تحقیق قطع کرده است در کبیر را و ریساهناسه عجیب را
و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود و درین و دنیا و آخرت و آن منزه عبادت است نهایت بزرگی
زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن
بسر زبان خود را از ذکر اهل علم بیداری و آنچه بے معنی است پس تمام نمی پذیرد هیچ عمل مگر بآن و برون آورد
کینه را و کبر را و درگذشتن از حد را از دل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر نیکی
و خواهش او در نهان و آشکارا یک و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و عیب باشد از ناصحان
و حال آنکه یاد میکند کسی را که از خلق خدا ابدی یا سرزنش میکند کسی را در کارهای بد و است دارد
که ذکر کرده شود نزد وی کسی بیداری یا خوش حالی شود او اگر ذکر کرده شود کسی نزد او بیداری یا
سبب آفت عبادان یا آگاهی متعبدان و زاهدان است مگر کسی که یاری داده است او را خبر نگار داشت زبان او در رحمت
مقتال هفتاد و نهم چون بیمار شد وی رضی الله عنه به بیمار میگوید وفات کرد در آن گفت

مرا و الپسر و عبد الوهاب که وصیت کن مرا ای سید من، بچیزیکه عمل کنم بر آن بعد تو پس فرمود بقرآن
 بتقوی کردن خدا و بیم دار کسی را جز خدا و امید دار کسی را جز خدا بسیار جاهل های را بسوی خدا
 و اعتماد کن مگر برو بخیر و جنت را به از خود ستواری ما را هیچ یک جز خدا لازم گیر توحید اگر اتفاق هست
مقاله هشتاد و هم - فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود
 از آن پنج چیز بیرون نماند از آن پنج و فرمود من مغرام بی پوست و فرمود هر فرزندان خود را
 و در شوق از گردن پس بدرستی که من با شما ام در ظاهر و با غیر شما من باطن و فرمود تحقیق حاضر شد اند
 نزد من جز شما مردم پس فرار کنید جای بر ایشان و آداب و رزید با ایشان اینجا مرا بی پنج شش
 بزرگ است و تنگ نماز بر ایشان جای را بسیار می فرمود و علیکم السلام و رحمة الله و بركاته
 بیامرزده خدای مرا و شما را تو به قبول کند خدا بر من و بر شما و آید بنیام خدا و حالیکه پدر و دکنده
 هستی گفت این روز سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیزیکه نه هیچ
 فرشته و نه فرشته مرگ ای ملک الموت عطا کرد ما را کسیکه میگرد کار ما را بر خود جز تو و آواز کرد و آواز
 بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدرستی که بود رضی الله عنه که بر میداشت
 هر دو دست خود را و دراز میکرد و هر دو دست خود را میگفت علیکم السلام و رحمة الله و بركاته
 تو به کنید باطن خود و در آید در صفت اینک فی آیم بسوی شما و بود که می فرمود و فرمی کنید بعد از آن
 آمد و اراحتی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است پیچ دوری میان
 آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا هیچ یک و قیاس نکنید بر من هیچ یک پیتر سوال کرد و از فرزندان او
 عبد العزیز از دور وی و حال وی پس فرمود پیر سید مرا هیچ یک از چیزیکه من میگردم در علم خدا
 و فرمود حال آنکه پرسید او را و له و عبد العزیز از بیماری او بدرستی که بیماری من نمیدانم او را کسی در نمی یابد
 هیچ یک که ناوی و زبری و نه فرشته شکسته نشود علم خدا حکم او تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیکرد
 و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و نمیکنند خدا آنچه میخواهد و ثابت میدارد آنچه میخواهد و نزد او است
 اصل کتاب پرسیده نمیشود وی تعالی از آنچه میکند ایشان پرسیده میشوند پرسید او را پسر و عبد العزیز

چه چیز در ناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من در میدان بدر آمدند دل من پس نیست
 بدل در وی و وی درست است با خدا پست آمد او را موت پس بود که میگفت استعذت
 بـا لـا اله الا الله سبحانه و تعالی و الحی للذی لا یخشی الموت سبحان من تعززه
 بالقدره و قصّر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پس او موسی
 که وی فرمود رضی الله عنه تعززه را و او انکر دین لفظ را زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد
 این را تا وقتیکه گفت تعززه را و از کرد باین آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد
 زبان وی پست گرفت الله الله الله پست پنهان شد آواز او و حال آنکه زبان او چسبیده بود
 به نام حلوت پست بیرون آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قد تعزیه آنکه در احوال
 شیخ الانام بادی خاص و عام قدوة المحققین امام الدیار فین قطب الاقطاب جهان و فرد الاقطاب
 زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند
 که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس و دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک
 می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آنحضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه پاکیشان
 از مجلس برداشته می بردند چون از دحام مردمان بسیاری شد و فضای خانقاه گنجایش ایشان
 نمیکرد در مصالای عمید می نشستند و خلایق برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند و وقتی بود
 که قریب بهفتاد هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند
 از آنجمله شیخ الانام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک الله
 خود را جمع فرموده کتابی ساختند سخی به فتوح الغیب چون که کتاب مذکور در حق طالبان صادق و
 سالکان راه خالق بنایت مفید و نافع و کیمیاست بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجه کمال اولیا
 می رسند حضرت قدوة العارفين و امام المحققين صاحب سر خدا و مرشد طریق برحق حضرت والدی
 قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مد ظله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آنحضرت
 بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه راقم موقوف در حضور

میخواندم و بعضی طالبان حق که در خدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله و غیره نیز چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمه فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعه عبارت عربی و شرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مد ظله العالی بحجت ایشان باین اقم فرمودند که شما ترجمه فارسی این کتاب مبارک بنویسید بهنجیکه محض ترجمه باشد بے تفسیر پس بموجب فرموده ترجمه آن نوشتیم بے زیادتی لفظ در آن تا آنکه حمد و صلوة حضرت محبوب ربانی را نیز ترجمه کرده شد تا بجای حمد و صلوة این ترجمه شود و مگر در محلی که زیادہ کردن لفظ مناسب بود مرعبات فارسی را اندکے زیادہ نموده شد و این ترجمه را کتابی جدا گانه بے عبارت متن ساخته شد و نامش نور الاریاب فی ترجمه فتوح الغیب نهاده شد حق تعالی ما را و مطالعہ کنندگان را عمل برین روزی کناد بحمده النبی الہ الامجاد

قد وقع الفراغ فی سنة الف

وما تین وثمان من هجرة

النبوة صلی الله

علیه وآله

وسلم

قطعات تاریخ طبع

از نتیجه فکر آسمان پیوندمرقع معانی را نقش بند چرخ افروز سخن بطرز نوی
منشی نورالدین احمد صاحب کتبی کا کوروی

از حمایت علی ولی الله	که بنا مش کمال نازان است	ترجمه کرده شد فتوح الغیب	کو تصنیف غوث وراثت
نوش کتابی که فیض سرش	نکته آموز ابل عرفان است	عربی را بفارسی دیدم	در عبارت که سهل و آسان است
	کیفیا سال طبع او گفتم	نور لاریب رکن ایمان است	

دیگر

طبع شد ناد در کتابی در سلوک	نور لاریبش جهان لاریب گفت
نور در منقوش سال عیسوی	ترجمه زیب فتوح الغیب گفت

شمع افروزی خامه نور بار سرآمد شعرای ذمی وقار یادگار حضرت مصنف عالیقدر والا گهر
منشی الرضی علی صاحب متخلص شرکا کوروی

هر شمع بزم عرفان نور لاریب	عیان هر غوث عظم کی ولایت	صدا درگاه کاظم سے یہ آئی	بین تابان جوهر علم حایت
----------------------------	--------------------------	--------------------------	-------------------------

نی نواری قلم فصاحت قم قلم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المتخلص بقیس سلمه

شروه یادای سرفروشان در پیرخان	باده نور است اندر ساغر مهر منیر	آنکه اندر جام فیض غوث عظم تافت	
نی چو شمع در لگن بل فتابی در ضمیر	آنکه از مهر ولای عارف اسرار حق	حضرت شاه حمایت چون آمد سمنیر	
اینک بدر فضای محفل شاه حبیب	شمع لا شرقی و غربی هم بشیر هم نذیر	باده نی بل نور عین نور جان است کتاب	
باده نی بل نوریزدان بی شبیه بی نظیر	جلوه فرمای است این بر تو نور ازل	قیس وحشی نور لاریب از توح اخچ گیر	

دیگر

شروه ای خاصان علام الغیوب	غیب را اندر شهادت شد ظهور	کز فتوح الغیب غوث نامدار	
---------------------------	---------------------------	--------------------------	--

دریخت هر سو کنتر اسرار سر دور	مکشف شد بر قلندر ستر خود	نور حق را دید در غیب حضور
نور لاریش به عالم تافت	دوره دره مهر شد نزدیک دور	چهره بکشای قیس چون خشن آن چراغ
موسیان را بر فروز این شمع طور	بزم ما از وجه آید در روشن هست	پاک لوری نور و نور و نور و نور
۱۳۳۱ = ۱۳۳۲ هـ		

تقریظ منظومه

نغمه سنجی طبع سر آفرین خاتم فصاحت انگین آبرو افرازی معانی پرور می لوی محمد عالم قیصری

باوه فردشی ز خرابات ما	دوش بر آید بکلمات ما	بواجبی ساقی فرخنده پی	لعل لیش روکش صبر جام می
بچشم سیم است خرامش خنک	صبح خنک در دوشامش خنک	جمع کند خاطر افسرده را	زنده جاوید کند مرده را
باوه کن دارد و جامش لوی	ساقی رند و لقبش مع لوی	آن خلعت پیرمغان بوتراب	آیت از نسخه ام الکتاب
قره عینین علی ولی	مولوی شاه حمایت علی	دل شدگان اگر حمایت کند	باوه گلرنگ عنایت کند
ساغر بندی در بند اومی	قصه دانش بکند جمله طی	آتش سیال چو طوفان نوح	آب حیات است برای فتوح
غرق فنا هستی زندانیان	حق بگردگاری طوفانیان	آنکه شنیده ز محمد خطاب	آیه مومنو آخر فتح باب
مرده و پس نده جاوید شد	سه که فنا گشته چه خورشید شد	روز سیاهی که فنا شد شب	نور شد و صبح سرور و طرب
تخم که در ارض نهاده ناپدید	گشت درختی دگر ناپدید	بنده که از بندگی خود رسید	زنده بخت گشت و بعزت رسید
بنده این باوه شدن می نبرد	که بنده مستحق و فایز کن	منکف دای می و ساقی شدم	طالب کعبه جرمه باقی شدم
گفتم از و کای شریعالی نسب	چشم کرم کن بمن تشنه لب	گفت خذ الکاسه و اشکر لنا	ذک فضلک لک من دیننا
روخبری ده به خواباتیان	مفت بگیرند متاع گران	کاین قبح پاک شراب کن	میرسد از حضرت شاد ز سن
سر درستان و خواباتیان	مایه تسکین مناجاتیان	خضر طریقت برده صومعه	رند حقیقت بدر میکده
کمر نهان ستر عیبی نه غریب	عین عیان حضرت شاه صلیب	آنکه هزاران برش سرنگون	منظر یک نظر و ذنون
چون بنواز دوزنگاه کرم	خوش برهانند ز وجود عدم	هر که ز جامش شده سرست شاد	یافته از خود همه نقد مراد
قیصری از ساغر او شاد باد	در قدش میکده آباد باد	عکس خشن نیست که بوی بجام	شما هر غیبی بود این دلهام

CALL No.

۱۵۵۵۸

ACC. NO.

۱۵۵۵۸

AUTHOR

حمایت علی کا کوڑی

TITLE

نورالاریب فی ترجمہ الخ غنوج العتیب

۲۹۷۵۲

۱۵۵۵۸

حمایت علی کا کوڑی

نورالاریب فی ترجمہ الخ غنوج العتیب

Date	No.	Date	No.

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

